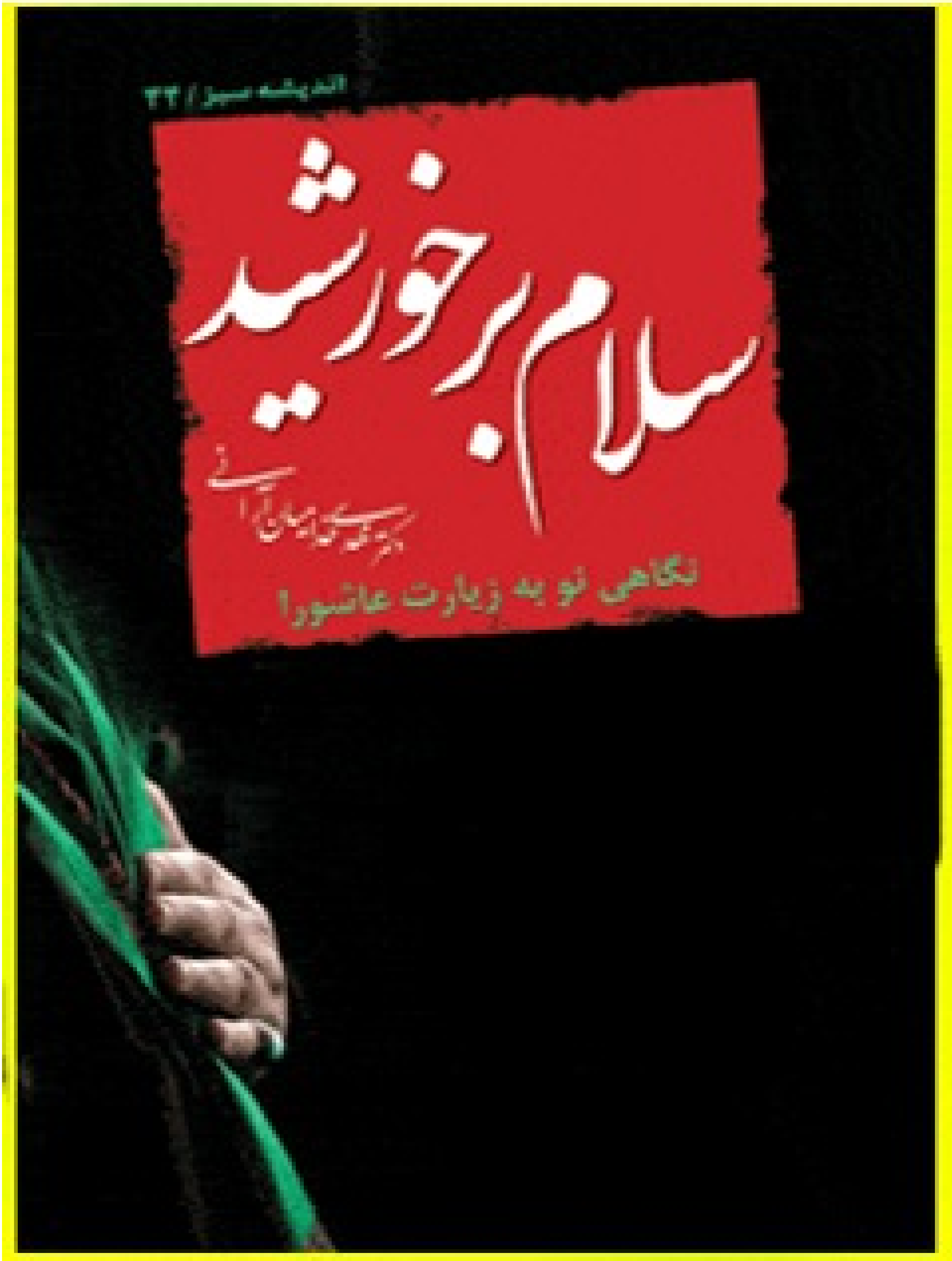

اندیشه سبز / ۳۲
سلام بر خورشید
نگاهی نو به زیارت عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

# سلام بر خورشید : نگاهی نو به زیارت عاشورا


نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی



ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# سلام بر خورشید: نگاهی نو به زیارت عاشورا

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : سلام بر خورشید: نگاهی نو به زیارت عاشورا/مهدی خدامیان آرانی

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۱۲۶ ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۴۴

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۱۹۰۶۰

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب از نیمه گذشته بود، در گوشه ای با خدای خویش خلوت کرده بودم و دعای کمیل می خواندم. در حال و هوای خودم بودم که تو به سوی من آمدی.

چپیه ای به سر خود انداخته بودی، دست بردی و کتاب دعای مرا گرفتی. کتاب از دست من افتاد، تو آن را برداشتی و با عصبانیّت شروع به ورق زدن آن نمودی و من در تعجّب از کارِ تو نگاهت می کردم.

اوّلین باری بود که به مدینه آمده بودم و این اوّلین شب جمعه ای بود که من مهمان پیامبر بودم و در کنار حرم او نشسته بودم تا با خدای مهربان مناجات نمایم.

تو کتاب دعای مرا ورق زدی، کتاب «مفاتیح الجنان» را می گویم، کتابی کوچک که یکی از دوستانم به من هدیه داده بود.

ناگهان دیدم تو صفحاتی از کتاب را گرفتی و آن را پاره نمودی و رو به من کردی و گفتی: تو زیارت عاشورا می خوانی؟! تو باید همراه من بیایی!

من چه باید می کردم، نگاهی به زیارت عاشورایی نمودم که تو آن را پاره کرده و بر روی زمین ریخته بودی.

مرا به مکانی که به قول خودت، مرکز «أمر به معروف» بود بردی و ساعتی مرا آنجا نگه داشتی، به من حرف هایی زدی و ناسزا گفتی و با مشت به پهلوی من زدی...

من آن شب سکوت کردم، امّا سکوت من، هزاران حرف داشت.

آیا می خواهی بدانی معنای سکوت آن شب من چه بود؟

به جانِ خودت، آن شب اصلاً زیارت عاشورا نمی خواندم، آن وقت ها، فقط در ماه محرّم، زیارت عاشورا می خواندم و بس!

من آن شب تصمیم گرفتم با زیارت عاشورا بیشتر آشنا شوم، در مورد آن تحقیق کنم و آن را بیشتر بخوانم.

اگر تو آن شب این کار را نمی کردی، الآن این کتاب بر روی دست مهربانِ دوستان من نبود. اکنون خدا را شکر می کنم، تو باعث شدی تا نگاهم به زیارت عاشورا تغییر کند.

مهدی خُدّامیان آرانی

دی ماه ۱۳۹۰

## حسرتی بر دل دارم هنوز

برخیز! برخیز! به کربلا برو، روز عاشورا در آنجا باش، حسین(ع) را زیارت کن، برای او عزاداری کن.

برخیز، حرکت کن، اینجا مانده ای که چه بشود، تو هم خودت را به اقیانوس مهربانی برسان، به سوی حسین(ع) برو، در کربلا می توانی دوباره متولّد شوی، می توانی زنده شوی، برخیز! به کربلا که برسی، بوی بهشت را احساس می کنی، دل تو بار دیگر زنده می شود، آنجا بهشت خداست.

می دانم این سفر، سختی های زیادی به همراه دارد، باید از کار و زندگی جدا شوی، امّا بدان که هیچ کاری بهتر از زنده کردن دل خودت نیست، دلی که مرده است، هیچ وقت مزه خوشبختی را احساس نمی کند، تو باید بار دیگر زنده شوی، برخیز!

آیا می دانی خدا برای تو ثواب دو هزار حجّ می نویسد؟

درست شنیدی، سفر کربلا نزد خدا با دو هزار سفر حجّ برابر است.

حقّ داری تعجّب کنی، آخر چگونه می شود سفر کربلا با دو هزار سفر حجّ برابری کند؟

رازی در میان است، باید صبر کنی تا آن راز را برایت بگویم، فقط این قدر بدان که اگر خونِ حسین(ع) نبود، از

اسـلام و نماز و حجّ هم چیزی باقی نمانده بود، حتماً شـنیده ای که یزید می خواست اسـلام را نابود کند، خون حسـین(ع) بود که اسلام را زنده کرد.

* * *

آقای من! سخنی گفتی و دل مرا سوزاندی! مرا در حسرت بزرگی گذاشتی.

می پرسی: چرا؟

آخر هر کـاری بکنم، نمی توانم روز عـاشورا در کربلا باشم، به آسانی نمی توانم به کربلا بروم، راه من بسـیار دور است، حالا چه کنم، نمی دانم.

افسـوس می خورم، چه کنم؟ حیف شـد، من سـعادت نداشـتم، خـدا این توفیق را به هر کسـی نمی دهـد که عـاشورا در کربلا باشد.

آری! من و کجا و این سعادت کجا!

* * *

گفتی که دلت می سوزد، تو هم می خواهی از زیارت حسین(ع) بهره ببری.

آیا می خواهی به تو کاری یاد بدهم که ثواب سفر کربلا داشته باشد؟

اگر تو این کار را انجام بدهی، خدا به تو هم ثواب آن دو هزار حجّ را بدهد!

چرا با تعجّب نگاهم می کنی! چرا باور نمی کنی؟

من ضمانت می کنم. من امام معصوم هستم، ضمانت می کنم که خدا آن ثواب را به تو بدهد.

مگر تو باور نداری که من معصوم هستم و هرگز گزافه نمی گویم.

روز عاشورا که فرا رسید، صبر کن تا ساعت حدود ۱۰ صبح بشود، آنگاه اگر می توانی از شهر خود خارج شو، به بیابان برو، اگر نمی توانی کافی است که از خانه خارج شوی و به زیر آسمان بروی.

اکنون رو به کربلا بایست و با دست به سوی حسـین(ع) اشاره کن و سـلام کن، سلامی که با تمام توجّه تو همراه باشد، با همه وجودت به امام شهید خود سلام کن.

بعد از آن، دشمنان ما را لعنت و نفرین کن، از خدا بخواه تا

کسانی که حسین(ع) را با لب تشنه شهید کردند به عذاب سخت خود گرفتار کند.

نمی شود ما را دوست داشته باشی و هم با دشمن ما، دوست باشی. اگر با ما دوست هستی، باید با دشمنان ما دشمن باشی. این یک قانون است.

سپس دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن بر حسین(ع) اشک بریز، اشک بر مظلومیّت کسی که برای دین خدا قیام کرد و همه هستی خود را در راه خدا فدا نمود.

سعی کن که روز عاشورا، روز غم و اندوه تو باشد، وقتی به دوستان خود می رسی، به آنها یادآوری کن که روز عاشورا، روز غم و اندوه است، روز مصیبت است، یادت باشد که به اهل خانه خود هم، این نکته را یادآوری کنی.

اگر تو این کارها را انجام بدهی، ضمانت می کنم که خدا برای تو ثواب دو هزار حجّ بنویسد.

* * *

حتماً شنیده ای که دشمنان ما، روز عاشورا را عید می گیرند، آنها رسمی دارند، آنها در روز عاشورا خرید می کنند و خیال می کنند که این کار باعث برکت زندگی آنها می شود. آری! آنها روز شهادت حسین(ع) را روز برکت نامیده اند.۱

ولی تو در روز عاشورا، چیزی برای خانه خود خریداری نکن، سعی کن در آن روز معامله ای انجام ندهی، روز عاشورا باید روز عزاداری تو باشد، آن روز کارهای خود را تعطیل کن، به احترام عزای امام، به عزاداری بپرداز.

اگر تو حرمت عاشورا را نگاه داشتی، خدا برای تو ثواب زیادی می نویسد.

* * *

آقای من! خدا به شما جزای خیر دهد. شما قلب مرا شفا دادید، حسرت و غصّه ای بزرگ بر دلم نشسته بود، شما آن را برطرف کردید و

دل مرا شاد نمودید.

مولای من! به همه سخنان شما عمل می کنم، امیدوارم که خدا به من ثواب کسانی را بدهد که به زیارت کربلا رفته اند.

آری! خدا بسیار مهربان است و به بندگان خود لطف دارد، اگر من به دستورات شما عمل کنم، حتماً از آن ثواب بهره مند خواهم بود.

برایم گفتی که سوی کربلا ـ بایستم و به حسین(ع) سلام کنم، کاش برایم می گفتی چه بگویم و چگونه با حسین(ع) سخن آغاز کنم.

خیلی دوست دارم تا شما برایم یک «زیارت» بگویید، تا من آن را در روز عاشورا بخوانم.

* * *

رو به کربلا کن و «زیارت عاشورا» را بخوان.

حتماً شنیده ای که فرشتگان آسمان هم به زیارت حسین(ع) می آیند، وقتی آنها به کربلا می آیند، همین زیارت عاشورا را می خوانند.

وقتی تو حسین(ع) را این گونه زیارت می کنی، مانند کسی هستی که در کربلا همراه امام حسین(ع) بودند و جان خود را فدای او نمودند.

خدا برای تو ثواب بسیار زیادی می نویسد و گناهان زیادی را هم از پرونده اعمال تو پاک می کند، مقام و جایگاه تو در نزد خدا فزونی می یابد و...

این زیارت، فقط برای روز عاشورا نیست، تو می توانی هر روز و شب، این زیارت را بخوانی! هر وقت که فرصت داشتی می توانی این گونه حسین(ع) را زیارت کنی.

فراموش نکن، اگر تو هر روز این زیارت را بخوانی، به همه این ثواب ها و زیبایی ها می رسی.

من از تو می خواهم که همواره این زیارت را بخوانی. هر روز حسین(ع) را این گونه زیارت نما!

* * *

وقتی تو زیارت عاشورا را خواندی، دو رکعت نماز بخوان و سپس دعا بخوان و با خدای خود راز و نیاز کن. برای تو دعایی

را می گویم تا تو آن را بعد از زیارت عاشورا بخوانی.

اگر تو زیارت عاشورا و دعای بعد از آن را بخوانی، خدا به تو نظر رحمت می کند و برای تو ثواب زیارت کربلا را می نویسد.۲

به این نکته توجّه نما، فرق نمی کند در کربلا باشی و این زیارت را بخوانی، یا این که در شهر خودت باشی و این زیارت را بخوانی. تو در هر کجا باشی، می توانی این زیارت و دعای بعد از آن را بخوانی و در گروه زائران حسین(ع) قرار بگیری.

من ضمانت می کنم و قول می دهم که هر کس این زیارت و دعای بعد از آن را بخواند، خدا حاجت و خواسته او را برآورده کند و او را به آرزویش برساند، ضمانت می کنم که او ناامید از درگاه خدا بازنگردد.

* * *

زیارت عاشورا را قدر بدان و سعی کن همواره آن را بخوانی، من امام تو هستم و ضمانت کردم که تو وقتی این زیارت را بخوانی به خواسته خود می رسی، من این ضمانت را از طرف خود نمی گویم، بلکه از پدران خود شنیده ام و آنان نیز آن را ضمانت کرده اند، آنها این زیارت را از پیامبر شنیده اند. پیامبر هم از طرف خدا این ضمانت را نموده است.

* * *

من خدای تو هستم، خدایی که جهان هستی را آفریده ام و به آن هیچ نیازی ندارم. در خدایی خود، یگانه هستم و در بزرگی بی همتایم. من یگانه و بی نیازم.

می دانی که جبرئیل فرشته ای است که پیام مرا برای پیامبران می برد، یک روز جبرئیل را به نزد آخرین پیامبر خود فرستادم تا پیامم را به او برساند.

گوش کن، این پیام من

است:

ای فرستاده من! ای آخرین پیامبر من! ای محمّد!

هر کس حسین را با این زیارت (از راه دور یا نزدیک) زیارت کند و دعای بعد از آن را بخواند، زیارت او را قبول می کنم. قسم یاد می کنم که حاجت او را روا کنم و او را به آرزویش برسانم. دل او را شاد می کنم و در روز قیامت رحمت و مهربانی خود را بر او ارزانی می دارم...

ای فرشتگان من! شما شاهد باشید که چنین عهدی نموده ام. این عهد را بر خود لازم کرده ام.

* * *

من جبرئیل هستم، فرشته ای که پیام خدا را برای پیامبران می آورم.

امروز این پیام را برای پیامبر تو آورده ام، وقتی که پیام خدا را به او رساندم، چنین گفتم:

ای آخرین پیامبر خدا! خدا مرا به سوی تو فرستاد تا به تو این بشارت بزرگ را بدهم و این گونه قلب تو را شاد نمایم.

من آمده ام تا این بشارت را به تو و علی و فاطمه و حسن و حسین برسانم. این بشارت برای همه امامانی که از نسل حسین هستند نیز می باشد.

* * *

من امام ششم تو هستم، امام صادق.

سخنان مرا شنیدی، هر وقت در زندگی برایت مشکلی پیش آمد، زیارت عاشورا و دعای بعد از آن را بخوان.

هر وقت با خدای خود کار داشتی و می خواستی با او سخن بگویی، از این راه با او ارتباط بر قرار کن.

باور کن که خدا همیشه به وعده خود عمل می کند و هرگز امید کسی را ناامید نمی کند، آری!خدا سرچشمه همه خوبی ها و زیبایی ها است، او مهربان و بخشنده است.۳

## بر سر پیمان خود هستم

سلام ای آقای من!

سلام ای شهید راه خدا! سلام ای

که همه هستی خود را در راه خدا فدا نمودی.

من زیباترین سلام ها را تقدیم تو می کنم!

سلام ای که زیباییِ خدا را به تصویر کشیده ای، کربلای تو، عاشورای تو، زیباترین تابلوی جهان هستی است، تو همه زیبایی ها را در کربلا به نمایش گذاشتی.

تو چراغ هدایت همه می باشی و من به سوی نور تو آمدم، گمگشته ای بودم و تو مرا فرا خواندی. صبح امیدم شدی و من به سویت آمدم.

من به تو سلام می کنم، به سوی تو آمده ام، یاد تو را هرگز فراموش نمی کنم، سال ها است که دلم اسیر عشق توست.

سلام ای حسین!

سال هاست که تو را می شناسم، من شیعه و پیرو تو هستم.

* * *

من بر سر آن پیمان بزرگ هستم. پیمانی که خدا از من گرفته است را فراموش نمی کنم!

کدام پیمان؟

روزی که خدا روح همه انسان ها را آفرید، روزی که از همه پیمان گرفت. آن روز را فراموش نمی کنم. به تو سلام می کنم تا بدانی بر سر آن پیمان خود هستم.

چه روزی بود آن روز!

روزی که خدا هم در قرآن از آن این گونه یاد می کند:

(أَلَستُ بِرَبِّکُم قَالُوا بَلَی).۴

خدا با همه ما سخن گفت. او از ما سؤال کرد: آیا من خدای شما نیستم؟ آن روز همه در جواب گفتند: آری! شهادت می دهیم که تو خدای ما هستی.

بعد از آن، خدا پیامبران خود را برای ما معرّفی کرد، بعد از آن، نوبت به معرّفی کسانی رسید که جانشینان پیامبران بودند. خدا آنان را برای ما معرّفی کرد، او به همه دستور داد تا از پیامبران و جانشینان آنها اطاعت کنند.

و تو هم که امام سوم و سومین جانشین آخرین پیامبر خدا بودی، آن روز

تو را شناختم، به امامت تو اعتراف نمودم.

آری! امامت دوازده امام را پذیرفتم، عهد کردم که در مقابل شـما تسـلیم باشم و گوش به فرمان شما باشم. امروز هم به امامت مهدی(ع) باور دارم، گوش به فرمان او هستم، منتظر هستم تا او ظهور کند و همچون سربازی در خدمت او باشم.۵

امروز به سوی تو می آیم و به تو سلام می کنم. می خواهم به این وسیله به تو بگویم که من بر سر آن پیمان بزرگ هستم، آن را از یاد نبرده ام.۶

* * *

سلام ای پدرِ بندگان خدا! یا أَبا عَبدِ اللّه ِ

اگر تـو نبودی، اگر قیـام تو نبود، دیگر از بنـدگی خـدا هم خـبری نبود، اگر تو نبودی، دشـمنان اسـلام، این دین را از بین برده بودند.

تو پدر معنوی همه کسانی هستی که مسلمان هستند. همه آنها وامدار تو هستند، تو مایه زنده ماندن دین خدا شدی.

ای پدر بندگان خدا! به نزد تو آمده ام تا آیین بندگی بیاموزم.

شنیده ام که اوّلین بار، پیامبر تو را به این نام نامید، روزی که تو را در آغوش گرفت و برای تو گریه کرد.

چقدر دوست دارم که آن خاطره را بازگو کنم، باید به تاریخ سفر کنم، به سال ها قبل، به مدینه بروم:

اینجا مدینه است . به پیامبر خبر رسیده است که تو به دنیا آمده ای. او خیلی خوشحال است و خدا را شکر می کند.

پیامبر دوست دارد تا هر چه زودتر تو را ببیند، برای همین به سوی خانه مادرت فاطمه(س) حرکت می کند.

وقتی پیـامبر به خانه مادرت می رسـد، وارد خانه می شود، او دسـتور می دهـد تا تو را به نزد او بیاورنـد. پیامبر تو را در آغوش می گیرد،

روی تو را می بوسد و تو را می بوید و نامت را حسین می گذارد.

هفت روز می گذرد، دیگر وقت آن است که پیامبر برای تو «عَقیقه» نماید. «عقیقه» رسمی است که مستحب است برای هر نوزاد در روز هفتم تولد او انجام شود.

این رسم چنین است: گوسفندی خریداری می کنی و به نیّت سلامتی نوزاد خود، آن را ذبح می کنی و با گوشت آن، غذایی آماده کنی تا مردم و فقیران از آن غذا استفاده کنند.

پیامبر برای تو گوسفندی عقیقه می کند و برای سلامتی تو صدقه می دهد.

اکنون دیگر وقت آن است که پیامبر تو را در آغوش گیرد. تو حسین او هستی، او تو را خیلی دوست دارد. همین که پیامبر تو را در آغوش می گیرد، اشک از چشمانش جاری می شود.

خدای من! چه شده است؟ چرا پیامبر گریه می کند؟

لحظاتی می گذرد، قطرات اشک از چشمان پیامبر جاری می شود، او رو به تو می کند و می گوید:

ای ابا عبد اللّه! مصیبت تو خیلی سخت است!!

هیچ کس نمی داند پیامبر از چه سخن می گوید، باید سال ها بگذرد تا کربلا پیش بیاید و راز این سخن پیامبر آشکار شود. فقط هفت روز از زندگی تو گذشته بود که پیامبر تو را به این نام خواند.

* * *

سلام ای فرزند رسول خدا!

تو از نسل پیامبر هستی، تو پسر رسول خدا هستی.

شنیده ام که گروهی گفته اند من نباید تو را از نسل پیامبر بدانم، آن ها می گویند: حسین، پسر دختر پیامبر است، او نوه دختری پیامبر است. کسی که نوه دختری پیامبر است، از نسل پیامبر نیست!

ولی من تو را فرزند پیامبر می دانم، تو از نسل پیامبر هستی، تو پسر پیامبر هستی.

این باور

من است و قرآن هم آن را تأیید می کند. سخن بدون دلیل نمی گویم. اکنون می خواهم از قرآن دلیل بیاورم.

من می خواهم با آن کسی که تو را فرزند پیامبر نمی داند سخن بگویم:

آیا این آیه قرآن را شنیده ای: (مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمانَ).

آری! این آیه ۸۴ سوره «اعراف» می باشد.

تو می توانی معنای آن را برایم بگویی؟

خدا می گوید که داوود و سلیمان(ع) از فرزندان ابراهیم(ع) هستند.

آیا می دانی ادامه این سخن خدا چیست؟

(و زکریا و یحیی و عیسی)، یعنی زکریا و یحیی و عیسی(ع) از فرزندان ابراهیم هستند.

آیا می توانی بگویی پدر عیسی(ع) که بود؟

چه حرف ها می زنی؟ معلوم است، خداوند عیسی(ع) را از مادرش مریم (و بدون پدر) آفرید.

خوب. اگر عیسی(ع) پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم(ع) می رسد، یعنی مادر او (مریم) با چند واسطه به ابراهیم(ع) می رسد، پس معلوم می شود قرآن، عیسی(ع) را (که فرزند دخترِ ابراهیم(ع) است)، فرزند ابراهیم(ع) می داند. اکنون می خواهم بپرسم، چطور می شود که عیسی(ع)، فرزند ابراهیم(ع) باشد، امّا حسین(ع)، فرزند پیامبر نباشد؟ آیا فاصله مریم(س) به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه(س) به پیامبر؟ مریم(س) با چندین واسطه به ابراهیم(ع) می رسد و خدا فرزند مریم(س) را فرزند ابراهیم(ع) معرّفی می کند، امّا فاطمه(س)، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه ای نیست، آیا باز هم می گویی که حسین(ع) فرزند پیامبر نیست؟

* * *

سلام ای فرزند علی، سلام ای فرزند امیر مؤنان!

سلام ای فرزند آقای آسمان و زیبایی ها!

تو فرزند علی(ع) هستی، همان که جانشین پیامبر و خلیفه او بود، همان که رشادت ها و شجاعت های او باعث پیروزی اسلام شد، اگر علی(ع) و

شجاعت او نبود، دشمنان این دین را از بین برده بودند. از همه مهم تر اگر صبر علی(ع) نبود، از اسلام هم چیزی باقی نمانده بود.

«امیرمؤنان» چه اسم زیبایی است! اسمی که خدا به پدرِ تو داده است، شبی که پیامبر به معراج رفته بود، در آن شب، خدا علی(ع) را به این نام نامید.

شرح ماجرا این چنین است:

پیامبر از بهشت عبور می کند و به ملکوت أعلی می رسد. آنگاه جبرئیل با پیامبر خداحافظی می کند. پیامبر به او می گوید: چرا همراه من نمی آیی؟

جبرئیل جواب می دهد: اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من می سوزد.۷

و جبرئیل منتظر می ماند و پیامبر به سفر خود ادامه می دهد...

پیامبر به هفتاد هزار حجاب (پرده هایی از نور) می رسد که از هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه است ! و پیامبر داخل این حجاب ها می شود. حجاب عزّت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور...، آخرین حجاب، حجاب جلال است.۸

پیامبر از حجاب ها عبور می کند و به ساحت قدس الهی می رسد.۹

لحظه وصال فرا می رسد، و خدا با دوست خود خلوت می کند و با او سخن می گوید: «ای ،محمّد ! سلام مرا به علی برسان».

و اینک بین خدا و پیامبر سخنان دیگری به میان می آید:

ای محمّد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

بار خدایا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

آری! من می دانم، ولی اکنون می خواهم که از زبان تو بشنوم !

پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.۱۰

و اینجاست که خداوند پیامبر را به دوست داشتن علی(ع) امر می کند و به او خطاب می کند: «آنانی که علی را دوست دارند دوست بدار».۱۱

و خدا وعده شفاعت شیعیان

علی(ع) را به پیامبر می دهد.۱۲

اینجاست که پیامبر به سجده می رود ، و خدا به او چنین می گوید: «هر کس از علی اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس نافرمانی علی را بکند، از من نافرمانی کرده است. در روز قیامت این علی است که مؤنان را از آب گوارای کوثر سیراب می سازد».۱۳

* * *

سلام ای فرزند فاطمه!

سلام ای فرزند بانوی بی نظیر، ای فرزند بانوی آب و آفتاب!

سلام ای فرزند بانویی که بر همه بانوان جهان، سروری می کند، همان که پیامبر او را پاره تن خود نامید و او را همچون جان خویش دوست می داشت.۱۴

و چه کسی می تواند در مورد مقام فاطمه(س) سخن بگوید؟ خدا به پیامبر فاطمه را عنایت کرد: (إِنَّآ أَعطَينَاكَ الكَوثَرَ ): ما به تو کوثر داده ایم.۱۵

فاطمه(س)، همان کوثر پیامبر است. فاطمه همان بانوی مهربانی که در روز قیامت، دوستان خود را نجات خواهد داد.

من دوست داشتم بدانم نام فاطمه(س) را چه کسی برای دختر پیامبر انتخاب کرده است، مدّتی گذشت تا این که فهمیدم این نام را خدا برای فاطمه(س) انتخاب کرده است.

به راستی چرا خدا، فاطمه(س) را به این نام نامید؟

معنای واژه «فاطمه» این است: «جدا شده». فاطمه(س) را به این نام خوانده اند زیرا او و فرزندان و دوستانش از آتش جهنّم، جدا شده اند.

در روز قیامت، فرزندان و دوستان فاطمه(س)، از شفاعت او بی نصیب نخواهد ماند!

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!

روزی که فاطمه(س) در صحرای محشر حاضر شود، در آن روز مریم(س)پیشاپیش فاطمه(س) همچون خدمتکاری حرکت می کند، بهشت در انتظار فاطمه(س) است، فاطمه به سوی بهشت حرکت می کند.۱۶

در این میان، نگاه فاطمه(س) به گوشه ای خیره می ماند،

فرشتگان عدّه ای را به سوی جهنّم می برند، آنها کسانی هستند که در دنیا گناه انجام داده اند و امروز باید به آتش بسوزند.

فاطمه(س) به آنان نگاه می کند، او عدّه ای از دوستان خود را در میان آنان می یابد. در این هنگام فاطمه(س) با خدای خویش سخن می گوید:

ای خدای من! تو مرا فاطمه نام نهادی، و به خاطر من عهد کردی که دوستانم را از آتش جهنّم جدا کنی! خدایا! تو هرگز عهد و پیمان خود را فراموش نمی کنی، از تو می خواهم امروز شفاعت مرا در حقّ دوستانم قبول کنی و آنان را از آتش جهنّم آزاد گردانی!

و صدایی در صحرای محشر می پیچد، اکنون خدای یگانه با فاطمه(س) سخن می گوید:

حقّ با توست. تو را «فاطمه» نام نهادم و عهد کرده ام که به خاطر تو دوستان تو را از آتش جهنّم آزاد گردانم.۱۷

من بر سر عهد خود هستم ای فاطمه من!

من امروز همه دوستان تو را از آتش عذاب خود آزاد خواهم نمود تا مقام و جایگاه تو برای همه آشکار شود، امروز روز توست. هر کس را که می خواهی شفاعت کن و با خود به سوی بهشت ببر!۱۸

## سلام بر تو و همه پروانه ها

حسین جان! تا زمانی که دنیا باقی است، سلام و درود خدا بر تو!

من از خدا می خواهم تا همواره رحمت و درود خود را بر شما نازل کند و مقامی بس بزرگ به شما عنایت کند.

من دیر یا زود از این دنیا می روم، من رفتنی هستم، امّا این دنیا می ماند، شب ها و روزهایی می آیند که من نخواهم بود، من از خدا می خواهم تا زمانی که شب و روز باقی هستند، تا زمانی که این دنیا باقی است، درود و

سلام خود را برای شما قرار بدهد.

چه کنم؟ راه دیگری نمی شناسم تا عشق و ارادت ابدی خود را به شما نشان بدهم.

ای خدای مهربان!

می دانم مرگ به سراغ من خواهد آمد، و من در زیر خاک آرام خواهم گرفت، اکنون از تو می خواهم تا تو همیشه سلام و درود خود را نثار حسین کنی و این سلام تو، پیام آور عشق من به حسین باشد.

سلام بر تو و علی اکبر تو!

سلام بر تو و خاندان تو که بعد از شهادت تو، رنج اسارت کشیدند و پیام تو را جاودانه نمودند.

سلام بر تو و بر یاران با وفای تو! آنان که جانشان را فدای تو نمودند، آنان که به عهد و پیمانی که با تو بستند وفادار ماندند و تو را تنها نگذاشتند.

چه زیباست حکایت وفای یاران تو...

* * *

شب عاشورا است و تو یاران خود را فرا می خوانی. همه به سوی خیمه تو می شتابند و روبروی تو می نشینند. تو نگاهی به یاران خود می کنی و می گویی: «من خدای مهربان را ستایش می کنم و در همه شادی ها و غم ها او را شکر می گویم. خدایا! تو را شکر می کنم که به ما فهم و بصیرت بخشیدی و ما را از اهل ایمان قرار دادی».۱۹

برای لحظه ای سکوت می کنی، همه منتظر هستند تا تو به سخن ادامه دهی.

بار دیگر صدای تو به گوش می رسد: «یاران خوبم! یارانی به خوبی و وفاداری شما نمی شناسم. بدانید که ما فقط امشب را مهلت داریم و فردا روز جنگ است. به همه شما اجازه می دهم تا از این صحرا بروید. بیعت خود را از شما برداشتم، بروید، هیچ چیز مانع رفتن شما

نیست. اینک شب است و تاریکی! این پرده سیاه شب را غنیمت بشمارید و از این جا بروید و مرا تنها گذارید».۲۰

غوغایی به پا می شود. هیچ کس گمان نمی کرد که تو بخواهی این گونه سخن بگویی.

همه، گریه می کنند. تو آتشی در جان ها انداخته ای.

* * *

کجا برویم؟ چگونه کربلا را رها کنیم؟

وقتی تو این جا هستی، بهشت این جاست، ما کجا برویم؟!

فضای خیمه پر از گریه است. اشک به هیچ کس امان نمی دهد و بوی عطر وفاداری همه را مدهوش کرده است.

اکنون عبّاس برمی خیزد. صدایش می لرزد و گویی خیلی گریه کرده است. او می گوید: «خدا آن روز را نیاورد که ما زنده باشیم و تو در میان ما نباشی».۲۱

دیگر بار گریه به عبّاس فرصت نمی دهد. با گریه عبّاس، صدای گریه همه بلند می شود.۲۲

تو نیز، آرام آرام گریه می کنی و در حقّ برادر خود دعا می کند. سخنان عبّاس به دل همه آتش غیرت زد.

مسلم بن عَوسجه نیز می ایستد و با اعتقادی راسخ می گوید: «به خدا قسم! اگر هفتاد بار زنده شوم و در راه تو کشته شوم و دشمنانت بدن مرا بسوزانند، هرگز از تو جدا نمی شوم و در راه تو جان خویش را فدا می کنم. امّا چه کنم که یک جان بیشتر ندارم».۲۳

زُهیر از انتهای مجلس با صدای لرزان می گوید: «به خدا دوست داشتم در راه تو کشته شوم و دیگر بار زنده شوم و بار دیگر کشته شوم و هزار بار بلاگردانِ وجود تو باشم».۲۴

هر کدام به زبانی خاص، وفاداری خود را اعلام می کنند، سخن همه آنها یکی است: «به خدا قسم ما تو را تنها نمی گذاریم و جان خویش را فدای تو می کنیم».۲۵

تو نگاهی

به یاران با وفای خود می کنی و در حقّ همه آنها دعا می کنی و می گویی: «خداوند به شما جزای خیر دهد! بدانید که فردا همه شما به شهادت خواهید رسید و هیچ کدام از شما زنده نخواهید ماند».۲۶

همه آنان خدا را شکر می کنند و می گویند: «خدا را ستایش می کنیم که به ما توفیق یاری تو را داده است».۲۷

* * *

صدایی توجّه تو را به خود جلب می کند، سر بر می گردانی، قاسم را می بینی، او یادگار برادرت است، او نوجوان حسن(ع) است. تو سراپاگوش می شوی و او این چنین سخن می گوید: «عمو جان! آیا فردا من نیز کشته خواهم شد؟»

قاسم با این سخن، اندوهی غریب بر چهره تو می نشاند و همه جا را سکوت فرا می گیرد.

همه می خواهند بدانند که تو در جواب چه خواهی گفت. چشم ها گاه به تو نگاه می کنند و گاه به قاسم!

به راستی چرا این سؤال را پرسید؟ مگر تو نگفتی که فردا همه کشته خواهیم شد؟

اما نه! قاسم حقّ دارد سؤال کند. آخر کشتن نوجوان که رسم مردانگی نیست!

قاسم فقط سیزده سال سن دارد، تو یکبار دیگر قامت زیبای قاسم را می بینی. اندوه را با لبخند پیوند می زنی و می پرسی:

پسرم! مرگ در نگاه تو چگونه است؟

مرگ و شهادت برای من از عسل هم شیرین تر است.

همه از جواب قاسم، جانی دوباره می گیرند و بر او آفرین می گویند. آری! قاسم این شیوایی سخن را از پدرش، امام حسن(ع) به ارث برده است.

اکنون تو در جواب می گویی: «عمویت به فدایت باد! آری! تو هم شهید خواهی شد».۲۸

با شنیدن این سخن، شادی و نشاط تمام وجود قاسم را فرا می گیرد.

*

* *

ای حسین! به راستی که یاران تو از بهترین یاران هستند. چه استوار ماندند و از بزرگ ترین امتحان زندگی خویش سر بلند بیرون آمدند. تاریخ همواره به آنان آفرین می گوید.

اکنون تو نگاهی به یاران خود می کنی و می گویی: «سرهای خود را بالا بگیرید و جایگاه خود را در بهشت ببینید».۲۹

همه، به سوی آسمان نگاه می کنند. پرده ها کنار می رود و بهشت نمایان می شود.

خدای من! این جا بهشت است! چقدر با صفاست!

تو تک تک یاران خود را نام می بری و جایگاه و خانه های بهشتی آنها را نشان آنها می دهی. آری! امشب بهشت، بی قرار یاران تو شده است.۳۰

برای لحظاتی سراسر خیمه تو غرق شادی و سرور می شود. همه به یکدیگر تبریک می گویند.۳۱

## آسمانی ها برایت گریه کردند

ای حسین! سلام بر تو که خدا خونخواه توست!

درست است که دشمنانت تو را مظلومانه شهید کردند، امّا خودِ خدا عهد کرده است که انتقام خون تو را بگیرد.

سلام بر تو که در کربلا غریب ماندی و همه ٔاران تو شهید شدند.

ای تنها مانده در غربت و تنهایی!

من هرگز غربت تو را فراموش نمی کنم. غم عزای تو بسیار بزرگ است، مصیبت تو جگرسوز است و بسیار جانکاه! مسلمان واقعی کسی است که غم تو به دل دارد.

وقتی تو در کربلا ـ مظلومانه به شهادت رسیدی، همه اهل آسمان ها عزادار تو گشتند، فرشتگان برای غربت تو گریستند، مصیبت تو دل آنها را هم به درد آورد.

من هم امروز بر غربت تو اشک می ریزم، داغ مصیبت تو دل مرا هم به درد آورده است.۳۲

حسین جان!

زمین و زمان برای تو اشک ریخته است، نمی دانم این چه رازی است که در نام تو نهفته است که بی اختیار دل ها را می شکند.

شنیده ام

که وقتی پیامبران هم نام تو را شنیدند، اشک ریختند و بر مظلومیّت تو گریستند.

پیامبران خدا هم برای غربت و مظلومیّت تو اشک ریخته اند، آری! هر پیامبری که تو را یاد کرد، بر تو گریست.

* * *

اینجا کوه صفاست، همان کوهی که کنار کعبه است. نگاه کن! آدم(ع) را می بینی که بر فراز این کوه به سجده رفته است.۳۳

او در حسرت بهشت است. خوشا به حال روزی که او در بهشت مهمان خدا بود و از همه نعمت های آن استفاده می کرد، امّا شیطان او را فریب داد و او از بهشت رانده شد.

آدم پشیمان است، او با خدای خویش سخن می گوید تا گناهش را ببخشد. سجده های او بسیار طولانی است. او ساعت ها سر از سجده برنمی دارد، گریه می کند و اشک می ریزد:

ای خدای مهربان! من بنده تو هستم، همواره مهربانی تو بیش از خشم توست. تو را می خوانم تا از گناهم درگذری که من به خودم ظلم کرده ام!

صدایی به گوش آدم می رسد: سلام ای آدم!

آدم سر از سجده برمی دارد، او کیست به آدم سلام می کند؟

آدم جبرئیل را می بیند، جواب سلام او را می دهد. اکنون جبرئیل به او چنین می گوید: «خدا مرا به سوی تو فرستاده است، او گفته است تا به تو یاد بدهم چگونه دعا کنی تا توبه ات قبول شود، ای آدم! تو باید خدا را به حقّ پنج نفر قسم بدهی، پس بگو: ای خدا تو را به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین می خوانم».

آن روز، آدم این پنج نام را از جبرئیل شنید، او فهمید که این پنج نفر نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند، امّا وقتی

آدم نام حسین(ع) را از جبرئیل شنید، قلبش محزون شد.

آدم نمی دانست چه رازی در نام حسین(ع) نهفته است. چرا با شنیدن نام او همه غم های دنیا به دلش آمد. رو به جبرئیل کرد و گفت:

ای جبرئیل! چرا با شنیدن نام حسین، حزن و اندوه به دل من آمد؟

آی آدم! مصیبت حسین(ع)، بزرگ ترین مصیبت هاست.

آن چه مصیبتی است؟

روزی فرا می رسد که حسین در کربلا گرفتار دشمنانش می شود، همه یاران او کشته می شوند و او غریب و تنها می ماند. آن روز حسین، تشنه است و جگرش از تشنگی می سوزد، او مردم را به یاری می طلبد امّا مردم پاسخ او را با شمشیرها می دهند. او مظلومانه شهید می شود و دشمنان، خیمه های زن و بچّه هایش را آتش می زنند...

و آدم(ع) این سخنان را می شنود، اشک او جاری می شود... آنگاه خدا هم به احترام اشک بر حسین(ع)، توبه او را قبول می کند.۳۴

* * *

سالیان سال بود که ابراهیم(ع) در حسرت داشتن فرزند بود و سرانجام خدا به او پسری زیبا به نام «اسماعیل» داد. وقتی اسماعیل جوانی رشید شد، خدا به او فرمان می دهد تا اسماعیل را در راه او قربانی کند.

ابراهیم(ع) باید ثابت کند که حاضر هست در راه خدا از فرزندش نیز بگذرد.

ابراهیم(ع) با پسرش به سوی قربانگاه حرکت می کنند. اسماعیل به پدر می گوید:

مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟

آری! پسرم!

پس چرا قربانی با خود بر نداشتی؟ گوسفندی و یا شتری!

اشک در چشمان پدر حلقه می زند و می گوید: «ای عزیز دلم! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را

در راه او قربانی کنم».

اسماعیل در جواب پدر می گوید: «ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده».

آنان به قربانگاه می رسند. پدر، پسر را روی زمین به سمت قبله می خواباند، اکنون پسر چنین می گوید: «روی مرا بپوشان و دست و پایم را ببند».

او می خواست تا پدر مبادا نگاهش به نگاه او برخورد کند و در انجام فرمان خدا، ذرّه ای تردید نماید.

همه فرشتگان ایستاده اند و این منظره را تماشا می کنند، ابراهیم(ع) «بسم اللّه» می گوید و کارد را بر گلوی پسر می کشد؛ امّا کارد نمی برد، دوباره کارد را می کشد، زیر گلوی اسماعیل سرخ می شود. ابراهیم(ع) کارد را محکم تر فشار می دهد؛ امّا باز هم کارد نمی برد، او کارد را بر سنگی می زند و سنگ می شکند.

صدایی در آسمان طنین می اندازد که ای ابراهیم! تو از امتحان موفّق بیرون آمدی. جبرئیل می آید و گوسفندی به همراه دارد و آن را به ابراهیم(ع) می دهد تا قربانی کند.۳۵

ابراهیم(ع) پسرش را بار دیگر در آغوش می کشد و آن گوسفند را قربانی می کند و آماده بازگشت به سوی خانه می شوند.

در این هنگام خدا با ابراهیم(ع) سخن می گوید:

ای ابراهیم! از میان بندگان من چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟

می دانم که تو محمّد، آخرین پیامبر خود را بیش از همه بندگانت دوست داری، برای همین من هم او را بیش از همه دوست دارم.

ابراهیم! بگو بدانم آیا فرزند محمّد را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟

خدایا! من فرزند محمّد را بیشتر از فرزند خودم دوست می دارم.

ابراهیم! بدان که حسین، فرزند محمّد است، امّا روزی فرا می رسد که گروهی از مسلمانان جمع می شوند و حسین

را مظلومانه به شهادت می رسانند. آنها سر از بدن حسین جدا می کنند...

اکنون، اشک از چشمان ابراهیم(ع) جاری می شود، به راستی چگونه می شود که مسلمانان، پسر پیامبر خود را با لب تشنه شهید می کنند؟۳۶

* * *

زکریا(ع) یکی از پیامبران بزرگ خداست. او در مورد نام «پنج تن» مطالبی را شنیده است. او می داند که خدای بزرگ، از میان همه آفریده های خود، پنج نفر را بیش از همه دوست دارد. خدا نور آنها را قبل از خلقت آسمان ها و زمین آفریده است.

زکریا(ع) امروز می خواهد با نام این پنج نور مقدّس آشنا شود. او با خدای خویش سخن می گوید: «بار خدایا! نام آن بندگان عزیزت را به من یاد بده».

خدای مهربان، دعای زکریا را مستجاب می کند، به جبرئیل مأموریّت می دهد تا به زمین بیاید و نزد زکریا(ع) برود.

اکنون جبرئیل با زکریا سخن می گوید: «ای زکریا! خدایت به تو سلام می رساند و می گوید: تو از من خواستی تا نام بهترین بندگان خود را به تو یاد دهم. این نام آنهاست: محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین».

زکریا شکر خدا را به جای می آورد. او خیلی خوشحال است که به آرزوی خود رسیده است.

زکریا زبان به ذکر این پنج نام می گشاید، چند روز می گذرد، زکریا(ع) متوجّه نکته ای عجیب می شود. هر وقت دلش می گیرد، هر وقت غم و غصّه های دنیا به دلش می آید، وقتی نام محمّد و علی و فاطمه و حسن(ع) را به زبان می آورد، غم ها از دلش می روند، دلش شاد می شود، امّا هر وقت که نام حسین(ع) را می آورد، غم به دلش می آید و اشک در چشمانش حلقه می زند!

این چه رازی است؟ این حسین(ع) کیست که نامش این چنین

اشک مرا جاری می کند؟ چرا نام حسین، این گونه دلم را غرق اندوه می کند؟

زکریا هر چه فکر می کند، به نتیجه ای نمی رسد، باید از خودِ خدا بپرسد که چه رازی در نام حسین(ع) است.

سرانجام او رو به آسمان می کند و به خدا چنین می گوید: «خدایا! تو نام پنج تن را به من یاد دادی، وقتی نام محمّد و علی و فاطمه و حسن را به زبان می آوردم، همه غم هایم فراموشم می شود، غصّه ها از دلم می رود، امّا چه رازی است که وقتی نام حسین را می برم، اشک در دیدگانم حلقه می زند؟».

امروز خدا برای زکریا(ع) از آینده می گوید، از کربلای حسین(ع)! از عطش او! از شهادت یاران او! از اسارت زن و بچّه او!

زکریا(ع) آن روز حکایت کربلا را می شنود، اشک می ریزد، او سه روز از مسجد بیرون نمی آید، با هیچ کس دیدار نمی کند، سه روز برای حسین(ع) گریه می کند...۳۷

* * *

نام من اُمّ سَلمه است، همسر پیامبر هستم، یک روز پیامبر به من گفت: «همسرم! از تو می خواهم از اتاق بیرون بروی و هیچ کس را به اتاق راه ندهی».

من فهمیدم که پیامبر می خواهد تنها باشد، شاید فرشته وحی می خواست بر او نازل شود، نمی دانم. هر چه بود پیامبر دوست داشت لحظاتی تنها باشد. من از اتاق بیرون رفتم و کنار در ایستادم.

در این هنگام دیدم حسین(ع) به این سو می آید، او تقریباً شش سال دارد، حسین(ع) به سوی در اتاق می رود. من در فکر بودم چه کنم، آیا مانع رفتن او بشوم؟

با خود گفتم که پیامبر، نوه خود را خیلی دوست دارد و حتماً با دیدن نوه اش خوشحال می شود. حسین(ع) نزد پیامبر می رود.

لحظاتی می گذرد...یک وقت، صدای

گریه پیامبر به گوشم می رسد.

خدای من! چه شده است؟ چرا پیامبر با صدای بلند گریه می کند؟ من تا به حال، صدای گریه پیامبر را این گونه نشنیده بودم.

خدایا! چه کنم؟ آیا وارد اتاق بشوم؟ پیامبر به من گفت کسی وارد اتاق نشود. چه کنم؟ نگرانم. نکند اتّفاق بدی افتاده باشد؟

سرانجام نتوانستم طاقت بیاورم. در را باز کردم، دیدم که پیامبر نشسته است و حسین(ع) را روی زانوی خود نشانده است و دست به پیشانی او می کشد و گریه می کند.

جبرئیل برای پیامبر ماجرای کربلا را گفته است، پیامبر برای غربت و مظلومیّت فرزندش اشک می ریزد، امّا چه رازی در پیشانی حسین(ع) بود؟ چرا پیامبر دست به پیشانی او می کشید و گریه می کرد؟

پیامبر از میان ما می رود، سال ها می گذرد...

نزدیک سال ۶۱ هجری می شود، کاروان حسین(ع) به سوی کربلا حرکت می کند، آن قدر پیر شده ام که نمی توانم همراه او بروم و در مدینه می مانم.

مدّتی می گذرد، خبرهای کربلا به من می رسد، آن وقت می فهمم که چرا آن روز پیامبر دست به پیشانی حسین می کشید و گریه می کرد.

آری! عصر عاشورا که فرا رسید، دیگر هیچ یار ویاوری برای حسین نمانده بود، همه یاران او به خاک و خون افتاده بودند.

آری! حسین(ع) تنهای تنها شده بود. او رو به مردم کوفه کرد و با آنان سخن گفت: ای مردم! من مهمان شما هستم. شما مرا به سوی شهر خود دعوت کردید. من پسر دختر پیامبر شما هستم. چرا می خواهید خون مرا بریزید؟

دستور رسید تا بدن حسین(ع) را آماج تیرها کنند، یکی از کوفیان، به همراه خود تیر و کمان نداشت، او خم شد، از روی زمین، سنگ بزرگی را برداشت

و پیشانی حسین(ع) را نشانه گرفت... سنگ آمد و آمد تا به پیشانی حسین(ع)اصابت کرد و خون از پیشانی حسین(ع) جاری شد...۳۸

## اشک مهمان چشم من است

حسین جان! اگر چه سالیان سال بعد از تو به این دنیا آمدم، گر چه در کربلا نبودم تا تو را یاری کنم، امّا من هرگز خود را در بند زمان و مکان نمی بینم، که هر روز عاشوراست و هر مکان، کربلاست!

گویا صدای تو را می شنوم که مرا به یاری می خوانی... تو غریب و تنها مانده ای.

چگونه تمنّای دل خود را پاسخ بدهم وقتی هنوز صدای تو را می شنوم که می گویی: چه کسی مرا یاری می کند؟

حسین جان! گریه من دست خودم نیست. اختیار اشک با من نیست.

تو در کربلا ایستادی و فریاد زدی: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ در حسرت مانده ام که آن روز نبودم تا یاریت کنم!

بارها حکایت غربت تو را شنیده ام و اشک ریخته ام، امّا باز هم اشک، مهمانِ چشمان من است. باز هم دریایِ دل، طوفانی شد، باز هم خورشید رنگ خون گرفت...۳۹

* * *

عصر عاشوراست تو غریبانه، تنها و تشنه در وسط میدان ایستاده ای. از پشت پرده اشک به یارانِ شهید خود نگاه می کنی. همه پر کشیدند و رفتند. چه با وفا بودند و صمیمی!

غم بر دل تو نشسته است، تو اکنون تنهای تنها شده ای. تو سوار بر اسب خویش جلو می آیی. مهار اسب را می کشی و فریاد تو تا دوردست سپاه کوفه، طنین می اندازد: «آیا کسی هست تا از ناموس رسول خدا دفاع کند؟ آیا کسی هست که در این غربت و تنهایی، مرا یاری کند؟»۴۰

فریاد غریبانه را پاسخی نبود امّا...

تو قرآنی را روی سر می گذاری

و رو به سپاه کوفه چنین می گویی: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ چه شده که می خواهید خون مرا بریزید؟»۴۱

هیچ کس جوابی نمی دهد. سکوت است و سکوت!

لشکر کوفه به سوی تو حمله می برد. تو دفاع می کنی و به قلب سپاه حمله می بری.

فرصتی می یابی تا بار دیگر با این مردم سخن بگویی: «برای چه به خون من تشنه اید؟ گناه من چیست؟»

صدایی به گوش می رسد که دل تو را به درد می آورد و اشکت را جاری می کند: «ما تو را می کشیم چون کینه پدرت را در سینه داریم».۴۲

اشک در چشم تو حلقه می زند. تو که خود این همه مظلوم هستی، اکنون برای مظلومیّت پدرت گریه می کنی!

* * *

تو در میدان ایستاده ای که ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن می گیرد. تو گاهی نگاهی به خیمه ها می کنی، گاه نگاهی به مردم کوفه، این مردم، میزبانان تو هستند، آنها تو را به شهر خود دعوت کرده اند و اکنون مهمان نوازی به اوج خود رسیده است!!

سنگ باران، تیر باران!

آماج تیرها بر بدن تو می نشیند، وای، خدایا! چه می بینم! سنگی به پیشانی تو اصابت می کند و خون از پیشانی تو جاری می شود.۴۳

لحظه ای صبر می کنی، امّا دشمن امان نمی دهد و این بار تیری زهر آلود بر قلب تو می نشیند.۴۴

نمی دانم چه کسی این تیر را می زند. امّا این تیر برای امام حسین(ع) از همه تیرها سخت تر است. صدای تو در دشت کربلا می پیچد: «خدایا! من به رضایِ تو راضی هستم».۴۵

تیر به سختی در سینه ات فرو رفته است. چاره ای نیست باید تیر را بیرون بیاوری. به زحمت، تیر را بیرون می آوری و خون

می جوشد.۴۶

خون ها را جمع می کنی و به سوی آسمان می پاشی و می گویی: «بار خدایا! همه این بلاها در راه تو چیزی نیست».۴۷

فرشتگان همه در تعجّب اند. تو کیستی که با خدا این گونه سخن می گویی. قطره ای از آن خون به زمین بر نمی گردد. آسمان سرخ می شود. تاکنون هیچ کس آسمان را این گونه ندیده است. این سرخی خون توست که در آسمانِ غروب، مانده است.۴۸

بار دیگر خون در دست خود می گیری و این بار صورت خود را با آن رنگین می کنی. تو می خواهی این گونه به دیدار پیامبر بروی.۴۹

خونی که از بدنت رفته است، باعث ضعف تو می شود. دشمن فرصت را غنیمت می شمارد و از هر طرف با شمشیرها می آیند و هفتاد و دو ضربه شمشیر بر بدن تو می نشیند و تو از روی اسب با صورت به زیر می آیی.۵۰

* * *

صدای مناجات تو به گوش می رسد: «در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».۵۱

تو جلوه صبر خدایی! در اوج قلّه بلا ایستاده ای و شعار توحید و خداپرستی سر می دهی!

زینب(س) در حالی که بر سر و سینه می زند به سوی تو می دود، تو را در خاک و خون می بیند در حالی که دشمنان، دور تو را محاصره کرده اند.۵۲

او فریاد می زند: «وای برادرم!».۵۳

زینب به عُمَرسعد رو می کند و با لحنی غمناک می گوید: «وای بر تو! برادرم را می کشند و تو نگاه می کنی».۵۴

عُمَرسعد رویش را از زینب(س) برمی گرداند. زینب رو به سپاه کوفه می کند: «آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟».۵۵

هیچ کس جواب زینب(س) را نمی دهد...

تو با صدایی آرام با خدای خویش سخن می گویی: «صَبراً علی قَضائِکَ یا رَبِّ»؛ «در راه تو بر بلاها صبر می کنم».۵۶

اکنون بدن تو

از زخم شمشـیر و تیر چاک چاک شده است، سـرت شکسـته و سینه ات شکافته شده است، زبانت از خشکی به کام چسبیده و جگرت از تشنگی می سوزد. قلبت نیز، داغدار عزیزان است.

بـا این همه بـاز هم به خیمه هـا نگـاه می کنی و همه نیرو و تـوان خود را بر شمشـیر می آوری و آن را به کمـک می گیری تا برخیزی، امّا همان لحظه ضربه ای از نیزه و شمشیر، بار دیگر تو را به زمین می زند.۵۷

شمر به سوی تو می آید، او خنجری در دست دارد... تو پیامبر را صدا می زنی: «یا جدّاه، یا مُحمَّداه!»...۵۸

آسـمان تیره و تار می شود. طوفان سرخی همه جا را فرا می گیرد و خورشید، یکباره خاموش می شود و تو به سوی آسمان ها اوج می گیری.۵۹

## از دشمن تو بیزارم

در مصـیبت تو اشک می ریزم، می دانم که اشک بر تو همچون سـتاره ای است در شب تاریک تا کسـی راه را گم نکنـد، آن کس که بر تو می گرید، هرگز ذلّت را نخواهد پذیرفت.

اکنون با خود فکر می کنم چرا کسانی که نماز می خواندند و خود را پیرو پیامبر می دانستند، خون تو را ریختند؟

آنها به پیامبر ایمان داشتند، امّا چرا تو را این گونه به شهادت رساندند؟

من می خواهم بدانم چه اتّفاقی افتاد. چه شد که تاریخ این گونه رقم خورد.

چرا عدّه ای برای رضای خدا به روی تو شمشیر کشیدند.

مصیبت تو این است ای حسین!

آنان که در کربلا به جنگ تو آمدند، خیال می کردند با کشتن تو بهشت بر آنان واجب می شود.

به راستی چرا این چنین شد؟ این باور از کجا شـکل گرفت؟ چرا ظلم و سـتم به شـما که خاندان پاک پیامبر بودید یک ارزش شد؟ چرا؟

من دنبال پاسخ سؤال خود هستم.

* *

*

من از دشمنان تو بیزار هستم، از کسانی که امروز هم با نام و یاد تو، دشمن هستند، بیزارم!

من با دوستان تو، دوست هستم و با دشمن تو، دشمن هستم، من فریاد بر می آورم: بار خدایا! همه آنانی که باعث قتل مولای من شدند را لعنت کن!

تاریخ را می خوانم، حوادث بعد وفات پیامبر را مرور می کنم، چیزهای زیادی را می فهمم، آری! پایه و اساس ظلم بر تو را کسانی گذاشتند که بعد از پیامبر، خلافت را از آنِ خود کردند.

من هرگز زبان به ناسزا باز نمی کنم، می دانم که قرآن از من خواسته است هرگز به دشمنان هم ناسزا نگویم، فقط دشمنان تو را لعن می کنم و از خدا می خواهم آنان را از رحمت خود دور کند.

* * *

به کربلا می آیم، روز عاشوراست و در جستجوی تو آمدم. تو را در گودی قتلگاه می یابم، خاک کربلا را از خون تو سرخ می یابم، پیکر صدچاک یارانت را می بینم که همچون پروانه های عاشق، جان خویش را فدای تو نموده اند.

این صدای زینب است که به گوش می رسد: «ای رسول خدا!نگاه کن، ببین، این حسین توست که به خون خود آغشته است». ۶۰

مرثیه جانسوز زینب«»، همه را به گریه واداشته است. خواهر تو به سوی پیکرت می آید.

همه نگاه می کنند که زینب«» می خواهد چه کند؟ او دست می برد و بدن چاک چاک تو را از روی زمین برمی دارد و سر به سوی آسمان می کند: «بار خدایا! این قربانی را از ما قبول کن». ۶۱

* * *

من در این میان ایستاده ام، به فکر فرو رفته ام، صدای «اللّه اکبر» سپاه کوفه بلند است. آنان نام خدا را بر زبان جاری می کنند،

آری! آنان خود را مسلمان می دانند و این گونه تو را به شهادت رساندند؟

ای حسین!

من از این مردم، بیزارم، لعنت خدا بر این مردم باد، من از راه و روش آنان دوری می کنم، از رفتار و کردار اینان بیزارم. خدا این قوم را به عذاب سخت خود گرفتار سازد.

آنانی که به روی تو شمشیر کشیدند، آنانی که تیر و نیزه پرتاب کردند، آنان که به سوی تو سنگ زدند، آنان که برای کشتن تو در این صحرا جمع شدند، همه و همه را دشمن می دارم، همه را نفرین می کنم، از همه آنان بیزارم.

اینان که من می بینم سی هزار سربازند که در این صحرا جمع شده اند، باید ببینم چه کسی تو را شهید کرد؟ باید او را لعنت کنم. قدری به زمان گذشته باز می گردم، به ساعتی قبل...وقتی تو در گودال قتلگاه افتاده بودی و با خدای خویش سخن می گفتی.

* * *

تو ساعتی است که بر روی خاک گرم کربلا افتاده ای، هیچ کس جرأت نمی کند، تو را به شهادت برساند.۶۲

بدن تو از زخم شمشیر و تیرها، چاک چاک شده است و جگرت از تشنگی می سوزد، تو باز هم حمد و ثنای خدا را بر زبان داری!

عُمَرسعد کناری ایستاده است. هیچ کس حاضر نیست قاتل تو باشد. او فریاد می زند: «عجله کنید، کار را تمام کنید».۶۳

وعده جایزه ای بزرگ به سپاهیان داده می شود، امّا باز هم کسی جرأت انجام دستور را ندارد. جایزه، زیاد و زیادتر می شود، تا این که سِنان به سوی حسین می رود امّا او هم دستش می لرزد و شمشیر را رها کرده و فرار می کند.

شمر با عصبانیّت به دنبال سِنان می دود:

چه شد که پشیمان شدی؟

وقتی

حسین به من نگاه کرد، به یاد حیدر کرّار افتادم. برای همین، ترسیدم و فرار کردم.

تو در جنگ هم ترسویی. مثل این که باید من کار حسین را تمام کنم.

اکنون شمر به سوی تو می آید. وای بر من! چه می بینم؟ اکنون شمر بالای سر تو ایستاده است. شمر، نگاهی به تو می کند و لب های تو را می بیند که از تشنگی خشکیده است. او به تو می گوید: «ای حسین! مگر تو نبودی که می گفتی پدرت کنار حوض کوثر می ایستد و دوستانش را سیراب می سازد؟ صبر کن، به زودی از دست او سیراب می شوی».۶۴

اکنون او می خواهد امام را به شهادت برساند. وای بر من، چه می بینم! او بر روی سینه خورشید نشسته است:

کیستی که بر سینه من نشسته ای؟

من شمر هستم.

ای شمر! آیا مرا می شناسی؟

آری! تو حسین پسر علی هستی و جدّ تو رسول خدا و مادرت زهراست.

اگر مرا به این خوبی می شناسی پس چرا قصد کشتنم را داری؟

برای این که از یزید جایزه بگیرم.۶۵

این عشق به دنیاست که روی سینه تو نشسته است! شمر به کشتن تو مصمّم است و خنجری در دست دارد...صدایی به گوش می رسد: «وای حسین کشته شد».۶۶

* * *

من شمر را لعنت می کنم، زیرا او بود که تو را به شهادت رساند، امّا باید بدانم در عاشورا چه کسی فرمانده این سپاه بود؟ چه کسی دستور حمله را داد؟ من باید او را بشناسم، او همه کاره این حادثه است.

باید به زمان عقب تر بروم، زمانی که لشکر کوفه می خواست حمله را آغاز کند: سواره نظام، پیاده نظام، تیراندازها و نیزه دارها همه آماده و مرتّب ایستاده اند.

عُمَرسعد با تشریفات خاصّی در جلوی سپاه قرار می گیرد. او فرمانده بیش از سی هزار نیرو است. همه منتظر دستور او هستند.

این صدای عُمَرسعد است که به گوش می رسد: «ای لشکر خدا، پیش به سوی بهشت»!۶۷

صدای او بار دیگر سکوت کربلا را می شکند: «ای سربازان من! اگر در این جنگ کشته شوید، شما شهید هستید و به بهشت می روید. شما در راه خدا جهاد می کنید. حسین از دین خدا خارج شده و می خواهد در امّت اسلامی اختلاف بیندازد. شما برای حفظ و بقای اسلام شمشیر می زنید».

مظلومیّت حسین» فقط در تشنگی و کشته شدنش نیست. یکی دیگر از مظلومیّت های او این است که دشمنان برای رسیدن به بهشت، با او جنگیدند. برای این مصیبت نیز، باید اشک ماتم ریخت که حسین» را به عنوان دشمن خدا معرّفی کردند!

حسین جان!

تبلیغات عُمَرسعد کاری کرده که مردم نادان و بی وفای کوفه، باور کرده اند که تو از دین خارج شده ای و کشتن تو واجب است.

عُمَرسعد تصمیم گرفته است تا اوّل، یاران تو را تیر باران کند، همه تیراندازان آماده شده اند، امّا اوّلین تیر را چه کسی می زند؟

این عُمَرسعد است که روی زمین نشسته است و تیر و کمانی در دست دارد. او آماده است تا اوّلین تیر را پرتاب کند. او بار دیگر فریاد می زند: «ای مردم! شاهد باشید که من خودم نخستین تیر را به سوی حسین و یارانش پرتاب کردم».۶۸

تیر از کمان عُمَرسعد جدا می شود و به طرف یاران تو پرتاب می شود. جنگ آغاز می شود. عُمَرسعد فریاد می زند: «در کشتن حسین که از دین بر گشته است، شک نکنید».۶۹

هزاران تیر به سوی تو و یارانت می آید. میدان جنگ

با فرو ریختن تیرها سیاه شده است!

یاران تو، عاشقانه و صبورانه خود را سپر بلای تو می کنند، زمین رنگ خون به خود می گیرد و عاشقان بال و پر می گشایند و تن های تیر باران شده بر خاک می افتند...

* * *

برای شناخت بیشتر عُمَرسعد باید به زمان عقب تر بروم. باید به هشت روز قبل بروم، روز دوم محرم، زمانی که خبر رسید تو در راه کوفه هستی.

فرماندار کوفه، ابن زیاد در قصر خود نشسته است و با خود فکر می کند. او می خواهد برای سپاه کوفه فرمانده ای انتخاب کند. در کنار او، سرداران او ایستاده اند، سرانجام ابن زیاد رو به عُمَرسعد می کند و می گوید:

ای عُمَرسعد! تو باید برای جنگ با حسین بروی!

قربانت شوم، خودت دستور دادی تا من به «ری» بروم.۷۰

آری! امّا در حال حاضر جنگ با حسین برای ما مهم تر از ری است. وقتی که کار حسین را تمام کردی می توانی به ری بروی.

ای امیر! کاش مرا از جنگ با حسین معاف می کردی!

بسیار خوب، می توانی به کربلا نروی. من شخص دیگری را برای جنگ با حسین می فرستم. ولی تو هم دیگر به فکر حکومت ری نباش!۷۱

در درون عُمَرسعد آشوبی برپا می شود. او خود را برای حکومت ری آماده کرده بود. امّا حالا همه چیز رو به نابودی است. او کدام راه را باید انتخاب کند: جنگ با حسین و به دست آوردن حکومت ری، یا سرپیچی از نبرد با حسین و از دست دادن حکومت.

حکومت ری، حکومت بر تمامی مناطق مرکزی ایران است. منطقه مرکزی ایران، زیر نظر حکومت کوفه است و دل بریدن از آن، کار آسانی نیست.

عُمَرسعد به ابن زیاد می گوید:

«به من فرصت بده تا فکر کنم».۷۲

ابن زیاد لبخند می زند و با درخواست عُمَرسعد موافقت می کند. عُمَرسعد به خانه می رود، شب را تا به صبح فکر می کند و سرانجام حکومت ری را انتخاب می کند و آماده می شود تا سپاه کوفه را به سوی کربلا ببرد.

* * *

حسین جان! من عُمَرسعد را لعنت می کنم، زیرا اگر سخنان او نبود، اگر فریب کاری او نبود، هرگز این همه سپاه به جنگ تو نمی آمد.

ابن زیاد خوب می دانست که کسی باید فرمانده سپاه کوفه باشد که بتواند با اسم خدا و دین، مردم را به جنگ با تو تشویق کند.

فقط عُمَرسعد می توانست این نقش را به خوبی بازی کند و جوانان کوفه را فریب بدهد و به آنان بگوید که برای رسیدن به بهشت، به جنگ تو بیایند. فقط عُمَرسعد می توانست کشتن تو را مایه نجات اسلام معرّفی کند.

عُمَرسعد در کوفه، به عنوان دانشمندی وارسته معروف است. او از خاندان قریش است و در میان مردم، به عنوان فامیل پیامبر مطرح است. او از نسل عبد مناف ( پدربزرگِ پیامبر ) است، مردم به او عقیده زیادی دارند.۷۳

این عُمَرسعد بود که خلافت یزید را میراث جاودانه پیامبر معرّفی کرد و حکم داد که هر کس با مقام خلافت مخالفت کند، کشتن او واجب است.

من از عُمَرسعد بیزارم و می دانم که در هر زمان، ممکن است افرادی مثل او پیدا شوند که برای رسیدن به دنیا و ریاست شیرین دنیا، دین را دست مایه کنند.

کسانی که سخنان عُمَرسعد را شنیدند، باور کردند که تو از دین خارج شده ای، آنان برای رضای خدا شمشیر به دست گرفتند و به جنگ تو آمدند.

این کاری است

که عُمَرسعد کرد.

* * *

سخن از ابن زیاد هم به میان آمد، همان که فرماندار کوفه بود. او بود که عُمَرسعد را مأمور کرد تا سپاه کوفه را به کربلا ببرد.

من از ابن زیاد هم بیزار هستم. بار خدایا! ابن زیاد را لعنت کن و از رحمت خود دور بدار.

ای حسین!

نگاه من به شهر کوفه دوخته شده است. آن وقتی که مردم کوفه برای تو نامه نوشته اند و تو را به شهر خود دعوت کردند، در آن هنگام، ابن زیاد، فرماندار بصره بود. به یزید خبر رسید که در کوفه آشوب به پا شده است، برای همین او ابن زیاد را به سوی کوفه فرستاد.

ابن زیاد می دانست که هیجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کرده اند. او با خود فکر می کرد که چگونه وارد شهر کوفه شود. ابن زیاد می دانست که نمی تواند در مقابل هجده هزار سرباز جان بر کف مسلم مقابله کند.

او به سوی کوفه آمد، به دروازه شهر رسید، صبر کرد تا شب فرا رسیده و هوا تاریک شود. آنگاه لباسی بر تن کرد تا شبیه تو شود. او چهره خود را با پارچه ای می پوشاند، فقط چشمانش دیده می شد. او ظاهر خود را به شکلی درآورد که همه با نگاه اوّل خیال کنند که تو به کوفه آمده ای.۷۴

حسین جان!

وقتی او به دروازه شهر کوفه رسید یکی از اطرافیان او فریاد زد: «مولای ما آمده است».

مردم کوفه ذوق زده شده و به سرعت دور او حلقه زدند، یکی گفت: «ای فرزند پیامبر! به شهر ما خوش آمدی». دیگری گفت: «در شهر ما چهل هزار سرباز جنگی، گوش به فرمان تو هستند».۷۵

ابن زیاد هیچ سخنی نمی گفت؛ زیرا می ترسید مردم

متوجّه حیله او شوند. او فقط به این فکر می کرد که هر چه سریع تر خود را به قصر حکومتی کوفه (دار الإماره) برساند.۷۶

ابن زیاد خود را به نزدیکی قصر حکومتی رساند و وارد قصر شد. مردم بعد از مدّتی فهمیدند آن کسی که وارد قصر شده، ابن زیاد بوده است.۷۷

نام ابن زیاد ترس را بردل های مردم کوفه نشاند، آنها ابن زیاد را می شناختند، می دانستند که او رحم ندارد.

بعد از مدّتی، ابن زیاد، نماینده تو، مسلم بن عقیل را دستگیر کرد و او را به شهادت رساند، ابن زیاد فضای کوفه را آن چنان از ترس و وحشت آکنده کرد که مردم دیگر فقط به فکر حفظ جان خود بودند. آنها فراموش کردند که برای تو نامه نوشتند و تو را به این شهر دعوت کرده اند.

آری! من ابن زیاد را لعنت می کنم، زیرا او بود که کوفیان را برای کشتن تو بسیج نمود و آن سپاه را به کربلا فرستاد. او بود که دستور قتل تو را صادر کرد.

وقتی عُمَرسعد به کربلا رسید، ابن زیاد برای او این نامه را فرستاد: «ای عُمَرسعد، من تو را به کربلا نفرستادم تا از حسین دفاع کنی و این قدر وقت را تلف کنی. بدون درنگ از حسین بخواه تا با یزید بیعت کند و اگر قبول نکرد جنگ را شروع کن و حسین را به قتل برسان. فراموش نکن که تو باید بدن حسین را بعد از کشته شدنش، زیر سم اسب ها قرار بدهی، زیرا او ستمکاری بیش نیست».۷۸

* * *

ابن زیاد همه کاره کوفه بود و او مردم کوفه را برای کشتن تو بسیج کرد، امّا به راستی چه کسی این فرمان

را به ابن زیاد داد؟ چه کسی ابن زیاد را به فرمانداری کوفه منصوب کرد؟

آری! یزید که خود را خلیفه مسلمانان می دانست، دستور چنین کاری را داده است. او فرمان قتل تو و یاران تو را صادر کرد.

من اکنون یزید را لعنت می کنم و از او بیزاری می جویم.

خوب است بار دیگر به زمان گذشته برگردم، به چند ماه قبل، وقتی که یزید خبردار شد که مردم کوفه خود را برای قیامی بزرگ آماده می کنند. او به فکر چاره افتاد و مشاور خود را به حضور طلبید.

سِرجون، مردی مسیحی است که معاویه در شرایط سخت، با او مشورت می کرد، بعد از مرگ معاویه، دیگر سِرجون به دربار حکومتی نیامده است؛ اکنون یزید دستور داده است تا هر چه زودتر او را به قصر فرا خوانند تا با کمک او بتواند بر اوضاع کوفه مسلّط شود.

سِرجون وارد قصر می شود و یزید را بسیار آشفته می بیند. یزید رو به سِرجون می کند و می گوید: «بگو من چه کسی را امیر کوفه کنم تا بتوانم آن شهر را نجات دهم».

سِرجون به فکر فرو می رود و بعد از لحظاتی چنین می گوید: «اگر پدرت، معاویه، اکنون اینجا بود، آیا سخن او را قبول می کردی؟».۷۹

سِرجون نامه ای را به یزید نشان می دهد که به مهر و امضای معاویه می باشد و در آن نامه، حکومت کوفه به ابن زیاد سپرده شده است.

سِرجون با نگاهی پر معنا به یزید می گوید: «نگاه کن! این نامه معاویه، پدرت است که می خواست ابن زیاد را امیر کوفه نماید؛ امّا مرگ به او مهلت نداد، اگر می خواهی کوفه را آرام و فتنه ها را خاموش کنی، باید شهر کوفه را در اختیار

ابن زیاد قرار دهی؛ این تنها راه نجات توست».۸۰

یزید پیشنهاد سِرجون را می پذیرد و فرمان حکومت کوفه را برای ابن زیاد می نویسد.

ابن زیاد امیر شهر بصره می باشد و در آن شهر ترس و وحشت زیادی ایجاد کرده است. اکنون ابن زیاد به حکومت کوفه نیز منصوب می شود. دو شهر مهمّ عراق در اختیار ابن زیاد قرار می گیرد تا هر طور که بتواند، قیام مردم عراق را خاموش کند. اکنون یزید به ابن زیاد چنین می نویسد: «خبرهایی از کوفه رسیده که مسلم بن عقیل وارد آن شهر شده است و گروه زیادی با او بیعت کرده اند، وقتی نامه من به دست تو رسید، سریع به سوی کوفه بشتاب و دستور دستگیری مسلم را بده و در این زمینه سختگیری کن، تو باید مسلم را به قتل برسانی. بدان اگر در دستور من کوتاهی کنی، هیچ بهانه ای را از تو قبول نخواهم کرد».۸۱

هنوز صبح نشده است که دروازه شهر دمشق باز می شود و اسب سواری با سرعت به سوی بصره به پیش می تازد.

او مأمور است تا نامه یزید را هر چه سریع تر به بصره برده و به ابن زیاد برساند.۸۲

* * *

ای حسین! یزید از همان لحظه اوّلی که به خلافت رسید، می خواست خون تو را بریزد و تو را در شهر مدینه به قتل برساند.

یزید می دانست که تو هرگز خلافت او را قبول نخواهی کرد، برای همین این نامه را به فرماندار مدینه (ولید بن عُتبه) نوشت: «آگاه باش که پدرم، معاویه از دنیا رفت. او رهبری مسلمانان را به من سپرده است. وقتی نامه به دست تو رسید حسین را نزد خود حاضر کن و از

او برای خلافت من بیعت بگیر و اگر از بیعت خودداری کرد او را به قتل برسان و سرش را برای من بفرست».۸۳

یزیـد به خیال خود می خواست تو را غافلگیر کنـد و تو را در همان مـدینه به قتل برساند، امّا خواست خدا چیز دیگری بود، تو باید به کربلا بیایی و پیام تو این گونه به تمام جهانیان برسد.

من یزید را لعنت می کنم، زیرا او بود که فرمان قتل تو را داد، این واقعیّت تاریخ است و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند.

ای حسـین! امروز عاشوراست، و اینجا ایسـتاده ام و بر مظلومیّت تو اشک می ریزم. باید به آینده بروم، وقتی که سـر تو را برای یزید به شام می برند. چه می بینم، این جا قصـر یزید است و او اکنون بر تخت خود نشسـته و بزرگان شام را دعوت کرده است تا شاهد جشن پیروزی او باشند.

سربازان، سر تو را داخل قصر می برند. یزید دستور می دهد سر را داخل طشتی از طلا بگذارند، و در مقابل او قرار دهند.

همه در حال نوشیدن شراب هستند و یزید نیز، مشغول بازی شطرنج است.۸۴

نوازنـدگان می نوازند و رقّاصان می رقصـند. مجلس جشن است و یزید با چوب بر لب و دندان تو می زند و خنده مسـتانه می کنـد و شـعر می خوانـد: «لَعِبَت هـاشم بالمُلـکِ فَلا / خبرٌ جاءَ وَ لا وَحیٌ نَزَل... بنی هاشم با حکومت بازی کردنـد، نه خبری از آسمان آمده است و نه قرآنی، نازل شده است!

کاش پـدرانم که در جنگ بَدر کشـته شدند، زنده بودند و امروز را می دیدند. کاش آنها بودند و به من می گفتند: «ای یزید، دست مریزاد!». آری! من سرانجام، انتقام خون پدران خود را گرفتم».۸۵

همگان

از سخن یزید حیران می شوند که او چگونه کفر خود را آشکار نموده است. در جنگ بدر بزرگان بنی اُمیّه با شمشیر حضرت علی«»، به هلاکت رسیده بودند و از آن روز بنی اُمیّه کینه بنی هاشم را به دل گرفتند.

آنها همواره در پی فرصتی برای انتقام بودند و بدین گونه این کینه و کینه توزی به فرزندان آنها نیز، به ارث رسید. امّا مگر شمشیر علی«» چیزی غیر از شمشیر اسلام بود؟ مگر بنی اُمیّه نیامده بودند تا پیامبر را بکشند؟ مگر ابوسُفیان در جنگ اُحُد قسم نخورده بود که خون پیامبر را بریزد؟

علی«» برای دفاع از اسلام، آن کافران را نابود کرد. مگر یزید ادّعای مسلمانی نمی کند، پس چگونه است که هنوز پدران کافر خود را می ستاید؟

چگونه است که می خواهد انتقام خون کافران را بگیرد؟ اکنون معلوم می شود که چرا تو حاضر نشدی با یزید بیعت کنی. آن روز کسی از کفر یزید خبر نداشت، امّا امروز همه متوجّه شده اند که اکنون کسی خلیفه مسلمانان است که حتّی قرآن را هم قبول ندارد!

* * *

به راستی چه کسی یزید را به عنوان رهبر مسلمانان انتخاب نمود؟ چه کسی او را به عنوان خلیفه معرّفی کرد؟

این کار، کارِ معاویه بود، معاویه قبل از مرگ خویش برای یزید از مردم بیعت گرفت و او را خلیفه بعد از خود معرّفی کرد.

معاویه تلاش زیادی نمود و به بزرگان جهان اسلام پول و وعده های زیادی داد و کاری کرد که آنان با یزید بیعت کردند. معاویه پایه گذار همه ظلم هایی است که یزید انجام داد.

معاویه از پذیرفتن حکم علی«» خودداری کرد و با علی«» جنگ نمود و خون های زیادی از مسلمانان را

ریخت، او بـا نقشه خود امـام حسن« را مسـموم نمود و حجر بن عـدی را (که یکی از یاران باوفای علی« بود) مظلومانه شـهید کرد و باعث کشته شدن عمّار در جنگ «صفّین» شد، او دستور داد تا بر همه منبرها علی« را ناسزا بگویند...۸۶

* * *

من یزید و پدرش معاویه را شناختم. من از آنان بیزار هستم، اکنون می خواهم ابوسفیان را بشناسم.

ابوسـفیان، پدرِ معاویه است، او پدربزرگِ یزید است. ابوسـفیان کسی است که پیامبر بارها و بارها او را لعنت کرده است، زیرا او برای نابودی اسلام تلاش زیادی نمود.

او در سال دوم هجری با سپاهی به جنگ پیامبر آمد و جنگ بدر واقع شد و خدا سپاه اسلام را یاری نمود.

در سال سوم هجری نیز فرمانده سپاه کفر در جنگ احد بود. صدای او در احد پیچیده بود که از بت ها به بزرگی یاد می کرد، او تصمیم داشت تا آن روز، هر طور که هست پیامبر را به قتل برساند، امّا خدا پیامبرش را حفظ نمود.

در سـال پنجم هجری هم ابوسـفیان، جنگ احزاب را فرمانـدهی می کرد، او با قبیله ها و یهودیان حجاز سـخن گفت و آنان را برای جنگ با پیامبر تشویق نمود و سپاه بزرگی با فرماندهی او به سوی مدینه هجوم بردند که این بار هم موفّق نشدند کاری از پیش ببرند.۸۷

در سال هشـتم، پیامبر شـهر مکّه را فتح نمود و ابوسـفیان مسلمان شد، امّا او هرگز دست از کینه و دشمنی با پیامبر برنداشت. او حتّی یک بار با دوستان خود تصمیم گرفت تا پیامبر را به قتل برساند.

* * *

پیامبر همراه با مسلمانان به سوی مدینه

در حال حرکت هستند، سال دهم هجری است و مراسم حجّ به پایان رسیده است. پیامبر در غدیر خم، علی« به عنوان جانشین خود معرّفی کرده است و اکنون به سوی مدینه می رود.

شب است و هوا تاریک است، کاروان باید از دل این کوه ها عبور کند، راه مدینه از دل این کوه ها می گذرد .

کـاروان وارد این منطقه کوهستانی می شود و در میـان درّه ای به راه خود ادامه می دهـد . راه عبور باریـک تر و تنـگ تر می شود . اینجا گردنه ای است که عبور از آن بسیار سخت است ، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور کنند .

شتر پیامبر اوّلین شتری است که از گردنه عبور می کنـد ، پشت سـر او ، حـذیفه و عمّار هسـتند . اینجا «عَقَبه هَرشا» است ، همه مسافران مدینه باید از این مسیر بروند .۸۸

پیامبر بر روی شتر خود سوار است ، در دل شب ، فقط پرتگاهی هولناک به چشم من می آیـد . همه باید خیلی مواظب باشـند، اگر ذره ای غفلت کنند به درون درّه می افتند.

ناگهان صـدایی به گوش پیامبر می رسـد . این جبرئیل است که با پیامبر سـخن می گویـد : «ای محمّـد ! عدّه ای از منافقان در بالای همین کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند» .۸۹

خداونـد پیـامبر را از خطر بزرگ نجات می دهـد . جبرئیل ، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می کنـد ، رازی که هیـچ کس از آن خبر ندارد .

عـدّه ای از منافقان تصـمیم شومی گرفته اند ، رئیس آنان، ابوسـفیان است. آنان تصـمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند و در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند .۹۰

آنها چهارده

نفر هستند و می خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر ، سنگ به سوی شتر پیامبر پرتاب کنند . آن وقت است که شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد .

این نقشه آنهاست و آنها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند . امّا خدا به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند . خدا جبرئیل را می فرستد تا به پیامبر خبر بدهد .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می گوید و پیامبر با صدای بلند آنها را صدا می زند .

صدای پیامبر در دل کوه می پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می ترسند . عمّار و حذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می کشند و از کوه بالا می روند ، منافقان که می بینند راز آنها آشکار شده است ، فرار می کنند . خدا را شکر که صدمه ای به پیامبر نمی رسد . آن شب پیامبر ابوسفیان را لعنت کرد، او می دانست که همه این کارها نقشه اوست.۹۱

## آتش به جان کسی که این بنا نهاد

خدایا! من از «بنی اُمیّه» بیزار هستم، من با ابوسفیان، معاویه و یزید و همه کسانی که از خاندان بنی اُمیّه هستند و در حقّ خاندان پیامبر ظلم کردند، دشمن هستم.

پیامبر همواره و در هر محفل و مجلسی، بنی اُمیّه را لعنت می کرد. بنی اُمیّه، خاندانی هستند که همواره در طول تاریخ با خاندان پیامبر دشمنی داشتند.

اُمیّه کسی است که سال ها قبل از ظهور اسلام زندگی می کرد. فرزندان و نوادگان او، به «بنی اُمیّه» مشهور شدند.

جدّ پیامبر اسلام، «عبدمناف» است. عبدمناف از نسل حضرت ابراهیم(ع) بود. عبدمناف دو پسر

به نام «هاشم» و «عبدشَمس» داشت. پیامبر از نسل، «هاشم» است، به همین خاطر نسلِ پیامبر را به «بنی هاشم» معروف شدند.

«عبدشَمس» سفری به شام (سوریه) نمود، او در آنجا بنده ای برای خود خریداری کرد. نام آن بنده، اُمیّه بود. عبدشمس، اُمیّه را به مکّه آورد و او را به عنوان «فرزندخوانده» خود انتخاب کرد، از آن روز به بعد همه مردم، اُمیّه را از خاندان قریش شناختند و خیال می کردند که او هم از نسل ابراهیم«» است، در حالی که اصل او از روم بود!**۹۲**

به هر حال، اُمیّه ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی شد، به فرزندان و نوادگان او، «بنی اُمیّه» گفتند.

مردم خیال می کردند که «بنی اُمیّه» با «بنی هاشم»، فامیل هستند، آنها خیال می کردند که این دو خاندان، پسرعموهای هم هستند، در حالی که این چنین نبود، نسل «بنی هاشم» به حضرت ابراهیم«» می رسید و نسل «بنی اُمیّه» به غلامی از کشور روم!

بنی اُمیّه همواره با بنی هاشم دشمنی داشتند، تا این که پیامبر اسلام به پیامبری مبعوث شد، آن روز، بزرگ «بنی اُمیّه»، ابوسفیان بود که تلاش زیادی کرد تا اسلام را نابود کند.**۹۳**

* * *

به راستی چگونه بنی اُمیّه توانستند قدرت را به دست بگیرند؟ مسلمانان می دانستند که ابوسفیان، دشمن درجه یک اسلام بوده است، پس چگونه حاضر شدند که پسر او، معاویه را به عنوان خلیفه قبول کنند و قدرت را به دست او بدهند؟

آخر مسلمانان که از رفتار و کردار «بنی اُمیّه» خبرداشتند، چرا آنان حکومت و رهبری آنان را قبول کردند؟

باید تاریخ را بخوانم، اوّلین بار چگونه پای بنی اُمیّه به حکومت باز شد؟

عُمَر، خلیفه دوّم، اوّلین کسی بود که پای بنی اُمیّه را به حکومت باز

کرد، او معاویه را به عنوان فرماندار شام انتخاب نمود و به او فرصت داد تا در شام زمینه حکومت خویش را فراهم نماید.۹۴

بعـد از مرگ عُمَر، عثمـان خلیفه سوم شـد، عثمان، از بنی اُمیّه بود، او از نوادگان «اُمیّه» بود. (عثمان بن عفّان بن ابی العاص بن اُمیّه).

بـا آغاز خلافت عثمان، حکومت بنی اُمیّه آغاز شـد، روزی که عثمان به عنوان خلیفه سوم انتخاب شـد، عثمان همه فامیل خود (بنی اُمیّه) را در جلسه ای جمع کرد، ابوسـفیان آن روز بسـیار خوشحال بود، او باور نمی کرد که به این زودی بنی اُمیّه بتوانند همه کاره جهان اسلام شوند. او از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید.

ابوسـفیان آن روز رو به دیگران کرد و گفت: «گوی خلافـت را فقـط میان خودتان رد و بـدل کنیـد، مواظب باشـید که از این پس، خلافت به دست غیر شما نیفتد».۹۵

عثمـان، فرصت بیشتر و بهتری به معـاویه داد تـا در شام، پایه های حکومت خود را محکم کنـد، عثمان پول های زیادی به بنی اُمیّه داد، حکومت شهرهای مختلف را به آنان واگذار کرد.

آری! معـاویه بـا کمـک پول هـا و فرصت هـایی که عثمان به او داد، توانست حکومت خود در شام را ثابت کنـد، وقتی عثمان کشـته شـد، حضـرت علی« به خلافـت رسـید. علی« فرمـان داد تـا معـاویه از حکومت شام کناره گیری کنـد، امّا معاویه قبول نکرد.۹۶

آری، معاویه با تبلیغات زیاد، مردم شام را فریب داد و آنان را به جنگ با علی« بسیج نمود و جنگ «صفّین» روی داد.

در جنگ صفّین هم وقتی لشکر علی« نزدیک پیروزی بود، معاویه دستور داد تا قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و با مکر و حیله از شکست خود جلوگیری نمود.

آری!

من در کربلا ایستاده ام و دارم تاریخ را مرور می کنم، عثمان در همه ظلم هایی که امروز شد، شریک است، اگر او به معاویه آن فرصت ها را نمی داد، معاویه هرگز به خلافت نمی رسید، هرگز یزید به خلافت نمی رسید و هرگز کربلا شکل نمی گرفت. عثمان در همه این ظلم ها شریک است.

* * *

سخن به اینجا رسید که عثمان، خلیفه سوم مسلمانان از بنی اُمیّه بود. به راستی چگونه شد که عثمان، به عنوان خلیفه سوم معین شد؟

وقتی عُمَر در بستر بیماری بود، وصیّت کرد تا بعد از او شورای شش نفره، خلیفه بعدی را معین کنند. او با زیرکی تمام، به گونه ای اعضای این شورا را انتخاب کرد که یقین داشت از این شورا، فقط عثمان به عنوان خلیفه معین خواهد شد.

عُمَر اعضای شورا را این گونه انتخاب نمود: علی«»، طلحه، زبیر، عثمان، سعد، ابن عوف.۹۷

قرار بود آنها در مدّت سه روز بعد از مرگ عُمَر، خلیفه را از میان خود انتخاب کنند و اگر بعد از سه روز، آنها خلیفه را معین نکردند، گردن همه با شمشیر زده شود.

عُمَر در واقع، با زیرکی تمام، عثمان را به عنوان خلیفه بعدی انتصاب کرد، البتّه ظاهر کار به گونه ای است که مردم خیال می کنند شورا بوده است. آری! این شورا یک بازی سیاسی برای فریب مردم بود.

عُمَر می دانست که شاید طلحه و زبیر به علی« رأی بدهند،، امّا می دانست که هرگز ابن عوف و سعد به علی« رأی نخواهند داد، زیرا ابن عوف، شوهرِخواهر عثمان است، معلوم است که او به عثمان رأی می دهد.

امّا به راستی سعد به چه کسی رأی خواهد داد؟ اگر تاریخ را بخوانیم می بینیم که پدر

و برادر او از دشـمنان بزرگ اسـلام بودند و همراه با سـپاه مکّه به مدینه هجوم آورده و می خواستند اسلام را نابود سازند، آن دو کافر با شمشیر علی« کشته شده بودند. معلوم است که سعد هرگز به علی« رأی نمی دهد!

شورای خلافت شـش نفره است. ممکن است علی« و عثمان، رأی مساوی بیاورنـد. عُمَر دسـتور داد تا اگر ۲ نفر رأی مساوی آوردند، کسی خلیفه است که ابن عوف به او رأی داده باشد. یعنی یک امتیاز ویژه برای عثمان!

آری! ابن عوف، شوهرِ خواهرِ عثمان است. معلوم است که او به عثمان رای می دهد!

بعد از مرگ عُمَر، همین اتّفاق هم افتاد، طلحه و زبیر به علی« رأی دادند و ابن عوف و سـعد هم به عثمان. خوب، طبق دستور عُمَر، خلیفه کسی بود که ابن عوف به او رأی داده بود.۹۸

اکنون دانسـتم که عُمَر، کسـی بود که پایه گـذار حکومت عثمان بود، این عُمَر بود که خلافت و حکومت را به بنی اُمیّه سپرد، هم معاویه را در شام منصوب کرد و هم عثمان را به عنوان خلیفه بعد از خود.

آری! عُمَر هـم در همـه ظلم هـا و سـتم هـایی که بر حسـین« شـد، سـهم دارد، اگر او معـاویه را حـاکم شـام نمی کرد، اگر او مقدّمات خلافت عثمان را فراهم نمی کرد، هرگز حادثه کربلا شکل نمی گرفت.

* * *

ای حسین! در کربلا ایستاده ام، پیکر غرق به خون تو را می بینم، من از دشمنان تو بیزاری می جویم، من همه آنان را لعنت می کنم!

من از شمر و عُمَرسعد به ابن زیاد (فرماندار کوفه) رسیدم.

از ابن زیاد به یزید رسیدم و از یزید به پدرش، معاویه رسیدم.

از معاویه به عثمان رسیدم و از عثمان به عُمَر رسیدم.

من

فهمیـدم که عُمَر، ریشه و اساس همه این ظلم ها می باشد. دانسـتم که این عُمَر بود که باعث شد تا بنیّ اُمیّه حکومت و خلافت را بر دست بگیرند و این گونه اسلام را از مسیر خود منحرف کنند.

اما به راستی خود عُمَر چگونه به خلافت رسـید؟ چه کسـی او را به رهبری جامعه اسلامی منصوب کرد؟ آیا مردم او را انتخاب نمودند؟

من باید به سال ۱۳ هجری بروم، وقتی که ابوبکر در بستر بیماری بود، او دیگر امیـدی به شـفای خود نداشت. او دسـتور داد تا مردم در مسجد جمع شوند.

به ابوبکر خبر دادند که همه مردم مدینه در مسجد پیامبر جمع شده اند، ابوبکر از اطرفیان خود خواست تا او را به مسجد ببرند، ابوبکر را به مسجد برده و او را بالای منبر نشاندند.

مسـجد سراسر سکوت بود، همه منتظر بودند تا ابوبکر سخن خویش را آغاز کند، او توان سخن گفتن نداشت، فقط چند جمله کوتاه گفت. او به مردم گفت که عُمَر، خلیفه بعد از من است، از او اطاعت کنید.۹۹

* * *

ایـن ابـوبکر بـود کـه عُمَر را به عنـوان خیلفه دوم مسـلمانان انتخـاب نمـود، پس او هم در این مـاجرا شـریک است. اگر او می گذاشت که خلافت به اهل آن برسد، هرگز این حوادث تلخ پیش نمی آمد.

امـا به راستی خود ابوبکر را چه کسـی به عنوان خلیفه انتخاب کرد؟ مگر پیامبر در روز غـدیر، علی» را به عنوان جانشـین خود معرّفی نکرده بود؟

مگر مردم با علی» بیعت نکردند ؟ چه شد که آنان ، عهد و پیمان خود را فراموش کردند ؟ مگر پیامبر آن روز به آنان نگفت: «مَن کنتُ

مَولاه فَهذا علیٌّ مولاه»: هر که من مولا و رهبر او هستم ؛ این علی مولا و رهبر اوست .۱۰۰

ابوبکر در «سقیفه» انتخاب شد، پیامبر از دنیا رفته بود و هنوز پیکر او به خاک سپرده نشده بود که مسلمانان در سقیفه جمع شدند تا برای خلافت تصمیم بگیرند.

من باید به سال یازدهم هجری بروم، من باید به سقیفه بروم و ماجرا را پیگیری کنم. به راستی در سقیفه چه اتّفاقی افتاد؟ چرا مردم، از حقّ و حقیقت فاصله گرفتند. من فکر می کنم ریشه اصلی عاشورا در سقیفه است. حسین«»را در کربلا نکشتند، حسین«» را در سقیفه کشتند!

* * *

«سَقیفه بنی ساعده» کجاست؟

سقیفه، سایبانی است که در غرب مدینه واقع شده است. مردم مدینه در آنجا جمع شده اند تا خلیفه را تعیین کنند.

من خودم را به آنجا می رسانم، اینجا چقدر شلوغ است، جای سوزن انداختن نیست. یکی دارد برای مردم سخن می گوید. او ابوبکر است. سخنان او این چنین است: «ای مردم مدینه ! شما بودید که دین خدا را یاری کردید ، ما هیچ کس را به اندازه شما دوست نداریم ، شما براداران ما هستید . مگر نمی دانید که ما اوّلین کسانی بودیم که به پیامبر ایمان آوردیم . ما از نزدیکان پیامبر هستیم . بیایید خلافت ما را قبول کنید ، ما قول می دهیم که هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهیم» ۱۰۱.

مردم مدینه با سخنان ابوبکر به فکر فرو می روند ، مثل این که سخنان ابوبکر همه را قانع کرده است ، همه سکوت کرده اند ، آری!، کسی می تواند خلیفه بشود که زودتر از همه ایمان آورده و از

خاندان پیامبر باشد.

به راستی منظور ابوبکر از این سخنان چه کسی است ؟

ای ابوبکر! تو برای پیروزی مهاجران بر انصار به دو دلیل اشاره کردی: اوّل: زودتر ایمان آوردن مهاجران به پیامبر ، دوّم: فامیل بودن مهاجران با پیامبر .

ای ابوبکر ! با این دو دلیلی که آوردی علی« بیش از همه شما شایستگی خلافت را دارد . مگر تو قبول نداری علی اوّلین کسی است که به پیامبر ایمان آورد؟ اگر شایستگی خلافت به فامیل بودن با پیامبر است علی« که پسر عموی پیامبر است .

ای ابوبکر ! مگر بارها پیامبر نفرمود: «علی ، برادر من در دنیا و آخرت است» ؟۱۰۲ ای ابوبکر! به فرض که اصلاً روز غدیری هم در کار نباشد، با سخنان تو، خلافت به علی« می رسد.

لحظاتی می گذرد، یکی از میان جمعیّت از جا برمی خیزد، او عُمَر است، او می خواهد برای مردم سخن بگوید . سخن او کوتاه و مختصر است: «ای مردم ، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم ».۱۰۳

به راستی منظور عُمَر کیست ؟

آیا سنّ زیاد ، می تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد ؟ آخر چرا این مردم به دنبال سنّت های غلط روزگار جاهلیّت هستند؟

بعد از لحظاتی، عُمَر به سخن خود ادامه می دهد و می گوید: «بیایید با ابوبکر بیعت کنیم» .۱۰۴

همه نگاه ها به سوی عُمَر و ابوبکر خیره می شود . عُمَر به سوی ابوبکر می رود و می گوید: «ای ابوبکر ، تو بهترین ما هستی ، دستت را بده تا با تو بیعت کنم» .۱۰۵

نگاه کن ! عُمَر دست ابوبکر را می گیرد و می گوید: «ای مردم ! با ابوبکر بیعت کنید» .۱۰۶

و این

گونه است که عُمَر با ابوبکر بیعت می کند و بعد از آن، مردم هم با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت می کنند.

من در تعجّب هستم، نمی دانم چرا این مردم سخن پیامبر خود را فراموش کرده اند. نمی دانم.

چه کسی می گوید در سقیفه، برای خلافت رأی گیری شد؟

اگر این رأی گیری است، پس چرا علی« ، مقداد ، سلمان ، ابوذر ، عمّار و جمعی دیگر از یاران پیامبر را خبر نکرده اند تا به اینجا بیایند؟ چرا حتّی یک نفر از بنی هاشم هم در اینجا نیست ؟ آیا آنها جزء مسلمانان نیستند ؟ آیا آنها حقّ رأی ندارند؟

* * *

این گونه عُمَر ابوبکر را به خلافت رساند، و کاش به این اکتفا می کرد، امّا او نقشه هایی در سر دارد. او می خواهد کاری کند که علی« هم با ابوبکر بیعت نماید، اینجاست که ظلم ها و ستم ها آغاز می شود. چند روز می گذرد، عُمَر دیگر صلاح نمی بیند علی« بدون بیعت با خلیفه در این شهر باشد ، باید هر طوری شده است او را مجبور به بیعت کرد .

عُمَر نزد ابوبکر می رود و از او اجازه می گیرد تا برای آوردن علی« اقدام کند .

ابوبکر به او اجازه می دهد و خودش همراه با عُمَر با جمعیّت زیادی به سوی خانه علی« حرکت می کنند ، آنها می خواهند هر طور هست او را برای بیعت به مسجد بیاورند .۱۰۷

جمعیّت زیادی در کوچه جمع می شود و هیاهویی به پا می شود .

خلیفه با عدّه ای در کناری می ایستد . عُمَر جلو می آید در خانه را می زند و فریاد می زند: «ای علی ! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن

، به خدا قسم ، اگر این کار را نکنی تو را می کشم و خانه ات را به آتش می کشم» .۱۰۸

همه منتظر هستند تا علی« در را باز کنـد و بیرون بیایـد ، امّا این صدای فاطمه« است که به گوش می رسد: «ای گمراهان ! از ما چه می خواهید ؟»

عُمَر خیلی عصبانی می شود فریاد می زند:

به علی بگو از خانه بیرون بیاید، و اگر این کار را نکند من این خانه را آتش می زنم !

ای عُمَر! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی ؟

به خدا قسم ، این کار را می کنم ، زیرا این کار برای حفظ اسلام بهتر است .۱۰۹

عـدّه ای از همراهان عُمَر چون سـخن فاطمه« را می شـنوند پشـیمان می شونـد ، نگاه کن ! این ابوبکر است که دارد گریه می کند ، همه کسانی که صدای فاطمه« را می شنوند به گریه می افتند .۱۱۰

آیا به راستی عُمَر می خواهد این خانه را آتش بزند ؟ عُمَر به کسانی که گریه می کنند رو می کند و می گوید: «مگر شما زن هستید که گریه می کنید ؟».

آنگاه با خشم فریاد می زند:

ای فاطمه ! این حرف های زنانه را رها کن ، برو به علی بگو برای بیعت با خلیفه بیاید .

آیا از خدا نمی ترسی که به خانه من هجوم آوردی ؟۱۱۱

در را باز کن، ای فاطمه! باور کن اگر این کار را نکنی من خانه تو را به آتش می کشم .۱۱۲

عُمَر می بینـد فایـده ای نـدارد ، فاطمه« برای یاری علی« به میـدان آمده است . عدّه ای از هواداران خلیفه ، به خانه های خود می روند ، آنها دیگر طاقت دیدن این صحنه ها را ندارند .

امّا عُمَر بسیار

ناراحت و عصبانی شـده است ، او خیال نمی کرد که فاطمه« این گونه از علی« دفاع کنـد. ناگهان عُمَر فریاد می زند: «بروید هیزم بیاورید» .۱۱۳

عدّه ای هیزم می آورند ، این ها چه می خواهند بکنند ؟

هر کس را نگاه می کنی هیزم در دست دارد ، همه آنها به یک سو می روند .۱۱۴

آنها به سوی خانه فاطمه« می آیند . آیا عُمَر می خواهد این خانه را آتش بزند ؟

آری!، عُمَر فکر می کنـد که اهل این خانه، مرتـدّ و از دین خـدا خارج شـده انـد ، و برای همین بایـد آنها را از بین برد ، برای حفظ اسلام باید دشمنان خلیفه را نابود کرد.

لحظه ای نمی گذرد تا این که هیزم زیادی در اطراف خانه جمع می شود .

عُمَر شعله آتشی را در دست دارد و به این سو می آید .۱۱۵

او فریاد می زند: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید» .۱۱۶

هیچ کس باور نمی کند ، آخر به چه جُرم و گناهی می خواهند اهل این خانه را آتش بزنند ؟

اینجا خانه ای است که جبرئیل بدون اجازه وارد نمی شود ، اینجا خانه ای است که فرشتگان آرزو می کنند به آن قدم نهند .

عدّه ای جلو می آیند و به عُمَر می گویند:

در این خانه فاطمه و حسن و حسین« هستند .

باشد ، هر که می خواهد باشد ، من این خانه را آتش می زنم .۱۱۷

هیـچ کس جرأت نمی کنـد مـانع کارهـای عُمَر شـود . آخر او منصـب قضـاوت را بـه عهـده دارد ، او اکنـون بالاـترین قاضـی حکومت اسلامی است ، او فتوا داده که برای حفظ اسلام ، سوزاندن این خانه واجب است .۱۱۸

عُمَر می آید ، شعله آتش را به هیزم می گذارد ، آتش شعله می کشد .

درِ خانه

نیم سوخته می شود . عُمَر جلو می آید و لگد محکمی به در می زند .۱۱۹

خدای من ، فاطمه« پشت در ایستاده است . . .

فاطمه« بین در و دیوار قرار می گیرد ، صـدای ناله اش بلند می شود . عُمَر در را فشار می دهد ، صدای ناله فاطمه« بلندتر می شود .

فریادی در فضای مدینه می پیچد: «بابا ! یا رسول اللّه ! ببین با دخترت چه می کنند »!۱۲۰

عـدّه زیـادی از هـواداران خلیفـه وارد خـانه می شونـد ، و بـه سـراغ علی«»می رونـد . جمعیّت آنهـا بسـیار زیـاد است ، آنهـا با شمشیرهای برهنه آمده اند ، علی« تک و تنهاست .

آیا علی« با این مردم جنگ خواهـد کرد ؟ نه ، او به پیامبر قول داده است که در بلاها صبر کند تا اسـلام باقی بماند ، اگر بین مسلمانان جنگ داخلی روی دهد دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نخواهد ماند .۱۲۱

آنها می خواهند آن حضـرت را از خانه بیرون ببرند ، امّا نمی توانند ، هر کاری می کنند نمی توانند او را از جای خود حرکت بدهند .

به راستی چه باید بکنند ؟

یکی می گوید:

بروید ریسمان بیاورید .

ریسمان برای چه ؟

باید ریسمان به گردن علی بیاندازیم و او را به مسجد ببریم !

فکر خوبی است .

در این میان فاطمه« به همسرش نگاه می کند ، می بیند همه گرد او حلقه زده اند و می خواهند او را به مسجد ببرند .

امروز علی« تک و تنها مانده است ، هیچ یار و یاوری ندارد .

آنها ریسمان سیاهی را به گردن علی« انداخته اند و او را می کشند .۱۲۲

خدایا ! این چه صبری است که تو به علی« داده ای ؟!

چقدر مظلومیّت و غربت ! می خواهند علی()

را از خانه بیرون ببرند !

فاطمه(ع) از جا برمی خیزد ! آری! تنها مدافع امامت قیام می کند .۱۲۳

باید کاری کرد ، فاطمه(ع) هنوز جان دارد ، باید او را نقش بر زمین کرد .

عُمَر به قُنفُذ اشاره می کند او با غلاف شمشیر می زند .۱۲۴

خود عُمَر هم با تازیانه می زند .. .

بازوی فاطمه(ع) از تازیانه ها کبود می شود .۱۲۵

این بار به قصد کُشتن، فاطمه(ع) را می زنند ، آری!، تا زمانی که فاطمه(ع) زنده است نمی توان علی(ع) را برای بیعت برد .

باید کاری کرد که فاطمه(ع) نتواند راه برود ، باید او را خانه نشین کرد .

عُمَر لگد محکمی به فاطمه(ع) می زند ، اینجاست که صدای فاطمه(ع) بلند می شود: «ای فضّه مرا دریاب ، به خدا محسن(ع)مرا کشتند» .۱۲۶

و فاطمه(ع) بی هوش بر روی زمین می افتد .

اکنون آنها می توانند با خیال راحت علی(ع) را به مسجد ببرند ...فاطمه(ع)اکنون بر روی زمین افتاده است ، مردم این شهر فقط نگاه می کنند !

وای بر شما ای مردم ! مگر شما به چشم خود ندیدید که پیامبر هر گاه فاطمه(ع) را می دید تمام قد در مقابلش می ایستاد ؟۱۲۷

چرا این قدر زود فراموش کردید که فاطمه(ع)، پاره تن پیامبر شماست ؟۱۲۸

* * *

حسین جان! من هنوز در کربلا هستم! روز عاشوراست، پیکر تو را در گودی قتلگاه می بینم، فهمیدم که تو امروز شهید نشدی، تو را در روز سقیفه شهید کردند.

من امروز از همه کسانی که به شما ظلم کردند، بیزاری می جویم. من از کسی که بنای ظلم و ستم شما را گذاشت، بیزارم، من او را لعنت می کنم.

من همه ستمکاران به شما را لعنت می کنم: همه آنان را شناختم: از شمر (قاتل

تو) شروع می کنم، به عُمَرسعد (فرمانده سپاه کوفه) می رسم، سپس به یزید و پدرش معاویه می رسم، و بعد از نوبت خلیفه اوّل و دوم و سوم است...

مولای من! باور دارم که جایگاه شما از جایگاه همه پیامبران به غیر از جایگاه محمّد« بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام شما برسد.

این مقامی است که خدا به شما عنایت کرده است و به همه بندگان خود هم خبر داده است که شما چه جایگاهی نزد او دارید.

آری! خدا مقام شما را بر دیگران پنهان نکرد، بلکه زیبایی ها و خوبی های شما را به همه خبر داده است، این پیام خدا برای همه بود: «ای فرشتگان من! ای پیامبران من! ای بندگان من! با همه شما هستم، بدانید که من محمّد و آل محمّد را برتری دادم، مقام آنها از همه و همه بالاتر و والاتر است».

این پیام خدا را همه شنیدند، همه فهمیدند که شما در نزد خدا جایگاه ویژه ای دارید و خدا هیچ کس را به اندازه شما دوست ندارد.

این جایگاهی است که خدا فقط به شما عنایت کرده است و خداوند هیچ کس به غیر از شما را این گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا شما را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه شما را بنماید که این یک آرزوی دست نایافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای شما در نظر گرفته است و بس!۱۲۹

وقتی آدم« و حوا در بهشت زندگی می کردند، یک روز خداوند پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز

نورهای شـما را دیدنـد که در عرش خـدا بود، نام های شـما را آنجا یافتنـد، آنها از خـدا سؤال کردند که اینان کیسـتند که این گونه در نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سؤال به آنان چنین گفت: «آن نورهایی که شـما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد. بدانیـد که اگر آنها نبودند، من شـما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هسـتند و اسـرار من در نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاست».۱۳۰

اما افسوس که گروهی برای رسیدن به حکومت چند روزه دنیا، بنای ظلم و ستم بر شما را نهادند و حقّ شما را غصب کردند.

رهبری جامعه حقّی بود که خدا به شما داده بود ولی آنان، شما را کنار زده و مقام رهبری را از آن خود کردند.

* * *

حسـین جان! امروز عاشوراست و من می خواهم به آینـده بروم، فردا و فرداهای دیگر. به زودی کسانی می آینـد که عاشورای تو را روز عید خود قرار خواهند داد و در آن روز، روزه شکر خواهند گرفت. من از همه آن ها هم بیزار هستم!

درست است که آنان امروز در کربلا نبودنـد و در این ظلم ها، سـهمی نداشـتند، امّا چون از کشـتن تو خوشـحال می شوند، از آنان بیزاری می جویم.

آری! حکومت بنی اُمیّه ادامه پیـدا می کنـد، آنها سالیان سال بر این مردم حکومت خواهنـد کرد، خانـدان مروان، خاندان زیاد که هر دو از بنی اُمیّه هستند، عاشورا را عید خود قرار خواهند داد و هر سال در این روز به جشن و پایکوبی خواهند پرداخت.

آنان از این که یزید خون تو را بر

روی زمین ریخت، خوشحال خواهند بود و به آن افتخار خواهند نمود.

بار خدایا! هر کس از کشتن حسین« خوشحال می شود و تو را به خاطر آن، شکر می کند، از رحمت خود دور کن!

و این حکایت ادامه خواهد داشت. تا صبح قیامت، عاشورای تو، مردم را به دو دسته و حزب تقسیم خواهد نمود:

دسته ای که در ماتم تو اشک می ریزند و گریه می کنند و عاشورا را روز غم و مصیبت خود می دانند.

دسته ای که از کشته شدن تو خوشحال هستند، و عاشورا را روز عید خود می دانند و شادی می کنند.۱۳۱

این دو دسته همیشه خواهند بود، عاشورای تو، یک، نقطه عطف است، عاشورا، واقعیت همه افراد را نشان می دهد.

حسین جان!

من از سه گروه بیزارم:

گروهی که در کربلا نبودند امّا زمینه ساز مظلومیّت و غربت تو بودند.

کسانی که به کربلا آمدند و در ریختن خون تو و یاران تو سهم داشتند.

افرادی که بعد از عاشورا می آیند، امّا عاشورا را جشن می گیرند و از کشته شدن تو خوشحالی می کنند.

همه این سه گروه، یک حزب و یک دسته هستند، فقط زمان آنها را از هم جداکرده است، امّا حقیقت آنها یک چیز است.

آری! صدها سال دیگر، هزاران سال دیگر، کسانی می آیند در روز عاشورای تو، جشن می گیرند، آنان کسانی هستند که اگر در کربلا بودند به روی تو شمشیر می کشیدند.

من همه آنها را لعنت می کنم.

اینان همه از بنی اُمیّه هستند. حزب بنی اُمیّه اینان هستند. خدایا! من این حزب و همه افراد آن را لعنت می کنم!

* * *

من کار به نژاد کسی ندارم، ممکن است یک نفر از نسل «اُمیّه» نباشد، ممکن است اصلا عرب نباشد، امّا در این حزب

باشد.

ممکن است یک نفر هم از نسل «اُمیّه» باشد، امّا از این حزب نباشد، بلکه او در حزب حقّ باشد، برای تو گریه کند و اشک بریزد، من او را دوست خود می دانم.

آری! هر کس که از ظلم و ستمی که به شما روا شد، خوشحال باشد و کشتن تو را حقّ بداند، او از بنی اُمیّه است هر چند از نسل اُمیّه نباشد.

آری! این یک قانون است، هر کس راضی به کار گروهی باشد، از آنان حساب می شود.

ما برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر نداریم، یا باید به حزب خدا بپیوندیم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان خاندان پیامبر بیزاری می جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده ام.

من می دانم که دین، هم اصول دارد و هم فروع. «تولّا» و «تبرّا» از فروع است.

تولّا، یعنی با دوستان خدا دوست بودن!

تبرّا، یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن!

در زیارت عاشورا من این دو فرع مهم را مرور می کنم.

مگر دین چیزی به غیر از دوست داشتن و دشمن داشتن می باشد، دین یعنی این که تو دوستان خدا را دوست بداری و دشمنان خدا را هم دشمن بداری.۱۳۲

تبرّا، یعنی شیطان ستیزی و شیطان گریزی!

تبرّا، یعنی بی رنگی تمام جاذبه ها و جلوه های شیطانی در زندگی من! تبرّا، برای همیشه، بریدن از همه پلیدی ها و پیوستن به همه خوبی ها!

* * *

شاید برای تو جالب باشد بدانی که «سُفیانی» هم از نسل بنی اُمیّه است. نمی دانم نام او را شنیده ای یا نه؟

جنگ سفیانی با امام زمان در واقع ادامه جنگ یزید با حسین« است، یا بهتر بگویم ادامه جنگ ابوسفیان با پیامبر (جنگ بدر

و جنگ اُحُد).

سفیانی کسی است که تقریباً پنج ماه قبل از ظهور امام زمان، در سوریه دست به کودتای نظامی می زند و حکومت آن کشور را به دست می گیرد.

وقتی که او بر سوریه حاکم می شود، به عراق حمله می کند و شهر کوفه را به تصرّف خود درمی آورد ودر این شهر جنایات زیادی انجام می دهد و تعداد زیادی از شیعیان این شهر را قتل عام می کند.۱۳۳

سفیانی سپاهی را به مدینه می فرستد و این شهر را هم تصرّف می کند. او دستور می دهد تا لشکرش به سوی مکّه بروند و آن شهر را محاصره کنند، او شنیده است امام زمان در آنجا ظهور می کند...

فرصت نیست تا همه حوادث را برایت توضیح دهم، آن قدر بدان که وقتی امام زمان وارد شهر کوفه می شود، سفیانی با ۱۷۰ هزار سرباز به کوفه حمله می کند.۱۳۴

امام زمان با لشکر خود برای مقابله با او از کوفه خارج می شود و بعد از مدّتی دو لشکر روبروی هم قرار می گیرند.۱۳۵

امام زمان به سپاه سفیانی نزدیک می شود و با آنان سخن می گوید و آنها را نصیحت می کند.

یاران سفیانی به امام می گویند: «از همان راهی که آمده ای باز گرد».۱۳۶

امام به سخن گفتن با آنها ادامه می دهد و به آنان می گوید: «آیا می دانید که من فرزند پیامبر هستم».

بعد از مدّتی، خبر می رسد که سفیانی یکی از یاران باوفای امام را به شهادت رسانده است. گویا سفیانی تصمیم دارد به کوفه حمله کند.۱۳۷

امام آماده دفاع می شود و میان دو لشکر، جنگ سختی در می گیرد. سفیانی آغازگر جنگ می شود و گروهی از یاران امام به شهادت می رسند.

آن وقت وعده خدا فرا می رسد. سفیانی در وسط میدان ایستاده

است و از زیادی سربازانش خیلی خوشحال است، ناگهان او می بیند که سربازان یکی بعد از دیگری برروی زمین می افتند. سفیانی نمی داند که فرشتگان زیادی به یاری امام آمده اند. سفیانی هرگز پیش بینی نمی کرد که سپاهیان او این گونه تار و مار شوند.۱۳۸

سفیانی که اوضاع را چنین می بیند می فهمد که دیگر مقاومت هیچ فایده ای ندارد، او با تنی چند از یاران خود فرار می کند و سرانجام کشته می شود...۱۳۹

آری! حزب بنی اُمیّه تا زمان ظهور امام زمان خواهد بود، برای همین است که من باید همواره از این حزب بیزاری بجویم.۱۴۰

## برای تو می نویسم

دوست خوبم! تو خودت بارها زیارت عاشورا را خوانده ای و به جملات آن فکر کرده ای.

می دانم تو مثل خیلی ها نیستی که به معنای جملاتی که می خوانند توجّه ندارند. تو اگر دعا می خوانی، اگر زیارت عاشورا می خوانی، به معنای آن هم توجّه می کنی.

آری! قسمت های مهمّ زیارت عاشورا در مورد لعن بر دشمنان خاندان پیامبر است.

در اینجا لازم دیدم تا در این موضوع بیشتر با شما سخن بگویم: من به قرن پنجم هجری می روم، به شهر طوس در خراسان...

چند روزی است که در این شهر مهمان هستم. مردم این شهر برای خود امامی دارند و او را «امام محمّد غَزالی» می نامند. آنها می گویند که غزالی از طریق مناجات های خاصّی که با خدا دارد توانسته نور خدا را در قلب خویش دریافت کند و حقیقت را دریابد.

من در خانه یکی از دوستانم مهمان هستم، او یکی از شاگردان غزالی است. او می خواهد مرا به دیدن غزالی ببرد. او می گوید: حیف نیست تو به این شهر آمده ای و به دیدار امام نروی! امامی که آوازه عرفان او به تمام دنیا رسیده است! آخر

تو چرا نمی خواهی بزرگترین استاد عرفان را زیارت کنی؟

من نمی دانم در پاسخ چه گویم. سرانجام حرف او را قبول می کنم و با او به دیدار استادش می روم.

به مسجد شهر می رویم، جایی که غزالی برای شاگردانش درس می گوید، وقتی وارد مسجد می شویم، جمعیّت زیادی را می بینم که در پای درس او نشسته اند، من همراه دوستم در گوشه ای می نشینم. او برای شاگران خود سخن می گوید، در این میان یکی از شاگردان از جای خود بلند می شود و می گوید: جناب استاد! به نظر شما آیا ما می توانیم یزید را لعنت کنیم؟

غزالی رو به او می کند و چنین سخن می گوید: «عزیزانم! یزید، مسلمان بوده است، هر کس مسلمانی را لعنت کند، خودش ملعون است! آری! هر کس یزید را لعنت کند، باید او را لعنت کرد».

من لحظه ای به فکر می روم! باور نمی کنم. من شیعه هستم، زیارت عاشورا می خوانم، این زیارت عاشورا را امام صادق«» خوانده است. امام صادق«»، یزید را لعنت کرده است.

غزالی می گوید هر کس یزید را لعنت کند، ملعون است، معنای این سخن این می شود که امام صادق«»، ملعون است!!

وای! این چه حرفی است که غزالی می زند؟ این چه دانشمندی است که معنای سخن خود را متوجّه نمی شود.

در این هنگام، سخن غزالی ادامه پیدا می کند: صلی الله علیه و سلمشاگردان عزیزم! کشتن حسین، باعث کفر یزید نمی شود، یزید یک معصیت انجام داده است، کشتن حسین، معصیت و گناه بزرگی است، امّا باعث نمی شود که قاتل حسین، کافر بشود!

چه بسا که قاتل حسین، قبل از مرگ توبه کرده باشد! فراموش نکنید، خدا توبه پذیر است، شما از کجا می دانید که قاتل حسین، توبه نکرده باشد؟ خدا توبه بندگان خود را می پذیرد

و امید هیچ کس را ناامید نمی کند. مگر شما قرآن نخوانده اید؟ خدا خودش در قرآن سوره توبه، آیه ۱۰۴ می گوید: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ عَن عِبَادِهِ: خدا کسی است که توبه بندگان خود را قبول می کند. بدانید که لعن قاتل حسین جایز نیست و هر کس قاتل حسین را لعنت کند، فاسق است و معصیت خدا را نموده است. شما وظیفه دارید برای یزید طلب رحمت کنید، او مسلمانی بود که گناهی انجام داد، طلب رحمت برای یزید مستحب است. همه با هم بگویید: اللهمَّ اغفِر لِلمُؤنینَ وَ المُؤنات، وقتی شما این جمله را می گویید در واقع برای یزید طلب رحمت می کنید تا خدای مهربان گناه او را ببخشد. ای عزیزانم! بدانید که اگر کسی جریان کشته شدن حسین را برای مردم بگوید، کار حرامی انجام داده است. شما باید از این کار حرام دوری کنید. شما مواظب زبان خود باشید، این زبان شما باید ذکر خدا بگوید، نه این که به گناه و کار حرام مشغول باشد».۱۴۱

سخنان غزالی به پایان می رسد، من سرم را پایین می اندازم، در فکر هستم این عرفانی که غزالی ساخته است به کجا رسیده است. طلب رحمت برای یزید!

این مردم می گویند که سخنان غزالی، نور خداست که بر قلب او تابیده است!! من نمی دانم چه بگویم! امّا می دانم که این نور خدا نیست!!

من شیعه و پیرو امام صادق« هستم، نه پیرو غزالی! من زیارت عاشورا می خوانم و یزید را لعنت می کنم.

* * *

اکنون به یاد جمله ای از «زیارت وارث» می افتم، حتماً تو این زیارت را شنیده ای، زیارتی که تو آن را خطاب به امام حسین می خوانی:

السلام

علیک یا وارثَ آدم صَفوهَ اللّه...

در زیـارت وارث این جمله آمـده است: ای حسـین! خـدا لعنت کنـد کسانی که در حقّ تو ظلم نموده و تو را به قتل رساندنـد، خدا لعنت کند کسانی که حکایت غربت تو را شنیدند، امّا به کار یزید راضی بودند.۱۴۲

آری! عـدّه ای می آینـد که کار یزیـد را درست می دانند و قیام حسـین را اشـتباه، من از خدا می خواهم که همه آنان را لعنت کند.

شمـا می توانیـد فیلم سـخنان یکی از رهبران وهابی را از اینترنت دانلود کنیـد. آقای «عبـد العزیز آل شـیخ» در شـبکه «المجـد» سخنانی را بیان کرده است، او دانشمند بزرگ عربستان است. شبکه «المجد» هم از عربستان پخش می شود.

آقای عبد العزیز آل شـیخ مهمان یکی از برنامه های این شـبکه بوده است. یکی از بینندگان با این شـبکه تماس می گیرد و در مورد قیام امام حسـین«» سؤال می کنـد و او این گونه پاسـخ می دهد: به عقیده من، بیعت مردم با یزید، بیعتی شـرعی و درسـت بوده است، یزیـد، خلیفه مسـلمانان بود و قیـام حسـین، کار حرامی بوده است. در آن زمان بر همه مسـلمانان واجب بود از یزید اطـاعت کننـد و گوش به فرمـان او باشـند. این باور ما می باشـد که وقتی مردم با یک نفر بیعت کردنـد همه بایـد از او اطاعت کنند. آری! قیام حسـین بر علیه یزید، معصیـت و گناه بوده است. حسـین کار اشتباهی انجام داد که بر علیه یزید قیام کرد، بهتر بود که او این کار را نمی کرد، بهتر بود او در مدینه می ماند و مثل همه مردم با یزید بیعت می کرد».۱۴۳

* * *

سخنان «عبد العزیز آل شیخ» به پایان رسید، اکنون من

بـار دیگر این جمله زیـارت وارث را می خوانم: «ای حسـین! من از کسـانی که حکـایت غربت تو را شـنیدند، امّـا به کـار یزید راضی بودند، بیزارم».

در مسـجد النبیّ کنار ضـریح پیامبر نشسته بودم و مشغول خواندن قرآن بودم، خدا را شکرگزار بودم که برای دهمین بار به من توفیق این سفر را داده بود.

ساعتی گـذشت، دیگر می خواسـتم از جای خود بلند شوم که یکی از برادران اهل سنّت به نزد من آمد، او دوست داشت تا با من سخن گوید، گویا او می خواست مرا ارشاد نماید تا دست از عقیده خود بردارم.

من با کمال احترام با او برخورد نمودم و این گونه بود که گفتگوی ما آغاز شد:

شما شیعیان، یارانِ پیامبر (صحابه پیامبر) را لعنت می کنید و به آنان ناسزا می گویید. شما زیارت عاشورا می خوانید و در آنجا شما یاران پیامبر را لعنت می کنید. کسی که به یاران پیامبر ناسزا بگوید کافر است!۱۴۴

مـا به یاران پیامبر احترام می گـذاریم و فقط از گروه انـدکی از آنان بیزاری می جوییم. ما هرگز ناسـزا و دشـنام به کسـی نمی گوییم. حتماً می دانی لعن با دشنام فرق می کند، خدا در قرآن از دشنام دادن نهی نموده است.

به هر حال، شما گروهی از یاران پیامبر را لعن می کنید.

ما در زیارت عاشورا از خـدا می خواهیم همه کسانی که به خاندان پیامبر، ظلم و سـتم کردند از رحمت خود دور کرده و آنان را لعنت کند، خدا خودش در قرآن همه ستمکاران را لعن کرده است.

پس قبول داری که شما عدّه ای از یاران پیامبر را لعن می کنید. خوب، برای همین کار، همه شما کافر هستید.

یعنی تو می گویی هر

کس یکی از یاران پیامبر را لعنت کند، کافر است؟

بله.

برادر! یک سؤال از شما داشتم. نظر شما در مورد حضرت علی« چیست؟ آیا او از یاران پیامبر بود؟

شما شیعیان خیال می کنید که ما حضرت علی« را قبول نداریم. ما علی را خلیفه چهارم خود می دانیم. چه کسی فداکاری و شجاعت او را می تواند انکار کند.

برادر! نظر شما در مورد معاویه چیست؟

معاویه، خلیفه مسلمانان و امیرمؤنان است. پیامبر به او وعده بهشت داده است.

عجب! یعنی تو می گویی که معاویه اهل بهشت است؟

بله.

برادر! تو نباید این حرف را بزنی.

برای چه؟

گوش کن! مگر تو نگفتی که هر کس یکی از صحابه پیامبر را لعن کند، کافر است و به جهنّم می رود.

بله. من گفتم. امّا این چه ربطی به این حدیث دارد.

برادر! نظر تو در مورد کتاب «صحیح مسلم» چیست؟

این کتاب یکی از بهترین و صحیح ترین کتاب های ماست. هیچ کس نمی تواند در درستی و اعتبار مطالب آن شک کند.

برادر! در همان کتاب چنین آمده است: یک روز معاویه با سعدبن ابی وقاص روبرو شد. معاویه به سعدبن ابی وقاص گفت: شنیده ام که تو علی« را دشنام نمی دهی؟ چرا از دشنام دادن علی« سرپیچی می کنی؟»، در کتب دیگر شما آمده است که آن روز معاویه، علی« را لعنت کرد. همچنین او دستور داد تا در روزهای جمعه، در همه شهرها، علی« را لعن کنند.۱۴۵

خوب. حالا تو می خواهی چه چیزی را ثابت کنی؟

برادر! تو قبول داری علی« از یاران پیامبر است، از آن طرف می گویی که هر کس یکی از یاران پیامبر را لعن کند، کافر است،

در تاریخ آمده است که معاویه، سالیان سال، علی«» را لعنت می کرد. نتیجه این سه مطلب چه می شود؟

می شود منظور خودت را واضح بگویی؟

با آن سه مقدّمه ای که گفتم، معلوم می شود که معاویه کافر بوده است. همه مردمی که به دستور او عمل کردند. کافر بودند، تو باید از معاویه ای که کافر است بیزار باشی!! پس چرا او را از اهل بهشت می دانی؟ چرا برای او این همه حدیث های دروغ می بافی! چرا؟

عجب! من تا به حال به این نکته فکر نکرده بودم!

برادر! تو اگر می خواهی معاویه برایت مقدّس بماند، و او را خلیفه بر حقّ بدانی، باید دست از این عقیده خودت برداری و دیگر لعن یاران پیامبر را مساوی با کفر ندانی، زیرا اگر لعن یاران پیامبر، کفر باشد، معاویه هم کافر شده است. آیا تو حاضری قبول کنی که معاویه کافر بوده است؟

نه، هرگز، معاویه، خلیفه مسلمانان است. چگونه می شود او کافر باشد.

پس از عقیده اوّل خودت دست بردار! اگر بگویی لعن یکی از یاران پیامبر، مساوی با کفر است، معاویه هم کافر می شود (چون او سال ها علی«» را لعن کرده است)، پس تو باید از این عقیده خود دست برداری.

* * *

آن شب را فراموش نمی کنم، شبی که مهمان خانه دوست بودم و بر گرد آن خانه زیبا طواف می کردم. شب از نیمه گذشته بود و من نگاهم به کعبه دوخته شده بود و آرام آرام در طواف با خدای خویش سخن می گفتم. من قسمتی از دعای «ابوحمزه ثُمالی» را زیر لب زمزمه می کردم:

ای روشنی چشم من! ای کسی که گناهان را می بخشی و توبه بندگان را

قبول می کنی! کجاست آن مهربانی های زیاد تو؟ بزرگی تو بیش از این است که بخواهی مرا عذاب کنی.۱۴۶

در حال و هوای خودم بودم که صدایی به گوشم رسید. یکی در کنار من راه می رفت و با صدای بلند چنین می گفت: «خدایا! تو لعنت کن آنانی که خلفای پیامبر تو را لعنت می کنند».

من اوّل به او توجّه نکردم، امّا او این سخن را بارها و بارها تکرار کرد، گویا او می خواست که من این دعا را بشنوم!

او خیال می کرد که من دارم در حال طواف، زیارت عاشورا می خوانم، برای همین این سخنان را بارها تکرار کرد. او نمی دانست که من به عقیده برداران اهل سنّت در این کشور احترام می گذارم و هرگز در طواف، زیارت عاشورا را نمی خوانم. آری! هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

نگاهی به او کردم، لبخندی زدم و به او سلام کردم. او جواب سلام مرا داد. به او گفتم آیا دوست داری قدری با هم گفتگوی علمی داشته باشیم. او قبول کرد. به کناری رفتیم و گفتگوی ما آغاز شد، من گفتم:

برادر! آیا قول می دهی که این نشست ما، فقط یک گفتگوی علمی باشد.

بله. من از بحث علمی بسیار خوشحال می شوم.

برادر! تو در هنگام طواف چه دعایی می خواندی؟

من این دعا را می خواندم: «خدایا! هر کس که خلفای پیامبر را لعنت کند، تو آنها را لعنت کن».

برادر! منظور شما از خلفای پیامبر کیست؟

منظور من، خلیفه اوّل و دوّم و سوّم می باشند که بعضی ها آنان را لعنت می کنند.

خوب، بگو بدانم چه کسانی آنها را لعنت می کنند؟

من شنیده ام که شیعیان آنان را لعنت می کنند.

برادر!

من می خواهم مطلبی را برای شما بگویم، سخن من ۳ مقدّمه دارد، آیا به همه سخن من گوش می دهی؟

بله.

مقدّمه اوّل من این است: آیا این آیه قرآن را شنیده ای که خدا می گوید: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنيَا وَ الْأَخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ).

بله. قرآن سوره احزاب آیه ۵۷ می گوید: «هر کس پیامبر را آزار بدهد، خدا در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کند».

آیا قبول داری اگر کسی پیامبر را خشمناک و غضبناک کند، او را آزار داده است.

آری!

برادر! مقدّمه دوم من را بشنو! آیا این حدیث را شنیده ای که پیامبر فرمود: «دخترم، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، هر کس او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است».۱۴۷

بله. این حدیث در کتاب های معتبر ما نقل شده است، این حدیث حتّی در کتاب «صحیح بخاری» هم آمده است و تو می دانی که «صحیح بخاری»، بهترین کتاب ما می باشد.

یعنی این حدیث صحیح است و اشکالی ندارد؟

بله. حدیث صحیح است.

امّا مقدّمه سوم، در کتاب «صحیح بخاری» این حدیث نقل شده است که وقتی فاطمه از ابوبکر ارث خود را طلب نمود، ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه خودداری کرد. برای همین، فاطمه از ابوبکر خشمناک شد و دیگر فاطمه هرگز با ابوبکر سخن نگفت.۱۴۸

خوب، حالا حرف اصلی تو چیست؟

اگر سه مقدّمه مرا قبول کردی. حالا من همه این سه مقدّمه را کنار هم می گذارم: فاطمه از ابوبکر غضبناک و خشمناک بود (مقدّمه سوّم)، هر کس فاطمه را غضبناک کند، پیامبر

را غضبناک کرده است و او را اذیّت نموده است (مقدّمه دوم). هر کس پیامبر را اذّیت کند، خدا او را در دنیا و آخرت لعنت می کند. (مقدّمه اوّل). من بیش از این توضیح نمی دهم، تو خودت بنشین و فکر کن! ببین به چه نتیجه ای می رسی. اگر ما بعضی از یاران پیامبر را لعن می کنیم، دلیلش واضح است. من از کتاب های خود شما برای شما دلیل آوردم. آنانی که فاطمه را آزردند، خدا آنها را لعنت کرده است!

## مرا به آرزویم برسان!

دوست خوبم! دیگر به آخر کتاب نزدیک می شویم، ما تا اینجا به امام خود سلام داده ایم و بر مصیبتش اشک ریخته ایم و بیزاری خود را از دشمنانش اعلام نموده ایم.

اکنون دیگر وقت آن است دعا کنیم، پس با هم دست به دعا برمی داریم و چنین می گوییم:

بار خدایا!

چه کنم! دلم بیقرار است، می ترسم این آخرین دیدار من با حسین تو باشد! از تو می خواهم باز هم توفیقم دهی تا حسین تو را زیارت کنم، باز هم به دیدارش بیایم.

بار خدایا! از تو می خواهم تا مرا با شیوه زندگی حسین« آشنا سازی و در عمل به آن یاریم کنی و مرا به آیین او بمیرانی، مردنی که آغاز زندگی دوباره باشد.

زندگی من زندگی محمّد و آل محمّد باشد، مردن من به شیوه آنان باشد، خوب می دانم هر کس به شیوه آنان بمیرد به زندگی جاودانه دست یافته است.

خدایا! آمده ام تا از حسین تو مدد بگیرم تا مرا همچون یاران او قرار بدهی، مانند کسانی که لبخند رضایت بر لب های امام زمان خود نشاندند.

خدایا! مرگ مرا به گونه ای قرار ده که امام زمانم، مسلمانی مرا بپذیرد و چند

قدمی همراه جنازه من، زمزمه «لا اله الا اللّه» سر دهد، باشد که رحمت تو بر من نازل شود.

آرزوی من این است، می خواهم همواره و همیشه در مسیر محمّد و آل محمّد باشم.

* * *

بار خدایا! تو بر من منّت نهاده ای و مرا با حسین« آشنا ساخته ای.

تو بودی که دل مرا شیدای حسین« نمودی و بعض و کینه دشمنانش به قلب من عنایت کردی. تو بودی که مرا حسینی کردی و از غیر او جدا نمودی.

اکنون من احساس می کنم که نزد تو گرامی تر شده ام، پس اکنون موقع آن است که از تو حاجت خویش بخواهم.

خدایا! من شنیده ام که در روز غدیر، هزاران نفر با علی« بیعت کردند، امّا بعد از رحلت پیامبر، آنها پیمان خود را فراموش کردند.

من شنیده ام که اهل کوفه، هیجده هزار نامه برای حسین« نوشتند و او را به شهر خود دعوت کردند و به او گفتند ما آماده ایم تا جانِ خود را فدای تو کنیم، امّا وقتی حسین« به سوی آنان آمد، با شمشیر به جنگ او رفتند.

خدایا! من این ها را شنیده ام، و برای همین از عاقبت خویش می ترسم!

تو را به حقّ حسین« قسم می دهم که مرا در راه او ثابت قدم نما!

این بزرگترین حاجت من است.

تو کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام زمانم باشد، تو کاری کن که من از امام زمان خویش دست برندارم! تو کاری کن من در این راه، ثابت بمانم.

* * *

بار خدایا! تو به حسین« مقامی بس بزرگ عنایت کرده ای که در فهم و درک بشر نمی آید. عقل من مبهوت مقام او است، اکنون که

من در مصیبت حسین« اشک می ریزم، از تو می خواهم تا رحمتت را بر من نازل کنی.

آری! من برای حسین تو اشک ریخته ام و امیدوارم که تو با مهربانی به من نظر کنی و از گناهانم درگذری و توبه مرا قبول کنی.

بار خدایا! در روز قیامت شفاعت حسین« را نصیب من بگردان، آن روزی که من تنها و بی کس خواهم بود، مرا به خاطر حسین« ببخش که تو به او مقام شفاعت داده ای.

بارخدایا! مرا در سایه مولایم حسین« آبرو ببخش و عزّتی ماندگار در دنیا و آخرت به من کرم کن.

* * *

بار خدایا! از تو می خواهم تا به من توفیق دهی تا در لشکر امام زمان حضور یابم و انتقام خون حسین« را بگیرم.

من آرزو دارم آن روز که مهدی« ظهور می کند او را یاری نمایم، آن روز که او با پرچمی بر خون نشسته در غم حسین«می آید تا درد و داغ صدها ساله را التیام بخشد.

روز ظهور مهدی«، روز پایان همه سیاهی ها و پلیدی ها خواهد بود، و چه شکوهی خواهد داشت آن روز!

روزی که مهدی« کنار کعبه خواهد بود تو فرشتگان زیادی را به مسجد الحرام خواهی فرستاد.۱۴۹

آن روز مسجد الحرام پر از صف های طولانی فرشتگان می شود. جبرئیل با کمال ادب خدمت امام می رسد و سلام می کند و می گوید: «ای سرور و آقای من ! اکنون دعای شما مستجاب شده است».۱۵۰

مهدی« رو به آسمان می کند و با تو چنین سخن می گوید: «بار خدایا! تو را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کردی و ما را وارثِ زمین قرار دادی».۱۵۱

بعد از آن، مهدی« از جای خود برمی خیزد و یاران

خود را صدا زده و می گوید: «ای یاران من ! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».

با قدرت تو، یاران مهدی« یکی بعد از دیگری، خود را به مسجد الحرام می رسانند. همه آنها کنار درِ کعبه دور امام جمع می شوند...

اکنون امام به کعبه، خانه تو تکیه می زند و این آیه قرآن را می خواند:

(بَقیَّهُ اللّه ِ خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنینَ).۱۵۲

و سپس می گوید: «من بَقیّهُ اللّه و حجّت خدا هستم».۱۵۳

آری! مهدی« ذخیره تو در روی زمین است. تو پیامبران زیادی را برای هدایت بشر فرستادی. همه آنان تلاش زیادی برای هدایت بشر انجام دادند، ولی آنها نتوانستند که عدالت را در همه دنیا برقرار کنند.

مهدی« ذخیره توست تا امروز عدالت واقعی را در همه جهان برپا کند.

مدّتی می گذرد، وقت آن فرا می رسد که لشکر مهدی« به سوی مدینه حرکت کند، هر لشکر و سپاهی برای خود، یک شعاری را انتخاب می کند. وقتی لشکر امام می خواهد حرکت کند همه یک صدا فریاد می زنند:

یا لَثاراتِ الحُسَینِ

ای خونخواهان حسین«!۱۵۴

مهدی« می داند که صدها سال است شیعه برای حسین« اشک ریخته است. آری! این نام حسین« است که دل ها را منقلب می کند...

خدایا!

من دوست دارم که آن روز در میان آن لشکر باشم و همراه با آنان فریاد برآورم: «یا لَثاراتِ الحُسَینِ».

آیا مرا به این آرزویم می رسانی

شنیده ام که تو گروهی از بندگان خوبت را که از دنیا رفته اند، زنده می کنی تا به آرزویشان برسند. آنها زنده می شوند و مهدی« را یاری می کنند.

اگر در تقدیر تو چنین است که من قبل از ظهور مهدی« از دنیا می روم، از تو می خواهم مرا

زنده کنی تا امام خویش را یاری کنم...

* * *

بار خدایا! اکنون من به سجده می روم و تو را شکر و سپاس می گویم، از این که دل مرا به مصیبت حسین« اندوهناک کردی و اشک مرا در مظلومیّت او جاری ساختی.

از تو می خواهم تا در روز قیامت شفاعت حسین« را نصیبم گردانی و مرا در راه حسین« و راه یاران او ثابت قدم قرار دهی تا همواره و همیشه، ادامه دهنده راه آنان باشم.۱۵۵

## در شهر یزد چند آهنگر وجود دارد؟

خسته هستی، در کوچه ها قدم می زنی، به هر کسی که می رسی از او سؤال می کنی: شما «استاد اشرف» را می شناسی؟

از این کوچه به آن کوچه می روی، تصمیم گرفته ای همه مغازه های آهنگری شهر را سر زنی. من می خواهم بدانم چرا این گونه در جستجو هستی؟ شاید از او پولی می خواهی؟

نزدیک می شوم، سلام می کنم. حالا ـ می فهمم که لباس سیاه هم به تن کرده ای. نمی دانم چه بگویم، حتماً عزیزی را از دست داده ای. با تو سخن می گویم:

برادر! لباس سیاه به تن کرده ای؟

آری، یکی از نزدیکان من از دنیا رفته است.

خدا رحمتش کند. آیا پولی از آن آهنگر طلب داری، که این گونه در جستجوی او هستی یا امانتی در پیش او داری؟

نه. من از او پولی نمی خواهم، امانتی هم نزد او ندارم. بلکه می خواهم از او یک سؤال بپرسم.

عجب! پس آن سؤال باید خیلی مهم باشد که تو از صبح تا حالا ـ به دنبال جوابش در این کوچه ها می گردی؟ نکند نشانه گنجی را از او می خواهی بپرسی؟

ای برادر! آری، من گنجی را می خواهم از او بپرسم، اما گنج معنوی!

جریان چیست؟ برایم بگو.

یک ماه پیش،

یکی از نزدیکـان من از دنیا رفت. او انسان خطاکاری بود، من دیشب او را در خواب دیـدم، او در باغی بزرگ بود، باغی زیبا. او در کمـال آسایش و راحتی بود. من وقتی او را دیـدم، خیلی تعجب کردم. به او گفتم: من تو را می شـناسم، جایگاه تو نباید اینجا باشد، بگو بدانم چه شد؟

یعنی آن رفیق تو، اهل معصیت و گناه بود؟

آری، متأسّفانه من هر چه او را نصیحت می کردم، گوش نمی کرد، اما دیشب دیدم که او در بهشت جای دارد. برای همین از او سؤال کردم تا برایم از آن دنیا خبر بدهد که چه شده است.

او در پاسخ چه گفت؟

او گفت که از لحظه ای که مرا در قبر نهادنـد، در سـخت ترین عذاب ها بودم و در آتش جهنّم می سوختم، تا این که دیشـب فرا رسید. دیشب اتّفاق مهمّی روی داد. دیشب مرده ای را در این قبرستان دفن کردند، دیشب تا صبح، سه بار، امام حسین() به دیدار او آمدند. خدا به برکت آن امام، عذاب را از ما برداشت، شفاعت امام حسین نصیب ما شد.

عجب! آن مرده که بوده است که امام حسین، در یک شب سه بار به دیدن او رفته است؟

من به دنبال همین هستم. این را می خواهم بدانم. از صبح تا حالا به دنبال جواب این سؤال هستم.

آیا نشانه ای از آن مرده نداری؟

رفیق من فقط این را گفت: «همسرِ استاد اشرف».

* * *

با هم همه این شهر را جستجو می کنیم، هر طور که شده باید او را پیدا کنیم...

ساعتی می گذرد، یکی به ما می گوید، گمشده شما در کوچه بعدی است،

ما به سوی گمشده خود می رویم.

وارد مغازه اش می شویم، سلام می کنیم، به روی صندلی می نشینیم. نگاه کن! او هم لباس سیاه به تن کرده است. حتما عزادار است!

سلام! برادر! خسته نباشی.

ممنونم. خوش آمدید.

می بینم لباس سیاه به تن کرده اید؟

دیروز همسر من از دنیا رفت.

خدا او را رحمت کند.

گویا درست آمده ایم، اینجا مغازه آهنگری است که دیروز همسرش از دنیا رفته است. حتما دیشب شب اول قبر همسرش بوده است. اما خوب است سؤال کنم.

ببخشید، تشییع جنازه همسرتان کی است؟

ما دیروز عصر، او را به خاک سپردیم.

می توانم یک سؤال در مورد همسرتان از شما بنمایم.

چه سؤالی؟

آیا همسر شما مسجد یا حسینیّه ای ساخته است؟

چه حرف ها می زنی! ما به زحمت می توانستیم خرج زندگی خود را تأمین کنیم.

ببینم، آیا همسر شما به کربلا رفته بود.

او آرزو داشت به کربلا برود، اما او به آرزوی خود نرسید. من نتوانستم برای او این کار را بنمایم. خود امام حسین می داند که من به زحمت خرج زندگی را از این کار درمی آوردم. من نتوانستم این آرزوی همسرم را برآورده کنم.

برادر! بگو بدانم آیا همسر شما، مجلس عزا برای امام حسین می گرفت؟

نه، گفتم ما آن قدر پول نداشتیم که این کارها را بتوانیم انجام بدهیم.

* * *

نگاهت به کوره آتش مغازه دوخته شـده است، آتش چگونه زبانه می کشـد، به یاد خواب رفیق خود هستی. به راستی این زن چه کرده است که امام حسین(ع)، در یک شب، سه بار به دیدن او رفته است؟

او که نه به کربلا رفته است، نه مسجد و حسینه ای ساخته است، مجلس

عزا هم برای امام حسین« نداشته است. به راستی او چه کرده است.

فکری به ذهن تو می رسد، خوب است خواب خود را برای آهنگر تعریف کنی، شاید خود او بتواند به تو کمک کند.

رو به آهنگر می کنی و ماجرا را تعریف می کنی، آهنگر اشک می ریزد و می گوید: قربان لطف و کرم تو یا حسین!

بعد برای تو یک جمله بیشتر نمی گوید: «همسر من، هر روز زیارت عاشورا می خواند».۱۵۶

## ترجمه زیارت عاشورا

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا أَبا عَبدِ اللّه ِ

سلام ای حسین! سلام بر تو ای فرزند پیامبر! سلام بر تو ای فرزند امیرمؤنان! سلام بر تو ای فرزند فاطمه!

سلام بر تو ای که خدا خونخواه توست!

سلام ای که در کربلا غریب ماندی و همه یاران تو شهید شدند.

ای تنها مانده در غربت و تنهایی!

سلام بر تو و همه یاران باوفای تو!

سلام من بر تو جاودانه باد، تا آن دم که زنده ام.

سلام من به تو تا روز قیامت!

مصیبت تو جگرسوز است و بسیار جانکاه، وقتی تو در کربلا مظلومانه به شهادت رسیدی، همه اهل آسمان ها عزادار تو گشتند، فرشتگان برای غربت تو گریستند، مصیبت تو دل آنها را هم به درد آورد.

لعنت خدا بر کسانی باد که بنای ظلم و ستم بر شما را نهادند و حقّ شما را غصب کردند، رهبری جامعه حقّی بود که خدا به شما داده بود ولی آنان، شما را کنار زده و مقام رهبری را از آن خود کردند.

لعنت خدا بر کسانی که خون شما را ریختند، خدا لعنت کند کسانی که شرایط را برای کشتن شما فراهم نمودند. من از همه آنان و پیروان آنان بیزار هستم.

حسین جان! من با هر کس

که با شـما دوست باشد، دوست هسـتم و با هر کس که دشـمن شـما باشد، دشمن هستم. ما تا روز قیامت بر این عقیده خواهیم بود.

خدا بنیّ اُمیّه را لعنت کند، خدا کسانی را که روز عاشورا را روز جشن و عید خود قرار دادند لعنت کند.۱۵۷

لعنت خدا بر ابن زیاد.۱۵۸

لعنت خدا بر عُمَرسعد و شمر.

خدا لعنت کند کسانی که سپاه تشکیل دادند و به جنگ تو آمدند.

جانم به فدای تو ای حسین!

من در مصیبت تو اشک می ریزم و قلبم داغدار غم توست.

اکنون خـدایی را می خوانم که به تو مقـامی بس بزرگ داده است. آن خـدایی که بر من منّت نهـاده و مرا بـا تو آشـنا سـاخته است، و اکنون احسـاس می کنم که خـدا مرا به خـاطر تو بیشتر دوست دارد، از خـدا می خواهم تـا به من توفیق دهـد تـا ظهور حضرت مهدی« را درک کنم و همراه با او انتقام خون تو را بگیرم.

بارخدایا! مرا در سایه مولایم حسین« آبرو ببخش و عزّتی ماندگار در دنیاو آخرت به من کرم کن.

حسین جان!

هیـچ سـعادتی بالاتر از این نیست که انسان ها به خـدای مهربان، نزدیک و نزدیک تر شوند، من برای نزدیک تر شدن به خدا، دو کار انجام می دهم:

اوّل: محبّت تو را در قلب خویش دارم.

دوم: با دشمنان شما دشمن هستم.

من از همه کسانی که به جنگ تو آمدند بیزارم، من از کسانی که ظلم به شما و ستم به شیعیان شما را بنا نهادند، بیزار هستم.

آری! سرمایه من برای نزدیک شدن به خدا این دو امر مهم است: محبّت شما، برائت از دشمنان شما.

حسین جان!

من با دوستی تو و دشمنی

با آن ستمکاران، به پیامبر و علی« و فاطمه و حسن و تو، نزدیک تر می شوم.

من با دوستان و شیعیان شما دوست هستم، من از کسانی که پیرو دشمنان شما هستند، بیزار هستم.

آری! من با دوست شما دوست و با دشمن شما دشمن هستم!

این خدا بود که معرفت شما را به من کرم نمود و مرا با دوستانتان آشنا نمود و در قلب من، بغضِ دشمنان شما را قرار داد، اکنون از خدا می خواهم تا در دنیا و آخرت مرا با شما قرار بدهد و کاری کند که من در راه شما، ثابت قدم باشم.

از خدا می خواهم که شفاعت شما را در روز قیامت نصیبم سازد و توفیق دهد تا همراه با حضرت مهدی« انتقام خون شما را بگیرم.

حسین جان!

قلب من در مصیب تو اندوهناک و غمناک است، از خدا می خواهم تا رحمتش را بر من نازل کند و گناهانم را ببخشد.

بار خدایا!

از تو می خواهم زندگی من، زندگی محمّد و آل محمّد باشد، مردن من به شیوه آنان باشد، من می خواهم همواره در مسیر محمّد و آل محمّد باشم.

بار خدایا!

خاندان «بنیّ اُمیّه»، روز عاشورا را روز شادی و عید برای خود قرار دادند، همان خاندانی که پیامبر بارها و بارها آنان را لعنت کرد.

بار خدایا! تو ابوسفیان و معاویه و یزید را لعنت کن، لعنتی که همیشگی و جاودانه باشد.

خدایا! «آل زیاد» و «آل مروان» سالیان سال، در روز عاشورا به خاطر کشته شدن حسین« جشن گرفتند و شادی کردند، پس لعنت و کیفر دردناک خود را بر آنان چند برابر نما!

بار خدایا! امروز و در همه زندگی خود، با دو چیز به تو تقرب می جویم:

اوّل: بیزاری جستن از بنیّ اُمیّه و پیروان آنها.

دوم: با دوستی و محبّت پیامبر و خاندان پاک او.

بار خدایا! درود خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست.

* اکنون صد بار چنین بگو:

خدایا! لعنت کن اوّلین کسی را که بنای ظلم بر محمّد و آل محمّد را نهاد.

خدایا! وقتی اوّلین ظالم بر محمّد و آل محمّد ظلم نمود، عدّه زیادی هم راه او را ادامه دادند، اکنون از تو می خواهم همه آنها را لعنت کنی.

خدایا! همه کسانی که به جنگ حسین(ع) آمدند را لعنت کن!

خدایا! همه آن ظالمان را لعنت کن!

* سپس صد بار چنین بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا أَبا عَبدِ اللّه ِ!

سلام بر همه یاران تو که جان خویش را فدای تو نمودند.

سلام من بر شما جاودانه باد، تا آن دم که زنده ام. سلام من به تو تا روز قیامت!

از خدا می خواهم که باز هم توفیق بدهد تا شما را زیارت کنم.

سلام بر حسین! سلام بر علی اکبر! سلام بر همه فرزندان حسین! سلام بر همه یاران حسین!

* اکنون چنین ادامه بده:

بار خدایا! من اوّلین کسی را که در حقّ محمّد و آل محمّد ظلم نمود، لعن می کنم.

بار خدایا! اوّلی و دومی و سومی را لعنت کن!

خدایا! معاویه و یزید و ابن زیاد و عُمَرسعد و بنیّ اُمیّه را تا روز قیامت لعنت کن.۱۵۹

* سپس به سجده برو و بگو:

بار خدایا! تو را شکر و سپاس می گویم، تو بودی که دل مرا به مصیبت حسین(ع) اندوهناک کردی و اشک مرا در مظلومیّت او جاری ساختی، من نمی دانم چگونه شکر تو را به جا آورم.

از تو می خواهم تا در روز قیامت شفاعت حسین(ع) را نصیبم گردانی و

مرا در راه حسین(ع) و راه یاران او ثابت قدم قرار دهی تا همواره راه آنان را ادامه دهم، من آرزو دارم راه کسانی را بروم که جان خویش را فدای حسین(ع) نمودند.

موقع آن است که دو رکعت نماز زیارت بخوانی. برخیز!

## متن زیارت عاشورا

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا أَبا عَبدِ اللّه ِ، السَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ رَسُولِ اللّه ِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا خِیَرَهَ اللّه ِ وَابنَ خِیَرَتِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یَابنَ أَمیرِ المُؤمِنینَ وَابنَ سَیِّدِ الوَصِیّینَ، السَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ فاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِساءِ العالَمینَ، السَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّه ِ وَابنَ ثارِهِ وَالوِترَ المَوتُورَ، السَّلامُ عَلَیکَ وَعَلَی الأَرواحِ الَّتی حَلَّت بِفِنائِکَ، عَلَیکُم مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللّه ِ أَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیلُ وَالنَّهارُ.

یا أَبا عَبدِ اللّه ِ، لَقَد عَظُمَتِ الرَّزِیَّهُ وَجَلَّت وَعَظُمَتِ المُصیبَهُ بِکَ عَلَینا وَعَلی جَمیعِ أَهلِ الإسلامِ، وَجَلَّت وَعَظُمَت مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ عَلی جَمیعِ أَهلِ السَّمواتِ.

فَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً أَسَّسَت أَساسَ الظُّلمِ وَالجَورِ عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ، وَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً دَفَعَتکُم عَن مَقامِکُم وَأَزالَتکُم عَن مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللّه ُ فیها، وَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً قَتَلَتکُم، وَلَعَنَ اللّه ُ المُمَهِّدینَ لَهُم بِالتَّمکینِ مِن قِتالِکُم، بَرِئتُ إِلَی اللّه ِ وَإِلَیکُم مِنهُم وَمِن أَشیاعِهِم وَأَتباعِهِم وَأَولِیآئِهِم.

یا أَبا عَبدِ اللّه ِ، إِنّی سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم وَحَربٌ لِمَن حارَبَکُم إِلی یَومِ القِیامَهِ.

وَلَعَنَ اللّه ُ آلَ زِیادٍ وَآلَ مَروانَ، وَلَعَنَ اللّه ُ بَنی أُمَیَّهَ قاطِبَهً، وَلَعَنَ اللّه ُ ابنَ مَرجانَهَ، وَلَعَنَ اللّه ُ عُمَرَ بنَ سَعدٍ، وَلَعَنَ اللّه ُ شِمراً، وَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً أَسرَجَت وَأَلجَمَت وَتَنَقَّبَت لِقِتالِکَ.

بِأَبی أَنتَ وَأُمّی، لَقَد عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَاَسأَلُ اللّه َ الَّذی أَکرَمَ مَقامَکَ وَأَکرَمَنی بِکَ أَن یَرزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ إِمامٍ مَنصُورٍ مِن أَهلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّه ُ عَلَیهِ وَآلِهِ.

أَللّهُمَّ اجعَلنی عِندَکَ وَجیهاً بِالحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی الدُّنیا وَالْأخِرَهِ.

یا أَبا عَبدِاللّه ِ، اِنّی أَتَقَرَّبُ اِلی اللّه ِ وَإِلی رَسُولِهِ

وَإلی أمیرِ المُؤمِنینَ وَإلی فاطِمَهَ وَإلَی الحَسَنِ وَإلَیکَ، بِمُوالاتِکَ وَبِالبَراءَهِ مِمَّن قاتَلَکَ وَنَصَبَ لَکَ الحَربَ، وَبِالبَراءَهِ مِمَّن أَسَّسَ أَساسَ الظُّلمِ وَالجَورِ عَلَیکُم، وَأَبرَأُ اِلَی اللّهِ وَإلی رَسُولِهِ مِمَّن أَسَسَّ أَساسَ ذلِکَ وَبَنی عَلَیهِ بُنیانَهُ، وَجَری فی ظُلمِهِ وَجَورِهِ عَلَیکُم وَعلی أَشیاعِکُم، بَرِئتُ إلَی اللّهِ وَإلَیکُم مِنهُم، وَأَتَقَرَّبُ إلَی اللّهِ ثُمَّ إلَیکُم بِمُوالاتِکُم وَمُوالاهِ وَلِیِّکُم، وَبِالبَراءَهِ مِن أَعدائِکُم وَالنّاصِبینَ لَکُمُ الحَربَ، وَبِالبَراءَهِ مِن أَشیاعِهِم وَأَتباعِهِم.

إنّی سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم، وَحَربٌ لِمَن حارَبَکُم، وَوَلِیٌّ لِمَن والاکُم، وَعَدُوٌّ لِمَن عاداکُم.

فَأَسأَلُ اللّهَ الَّذی أَکرَمَنی بِمَعرِفَتِکُم وَمَعرِفَهِ أَولیائِکُم وَرَزَقَنِی البَراءَهَ مِن أَعدائِکُم، أَن یَجعَلَنی مَعَکُم فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ، وَأَنْ یُثَبِّتَ لی عِندَکُم قَدَمَ صِدقٍ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ یُبَلِّغَنِی المَقامَ المَحمُودَ لَکُم عِندَ اللّهِ، وَأَن یَرزُقَنی طَلَبَ ثاری مَعَ إمامٍ هُدیً ظاهِرٍ ناطِقٍ بِالحَقِّ مِنکُم، وَأَسأَلُ اللّهَ بِحَقِّکُم وَبِالشَّأنِ الَّذی لَکُم عِندَهُ أَن یُعطِیَنی بِمُصابی بِکُم أَفضَلَ ما یُعطی مُصاباً بِمُصیبَتِهِ، مُصیبَهً ما أَعظَمَها وَأَعظَمَ رَزِیَّتَها فِی الإسلامِ وَفی جَمیعِ السَّمواتِ وَالأَرضِ.

أَللّهُمَّ اجعَلنی فی مَقامی هذا مِمَّن تَنالُهُ مِنکَ صَلَواتٌ وَرَحمَهٌ وَمَغفِرَهٌ.

أَللّهُمَّ اجعَل مَحیایَ مَحیا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

أَللّهُمَّ اِنَّ هذا یَومٌ تَبَرَّکَت بِهِ بَنُو أُمَیَّهَ، وَابنُ آکِلَهِ الأَکبادِ اللَّعینُ ابنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَلِسانِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ، فی کُلِّ مَوطِنٍ وَمَوقِفٍ وَقَفَ فیهِ نَبِیُّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ.

أَللّهُمَّ العَن أَبا سُفیانَ وَمُعاوِیَهَ وَیَزیدَ بنَ مُعاوِیَهَ، عَلَیهِم مِنکَ اللَّعنَهُ أَبَدَ الآبِدینَ، وَهذا یَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیادٍ وَآلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الحُسَیْنَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ، أَللّهُمَّ فَضاعِف عَلَیهِمُ اللَّعنَ مِنکَ وَالعَذابَ الأَلیمَ.

أَللّهُمَّ اِنّی أَتَقَرَّبُ اِلَیکَ فی هذَاالیَومِ وَفی مَوقِفی هذا وَأَیّامِ حَیاتی بِالبَراءَهِ مِنهُم وَاللَّعنَهِ عَلَیهِم، وَبِالمُوالاتِ لِنَبِیِّکَ وَآلِ نَبِیِّکَ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلامُ.

* اکنون صد بار چنین

بگو:

أَللّهُمَّ العَن أَوَّلَ ظـالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تـابِعٍ لَهُ عَلى ذلِکَ، أَللّهُمَّ العَنِ العِصابَهَ الَّتی جاهَـدَتِ الحُسَـینَ وَشایَعَت وَبایَعَت وَتابَعَت عَلی قَتلِهِ، أَللّهُمَّ العَنهُم جَمیعاً.

* سپس صد بار چنین بگو:

السَّلامُ عَلَیکَ یا أَبا عَبدِ اللّهِ، وَعَلَی الأَرواحِ الَّتی حَلَّت بِفِنائِکَ، عَلَیکَ مِنّی سَلامُ اللّهِ أَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیلُ وَالنَّهارُ، وَلا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ العَهدِ مِنّی لِزِیارَتِکُم، السَّلامُ عَلَی الحُسَینِ، وَعَلی عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ، وَعَلی أَولادِ الحُسَینِ، وَعَلی أَصحابِ الحُسَینِ.

* اکنون چنین ادامه بده:

أَللّهُمَّ خُصَّ أَنتَ أَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعنِ مِنّی، وَابدَأ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ الثانِیَ وَالثّالِثَ وَالرّابِعَ.

أَللّهُمَّ العَن یَزیدَ خامِساً، وَالعَن عُبَیدَ اللّهِ بنَ زِیادٍ، وَابنَ مَرجانَهَ وَعُمَرَ بنَ سَعدٍ وَشِمراً، وَآلَ أَبی سُفیانَ وَآلَ زِیادٍ وَآلَ مَروانَ، إِلی یَومِ القِیامَهِ

* سپس به سجده برو و بگو:

أَللّهُمَّ لَکَ الحَمـدُ حَمـدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِم، اَلحَمـدُ لِلّهِ عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی، أَللّهُمَّ ارزُقنی شَـفاعَهَ الحُسَـینِ یَومَ الوُرُودِ، وَثَبِّت لی قَدَمَ صِدقٍ عِندَکَ مَعَ الحُسَینِ وَأَصحابِ الحُسَینِ الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُم دُونَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ.

* اکنون دو رکعت زیارت بخوان.۱۶۰

## منابع تحقیق


۱. إثبـات الوصـیّه للإمام علیّ بن أبی طالب ، المنسوب إلی علی بن الحسـین المسـعودی (ت ۳۴۶ ه ) ، بیروت : دار الأضواء ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۹ ه .

۲. الاحتجـاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمـد بن علی الطبرسـی (ت ۶۲۰ ه )، تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۳. الأخبار الطوال ، أبو حنیفه أحمد بن داوود الدینوری (ت ۲۸۲ ه ) ، تحقیق: عبد المنعم عامر ، قمّ : منشورات الرضی ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۹ ه .

. الإرشاد فى معرفه حجج اللّه على العباد ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه )، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۵ . الاستبصار فيما اختلف من الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسى (ت ۴۶۰ ه ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى الخرسان ، طهران : دار الكتب الإسلاميّه .

۶ . اُسد الغابه فى معرفه الصحابه ، على بن أبى الكرم محمّد الشيبانى (ابن الأثير الجَزَرى) (ت ۶۳۰ ه ) ، تحقيق : على محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۵ ه .

۷ . الإصابه فى تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۵ ه .

۸ . إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ ه ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۹ ه .

۹ . الأعلام ، خير الدين الزركلى (ت ۱۹۹۰ ه) ، بيروت : دار العلم للملايين ، ۱۹۹۰ م .

۱۰ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرائى (ت ۱۳۷۱ ه ) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۳ ه .

۱۱ . إقبال الأعمال، السيّد رضى الدين على بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت ۶۶۴ ه)،

تحقيق: جواد القيّومى الإصفهانى، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعه الاُولى.

١٢ . الإقبـال بالأعمـال الحسـنه فيما يُعمل مرّه فى السـنه ، أبو القاسم على بن موسـى الحلّى الحسـنى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦۴ ه ) ، تحقيق: جواد القيّومى ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ١۴١۴ ه .

١٣ . أمالى الشجرى ، يحيى بن الحسين الشجرى (ت ۴٩٩ ه ) ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعه الثالثه ، ١۴٠٣ ه .

١۴ . أمالى المفيد ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴١٣ ه ) ، تحقيق: حسين اُستاد ولى وعلى أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ١۴٠۴ ه .

١۵ . الأمـالى، أبو جعفر محمّـد بن الحسن المعروف بالشـيخ الطوسـى (ت ۴۶٠ ه ) ، تحقيـق : مؤسّـسه البعثـه ، قمّ : دار الثقـافه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١۴ ه .

١۶ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١٧ ه .

١٧ . الإمامه والتبصـره من الحيره، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمّى (ت ٣٢٩ ه ) ، تحقيق: محمّد رضا الحسينى ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى، ١۴٠٧ ه .

١٨ . إمتاع الأسماع فيما للنبى من الحفده والمتاع، تقى الدين أحمد بن محمّد المقريزى (ت ٨۴۵ ه )، تحقيق: محمّد عبد الحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الاُولى، ١۴٢٠ ه .

١٩ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى البلاذرى (ت ٢٧٩

ه ) ، تحقيق : سهيل زكّار ورياض زركلى ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۷ ه.

۲۰ . أمالى الحافظ، أبو نعيم أحمد بن عبد اللّه الأصبهانى (ت ۴۳ ه)، تحقيق: ساعد عمر غازى، طنطا: دار الصحابه للنشر، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۰ه.

۲۱ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقى المجلسى ( ت ۱۱۱۰ ه ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۸۶ ه .

۲۲ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن على الطبرى (ت ۵۲۵ ه ) ، النجف الأشرف : المطبعه الحيدريّه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۳ ه .

۲۳ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن على الطبرى (ت ۵۲۵ ه ) ، النجف الأشرف : المطبعه الحيدريّه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۳ ه .

۲۴ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۹ ه .

۲۵ . تاريخ الطبرىّ (تاريخ الاُمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ت ۳۱۰ ه ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

۲۶ . تاريخ المدينه المنوّره ، أبو زيد عمر بن شبّه النميرى البصرى (ت ۲۶۲ ه ) ، تحقيق : فهيم محمّد شلتوت ، بيروت : دار التراث ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۲۷ . تاريخ اليعقوبى ، أحمد ابن أبى يعقوب (ابن واضح اليعقوبى) (ت ۲۸۴ ه ) ، بيروت :

دار صادر .

۲۸ . تاريخ مدينه دمشق ، على بن الحسن بن عساكر الدمشقى ( ت ۵۷۱ ه ) ، تحقيق : على شيرى ، ۱۴۱۵ ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۲۹ . تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره ، على الغروى الحسينى الإسترآبادى (معاصر) ، تحقيق : حسين استاد ولى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۹ ه .

۳۰ . التبيان ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه ) ، تحقيق : أحمد حبيب قصير العاملى ، النجف الأشرف : مكتبه الأمين .

۳۱ . تذكره الحفّاظ ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۳۲ . تذكره الخواصّ (تذكره خواصّ الاُمّه فى خصائص الأئمّه) ، يوسف بن فُرغلى بن عبد اللّه المعروف بسبط ابن الجوزى (ت ۶۵۴ ه ) ، تقديم: السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، طهران: مكتبه نينوى الحديثه.

۳۳ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصروى الدمشقى (ت ۷۷۴ ه ) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهيم البنّا ، القاهره : دار الشعب .

۳۴ . تفسير الثعالبى (الجواهر الحسان فى تفسير القرآن)، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبى المالكى (ت ۷۸۶ ه)، تحقيق: على محمّد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۸ ه .

۳۵ . تفسير الثعلبى ، الثعلبى، (ت ۴۲۷ ه)، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى، ۱۴۲۲ ه .

۳۶ . تفسير العيّاشى، أبو النضر محمّد

بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعيّاشى (ت ۳۲۰ ه )، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، طهران : المكتبه العلميّه ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۸۰ ه .

۳۷ . تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت ۶۷۱ ه ) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۵ ه .

۳۸ . تفسير القمّى، على بن إبراهيم القمّى، (ت ۳۲۹ ه )، تحقيق: السيّد طيّب الموسوى الجزائرى، قمّ : منشورات مكتبه الهدى، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه .

۳۹ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ۶۰۴ ه ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۴۰ . تفسير فرات الكوفى ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق ۴ ه ) ، تحقيق : محمّد كاظم المحمودى ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۴۱ . تفسير نور الثقلين ، عبد علىّ بن جمعه العروسى الحويزى (ت ۱۱۱۲ ه ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .

۴۲ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسى ( ت ۴۶۰ ه ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۴۳ . تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه ) ، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا

، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۴۴ . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّی ( ت ۷۴۲ ه ) ، تحقیق : الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۰۶ ه .

۴۵ . جامع أحادیث الشیعه ، السیّد البروجردی ( ت ۱۳۸۳ ه ) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۴۶ . الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ( ت ۹۱۱ ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه .

۴۷ . الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، محمّد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه )، قمّ: مکتبه المفید.

۴۸ . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفی (ت ۱۲۶۶ ه ) ، بیروت : مؤسّسه المرتضی العالمیه .

۴۹ . الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره ، یوسف بن أحمد البحرانی ( ت ۱۱۸۶ ه ) ، تحقیق : وإشراف : محمّد تقی الإیروانی ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین .

۵۰ . حیاه الإمام الحسین علیه السلام، الشیخ باقر شریف التفرشی، النجف الاشرف، مطبعه الآداب، الطبعه الاُولی، ۱۳۹۵ ه .

۵۱ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت ۵۷۳ ه ) ، تحقیق : مؤسّسه الإمام المهدی (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی (عج) ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۹ ه .

۵۲ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق

( ت ٣٨١ ه ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

٥٣ . الدرّ النظيم، جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهنّد الشامى المشغرى العاملى ( ت ٦٦۴ ه )، قمّ: مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين بقمّ.

٥۴ . الدرايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ٧٧۴ ه ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

٥٥ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسى (ت ١٢٧٠ ه ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

٥۶ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علىّ الفتّال النيسابورى (ت ٥٠٨ ه ) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠۶ ه .

٥٧ . سنن الترمذى ( الجامع الصحيح ) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى ( ت ٢٧٩ ه ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الثانيه ، ١۴٠٣ ه .

٥٨ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى ( ت ۴٥٨ ه ) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

٥٩ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبى (ت ٧۴٨ ه ) ، تحقيق : شُعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه العاشره، ١۴١۴ ه .

۶٠ . السيره الحلبيّه ، على بن برهان الدين الحلبى الشافعى ( ت ١١ ه ) ، بيروت : دار إحياء

التراث العربی .

۶۱ . شـرح الأخبار فی فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنیفه القاضی النعمان بن محمّد المصری (ت ۳۶۳ ه ) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۶۲ . شـرح نهـج البلاغه ، عبـد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (ت ۶۵۶ ه ) ، تحقیق : محمّـد أبو الفضـل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۷ ه .

۶۳ . الصـافی فی تفسیر القرآن (تفسـیر الصـافی) ، محمّـد محسن بن شاه مرتضـی (الفیض الکاشانی) (ت ۱۰۹۱ ه ) ، طهران : مکتبه الصدر ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه.

۶۴ . صـحیح ابن حبّان ، علیّ بن بلبان الفارسـی المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹ ه ) ، تحقیق : شـعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسـه الرساله ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۶۵ . صـحیح البخاری ، أبو عبـد اللّه محمّد بن إسـماعیل البخاری (ت ۲۵۶ ه ) ، تحقیق : مصـطفی دیب البغـا ، بیروت : دار ابن کثیر ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۰ ه .

۶۶ . صحیح مسلم ، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری ( ت ۲۶۱ ه ) ، بیروت : دار الفکر ، طبعه مصحّحه ومقابله علی عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

۶۷ . الصـراط المسـتقیم إلی مسـتحقّی التقـدیم ، زین الـدین أبو محمّـد علی بن یونس النباطی البیاضـی (ت ۸۷۷ ه ) ، تحقیـق: محمّد باقر المحمودی ، طهران : المکتبه المرتضویّه ، الطبعه الاُولی، ۱۳۸۴ ه .

۶۸ . الصواعق المحرقه فی الردّ علی أهل البدع والزندقه ، أحمد بن حجر الهیثمی الکوفی

(ت ٩٧٤ ه ) ، إعداد : عبد الوهّاب بن عبد اللطيف ، مصر : مكتبه القاهره ، الطبعه الثانيه ، ١٣٨٥ ه .

٦٩ . الطبقات الكبرى (الطبقه الخامسه من الصحابه) ، محمّد بن سعد منيع الزهرى (ت ٢٣٠ ه ) ، الطائف : مكتبه الصدّيق ، الطبعه الاُولى، ١٤١۴ ه .

٧٠ . الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين علىّ بن موسى بن طاووس الحسنى (ت ۶۶۴ ه ) ، قمّ: مطبعه الخيام ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠٠ ه .

٧١ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق ( ت ٣٨١ ه ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ ه ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

٧٢ . عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق ( ت ٣٨١ ه ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١۴٠۴ ه ، بيروت : مؤسسه الأعلمى للمطبوعات .

٧٣ . الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ١٣٩٠ ه ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الثالثه ، ١٣٨٧ ه .

٧۴ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨۵٢ ه ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد اللّه بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ١٣٧٩ ه .

٧۵ . فتوح البلدان ، أحمد بن يحيى البلاذرى (ت ٢٧٩ ه ) ، تحقيق : عبد اللّه أنيس الطبّاع ، بيروت :

مؤسّسه المعارف ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۷ ه .

۷۶ . فتوح الشام، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر الواقدى (ت ۲۰۷۱ ه )، بيروت: دار الجيل.

۷۷ . الفتوح، أبو محمّد أحمد بن أعثم الكوفى (ت ۳۱۴ ه )، تحقيق : على شيرى، بيروت : دار الأضواء ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۱ ه .

۷۸ . فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوى، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت : دار الكتب العلميه، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۵ ه .

۷۹ . قرب الإسناد، أبو العبّاس عبد اللّه بن جعفر الحِميَرى القمّى (ت بعد ۳۰۴ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۸۰ . الكافى ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى ( ت ۳۲۹ ه ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۹ ه .

۸۱ . كامل الزيارات ، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه (ت ۳۶۷ ه ) ، تحقيق : عبد الحسين الأمينى التبريزى ، النجف الأشرف : المطبعه المرتضويه ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۵۶ ه .

۸۲ . الكامل فى التاريخ ، أبو الحسن على بن محمّد الشيبانى الموصلى المعروف بابن الأثير (ت ۶۳۰ ه ) ، تحقيق: على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۸ ه .

۸۳ . كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى

.

۸۴ . كشف الخفاء والإلباس عمّا اشـتهر من الأحاديث على ألسـنه الناس ، إسماعيل بن محمّد العجلونى الجرّاحى (ت ۱۱۶۲ ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه، ۱۴۰۸ ه .

۸۵ . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ، على بن عيسى الإربلى ( ت ۶۸۷ ه ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، بيروت : دار الكتاب الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۱ ه .

۸۶ . كفايه الأثر فى النصّ على الأئمّه الاثنى عشر ، أبو القاسم على بن محمّد بن على الخزّاز القمّى (ق ۴ ه ) ، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسينى الكوه كمرى ، طهران: نشر بيدار، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۱ ه .

۸۷ . كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب، أبو عبد اللّه محمّد بن يوسف بن محمّد الگنجى الشافعى (ت۶۵۸ ه ) ، تحقيق: محمّد هادى الأمينى ، طهران : دار إحياء تراث أهل البيت ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۴ ه .

۸۸ . كمال الدين وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسـين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق ( ت ۳۸۱ ه ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۵ ه .

۸۹ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتّقى بن حسام الدين الهندى ( ت ۹۷۵ ه ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۷ ه .

۹۰ . اللزام الناصب فى إثبات الحجّه الغائب، الشيخ على اليزدى الحائرى ( ت ۱۳۳۳ ه

)، تحقيق: السيّد على عاشور.

۹۱ . مثير الأحزان ومنير سبل الأشجان ، أبو إبراهيم محمّد بن جعفر الحلّى المعروف بابن نما (ت ۶۴۵ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) .

۹۲ . مجمع البيان فى تفسير القرآن (تفسير مجمع البيان) ، الفضل بن الحسن الطبرسى (أمين الإسلام) (ت ۵۴۸ ه ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى والسيّد فضل اللّه اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۸ ه .

۹۳ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى ( ت ۸۰۷ ه ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه .

۹۴ . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى ( ت۶۷۶ ه ) ، بيروت : دار الفكر .

۹۵ . المحتضر، عزّ الدين أبو محمّد الحسن بن سليمان بن محمّد الحلّى (ق ۸ ه)، تحقيق: سيّد على أشرف، قمّ: المكتبه الحيدريه، ۱۴۲۴ ه .

۹۶ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّى (ق ۹ ه ) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفى .

۹۷ . مروج الذهب ومعادن الجوهر ، أبو الحسن على بن الحسين المسعودى (ت ۳۴۶ ه ) ، تحقيق : محمّد محيى الدين عبد الحميد ، القاهره : مطبعه السعاده ، الطبعه الرابعه، ۱۳۸۴ ه .

۹۸ . المزار الكبير ، أبو عبد اللّه محمّد بن جعفر المشهدى (ق ۶ ه ) ، تحقيق : جواد القيّومى الإصفهانى ، قمّ : نشر قيّوم ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۹ ه .

۹۹ . مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل

، الميرزا حسين النورى ( ت ١٣٢٠ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠٨ ه .

١٠٠ . المستدرك على الصحيحين ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاكم النيسابورى (ت ۴٠۵ ه )، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١١ ه .

١٠١ . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ق ۵ ه ) ، تحقيق : أحمد المحمودى ، طهران : مؤسّسه الثقافه الإسلاميّه لكوشانبور ، الطبعه الاُولى ، ١۴١۵ ه .

١٠٢ . مستند الشيعه فى أحكام الشريعه ، العلاّمه المولى أحمد بن محمّد مهدى النراقى (ت ١٢۴۵ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث ، مشهد : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث ، ١۴١۵ ه .

١٠٣ . مسند أبى يعلى الموصلى ، أبو يعلى أحمد بن علىّ بن المثنّى التميمى الموصلى (ت ٣٠٧ ه ) ، تحقيق : إرشاد الحقّ الأثرى ، جدّه : دار القبله ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠٨ ه .

١٠۴ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢۴١ ه ) ، تحقيق : عبد اللّه محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١۴١۴ ه .

١٠۵ . مصباح الزائر ، أبوالقاسم على بن موسى الحلّى المعروف بالسيّد ابن طاووس (ت ۶۶۴ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ١۴١٧ ه .

١٠۶ . مصباح المتهجّد ، أبو

جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه ) ، تحقيق : عليّ أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسّسه فقه الشيعه ، الطبعه الأُولی ، ۱۴۱۱ ه .

۱۰۷ . المصباح فی الأدعيه والصلوات والزيارات ، تقی الدين إبراهيم بن علی بن الحسن العاملی الكفعمی (ت ۹۰۰ ه )، تصحيح: الشيخ حسين الأعلمی ، بيروت : مؤسّسه الأعلمی للمطبوعات ، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۴ ه .

۱۰۸ . مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ، كمال الدين محمّد بن طلحه الشافعی (ت ۶۵۴ ه ) ، نسخه مخطوطه ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشی .

۱۰۹ . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسين بن بابَوَيه القمّی المعروف بالشيخ الصدوق ( ت ۳۸۱ ه ) ، تحقيق : علی أكبر الغفّاری ، ۱۳۷۹ ه ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الأُولی، ۱۳۶۱ ه .

۱۱۰ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه ) ، تحقيق : حمدی عبد المجيد السلفی ، بيروت : دار إحياء التراث العربی ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۴ ه .

۱۱۱ . معجم ما استعجم ، عبد اللّه بن عبد العزيز البكری (ت ۴۸۷ ه ) ، تحقيق : مصطفی السقّا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۳ ه .

۱۱۲ . معرفه الثقات، الحافظ العجلی ، المدينه : مكتبه الدار ، الأُولی، ۱۴۰۵ ه .

۱۱۳ . مقاتل الطالبيّين ، أبو الفرج علی بن الحسين بن محمّد الإصبهانی (ت ۳۵۶ ه ) ، تحقيق : السيّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشريف الرضی ،

الطبعه الأُولى، ۱۴۰۵ ه .

۱۱۴ . مقتل الحسين، أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدى الكوفى (ت ۱۵۷ ه )، قمّ: المطبعه العلميّه، الطبعه الثانيه، ۱۳۶۴ ش .

۱۱۵ . مناقب آل أبى طالب (المناقب لابن شهر آشوب) ، محمّد بن على المازندرانى (ابن شهر آشوب) (ت ۵۸۸ ه ) ، قمّ : المطبعه العلميّه .

۱۱۶ . المناقب (المناقب للخوارزمى) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البكرى المكّى الحنفى الخوارزمى (۵۶۸ ه )، تحقيق : مالك المحمودى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۱۷ . المنتظم فى تاريخ الأُمم والملوك ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى (ت ۵۹۷ ه ) ، تحقيق : محمّد عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۲ ه .

۱۱۸ . موسوعه كلمات الإمام الحسين ، معهد تحقيقات باقر العلوم ، قمّ : دار المعروف ، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۵ ه .

۱۱۹ . نظم درر السمطين ، محمّد بن يوسف الزرندى (ت ۷۵۰ ه) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ۱۳۷۷ ش .

۱۲۰ . النوادر ، فضل اللّه بن على الحسنى الراوندى (ت ۵۷۱ ه ) ، تحقيق : سعيد رضا على عسكرى ، قمّ : دار الحديث ، الطبعه الأُولى، ۱۳۷۷ ش .

۱۲۱ . النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين، السيّد نعمه اللّه الجزائرى ( ت ۱۱۱۲ ه )، قمّ: منشورات الشريف الرضى.

۱۲۲ . وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملى ( ت ۱۱۰۴ ه ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۴

۱۲۳ . الیقین باختصاص مولانـا علی بـإمره المسـلمین ، أبو القاسم علی بن موسـی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه ) ، تحقیق : محمّد باقر أنصاری ، قمّ : مؤسّسه دار الکتاب ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۱۲۴ . ینابیع المودّه لـذوی القربی ، سـلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه ) ، تحقیق : علی جمال أشـرف الحسینی ، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۶ ه .

## نویسنده، کتب، ناشر

### ارتباط با نویسنده

#### اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

**سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹**

**سایت www.hasbi.ir**

**ایمیل khodamian@yahoo.com**

### درباره نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرسـتان آران و بیدگل اصـفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسـابقه جهـانی کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه

برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

## کتب نویسنده

### کتب فارسی

#### اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

#### رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳–۱۹: هفت شـهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

### آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

**کتب عربی**

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

**نشر وثوق**

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.



۱ . «حـدّثنی جعفر بن عیسـی أخوه، قـال: سـألت الرضـا علیه السـلام عن صوم عـاشوراء وما یقول الناس فیه، فقال: عن صوم ابن مرجانه تسألنی؟ ذلک یوم صامه الأدعیاء من آل زیاد لقتل الحسین علیه السلام، وهو یوم یتشأم به آل محمّد صلی الله علیه و آله ویتشأم به أهل الإسلام، والیوم الذی یتشأم به أهل الإسلام لا یُصام ولا یُتبرّک به، ویوم الاثنین یوم نحس، قبض اللّه عزّ وجلّ فیه نبیّه، وما أُصـیب آل محمّد إلاّ فی یوم الاثنین، فتشأمنا به وتبرّک به عدوّنا، ویوم عاشوراء قُتل الحسین صلوات اللّه علیه، وتبرّک به ابن مرجـانه وتشـأم به آل محمّـد صـلّی اللّه علیهم، فمن صامهما أو تبرّک بهما لقی اللّه تبارک وتعالی ممسوخ القلب، وکان حشـره مع الذین سنّوا صومهما والتبرّک بهما»: الکافی ج ۴ ص ۱۴۶، الاستبصار ج ۲ ص ۱۳۵، تهذیب الأحکام ج ۴ ص ۳۰۱، وسائل الشیعه ج ۱۰ ص ۴۶۰، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۹۴، جامع أحادیث الشـیعه ج ۹ ص ۴۷۷، وراجع الحدائق الناضـره ج ۱۳ ص ۳۷۲، مستند الشیعه ج ۱۰ ص ۴۹۰، جواهر الکلام ج ۱۷ ص ۱۰۶. ۲ . بهتر است که بعـد از خواندن زیارت عاشورا، دعای بعـد از آن را بخوانی که آن دعـا به «دعـای علقمه» مشـهور است، زیرا راوی آن شخصـی به نـام «علقمه» بوده است. ۳ . «روی محمّد بن إسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقبه، عن أبیه، عن أبی

جعفرٍ عليه السـلام، قـال: من زار الحسـين بن على عليهماالسـلام فى يوم عـاشوراء من المحرّم حتّى يظلّ عنـده باكياً، لقى اللّه عزّ وجـلّ يـوم يلقـاه بثـواب ألفى حجّه وألفى عمره وألفى غزوه، ثـواب كـلّ غزوه وحجّه وعمره كثواب من حـجّ واعتمر وغزى مع رسول اللّه صـلى الله عليه و آله ومع الأئمّه الراشـدين. قال: قلت: جُعلت فداك، فما لمن كان فى بعيد البلاد وأقاصـيه ولم يمكنه المصـير إليه فى ذلك اليوم؟ قال: إذا كان كذلك برز إلى الصـحراء أو صـعد سـطحاً مرتفعاً فى داره، وأومأ إليه بالسلام واجتهد فى الدعاء على قاتله، وصلّى من بعد ركعتين، وليكن ذلك فى صدر النهار قبل أن تزول الشمس، ثمّ ليندب الحسين عليه السلام ويبكيه ويـأمر من فى داره ممّن لاـ يتّقيه بالبكـاء عليه، ويقيم فى داره المصـيبه بإظهـار الجزع عليه، وليعزّ بعضـهم بعضاً بمصابهم بالحسـين عليه السـلام، وأنا الضامن لهم إذا فعلوا ذلك على اللّه تعالى جميع ذلك. قلت: جُعلت فداك، أنت الضامن ذلك لهم والزعيم؟ قـال: أنـا الضـامن وأنا الزعيم لمن فعل ذلك، قلت: فكيف يعزّى بعضـنا بعضاً؟ قال: تقولون: أعظم اللّه أُجورنا بمصابنا بالحسـين، وجعلنا وإيّاكم من الطالبين بثأره مع وليّه الإمام المهدى من آل محمّد عليهم السلام. وإن استطعت أن لا تنتشر يومك فى حاجه فافعل، فإنّه يوم نحس لا تُقضى فيه حاجه مؤمن، فإن قضيت لم يبارك ولم يرَ فيها رشداً، ولا يدخرنّ أحدكم لمنزله فيه شيئـاً، فمن ادّخر فى ذلك اليوم شـيئاً لم يُبارك له فيما ادّخره ولم يُبارك له فى أهله. فإذا فعلوا ذلك كتب اللّه تعالى لهم ثواب ألـف حجّه وألـف عمره وألـف غزوه، كلّهـا مـع رسول اللّه صـلى الله عليه و آله، وكـان له أجر وثواب مصـيبه كـلّ نـبىّ ورسول ووصىّ وصدّيق

وشـهيد مات أو قُتل منذ خلق اللّه الدنيا إلى أن تقوم الساعه....مصـباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع كامل الزيارات ص ۳۲۶، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مسـتدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصـباح للكفعمى ص ۴۸۲، بحـار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحاديث الشـيعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۴ . اعراف: ۱۷۲. ۵ . «عن الأصـبغ بن نبـاته، عن علىّ عليه السـلام، قـال: أتاه ابن الكوّاء فقـال: يـا أمير المؤمنين، أخبرنى عن اللّه تبـارک وتعالى، هل كلّم أحـداً من ولـد آدم قبل موسـى؟ فقال علىّ: قـد كلّم اللّه جميع خلقه برّهم وفـاجرهم، وردّوا عليه الجواب. فثقـل ذلـک على ابن الكوّاء ولم يعرفه، فقـال له: كيف كـان ذلـک يـا أمير المؤمنين؟ فقـال له: أومـا تقرأ كتاب اللّه إذ يقول لنبيّه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِیءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»، فقد أسمعهم كلامه وردّوا عليه الجواب، كما تسمع فى قول اللّه يا بن الكوّائ «قَالُوا بَلَى»، فقال لهم: إنّى أنا اللّه لا إله إلاّ أنا وأنـا الرحمان، فأقرّوا له بالطاعه والربوبيه، وميّز الرسل والأنبياء والأوصـياء، وأمر الخلق بطاعتهم، فأقرّوا بـذلک فى الميثـاق، فقـالت الملائكه عنـد إقرارهم بـذلک: شـهدنا عليكم يا بنى آدم أن تقولوا يوم القيامه إنّا كنّا عن هـذا غافلين»: تفسـير العيّاشى ج ۲ ص ۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹۹. ۶ . «عن محمّد بن سنان، عن داود بن كثير الرقى، قال: قلت لأبى عبد اللّه: ما معنى السـلام على رسول اللّه؟ فقال: إنّ اللّه تبارک وتعالى لمّا خلق نبيّه ووصيّه وابنته وابنيه وجميع الأئمّه وخلق شيعتهم، أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا، وأن

يتّقوا اللّه، ووعـدهم أن يسلّم لهم الأرض المبـاركه والحرم الآمن، وأن ينزل لهم الـبيت المعمور، ويظهر لهم السـقف المرفوع، ويريحهم من عدوّهم والأرض التى يبدّلها اللّه من السلام، ويسلّم ما فيها لهم لاشيه فيها، قال: لا خصومه فيها لعدوّهم، وأن يكون لهم فيها ما يحبّون، وأخـذ رسول اللّه صـلى الله عليه و آله على جميع الأئمّه وشـيعتهم الميثاق بـذلك، وإنّما السـلام عليه تـذكره نفس الميثـاق وتجديـد له على اللّه، لعلّه أن يعجله عزّ وجـلّ ويعجـل السـلام لكم بجميع مـا فيه»: الكافى ج ١ ص ٤٥١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٠، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٣٧. ٧ . رسـول اللّه صـلى الله عليه و آله: «فلمّـا انتهيت إلى حجب النـور، قـال لى جبرئيـل: تقـدّم يـا محمّـد، وتخلّفَ عنّى ، فقلت: يا جبرئيل! فى مثل هـذا الموضع تفارقنى؟ فقال: يا محمّـد ، إنّ انتهاء حـدّى الـذى وضـعنى اللّه عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان ، فإن تجاوزته احترقت أجنحتى بتعـدّى حـدود ربّى جلّ جلاله...»: علل الشـرائع ج ١ ص ۶، عيون أخبـار الرضا عليه السـلام ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢۶ ص ٣٣٧. ٨ . رسول اللّه صلى الله عليه و آله: «... فلمّا وصلت إلى السماء السابعه وتخلّف عنّى جميع من كـان معى من ملائكه السـماوات وجبرئيل عليه السـلام والملائكه المقرّبين ، ووصـلت إلى حجب ربّى ، دخلت سـبعين ألف حجـاب ، بين كـلّ حجـابٍ إلى حجـاب من حجب العزّه والقـدره والبهاء والكرامه والكبرياء والعظمه والنور والظلمه والوقـار ، حتّى وصـلت إلى حجـاب الجلال...»: اليقين ص ٤٣٥، المحتضر ص ٢٥٣، بحـار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨؛ «من الحجاب إلى

الحجاب مسیره خمسمئه عام...»: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸. ۹ . «فتقـدّم رسول اللّه ما شاء اللّه أن یتقدّم...»: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸. ۱۰ . رسول اللّه علیه السلام: «لیله أُسری بی إلی السماء وصرت کقاب قوسین أو أدنی ، أوحی اللّه تعالی إلیَّ: أن یا محمّـد، مَن أحبّ خلقی إلیک؟ قلت: یاربّ أنت أعلم، فقال: أنا أعلم ولکن أُرید أن أسـمعه من فیک، فقلت: ابن عمّی علیّ بن أبی طالب...»: المحتضر ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۳۸۳. ۱۱ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «ثمّ قال لی الجلیل جلّ جلاله: یا محمّـد ، مَن تحبّ من خلقی؟ قلت: أحبّ الـذی تحبّه أنت یا ربّی ، فقال لی جلّ جلاله: فأحبّ علیّاً، فإنّی أُحبّه، وأحبّ من یحبّه ، وأحبّ من أحبّ من یحبّه...»: المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۹ و ج ۴۰ ص ۱۹. ۱۲ . رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: «ووعدنی الشـفاعه فی شیعته وأولیائه»: المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۹ و ج ۴۰ ص ۱۹. ۱۳ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «لیله أُسری بی إلی السماء ، کلّمنی ربّی جلّ جلاله ، فقال: یا محمّد ، فقلت: لبّیک ربّی ، فقال: إنّ علیّاً حجّتی بعدک علی خلقی، وإمام أهل طاعتی ، مَن أطاعه أطاعنی ، ومن عصاه عصانی ، فانصبه علماً لأُمّتک یهتدون به بعدک...»: الأمالی للصدوق ص ۵۶۶، الجواهر السنیه ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۰؛ رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «یا محمّد ، إنّ علیّاً وارث علمک من بعدک ، وصاحب لوائک لواء الحمد یوم القیامه ، وصاحب حوضک ،

يسقى من ورد عليه من مؤمنى أمّتك . ثمّ أوحى إلىّ أنّى قد أقسمت على نفسى قسماً حقّاً لا يشرب من ذلك الحوض مبغض لك ولأهل بيتك...»: كمال الدين ص ۲۵، نور الثقلين ج ۳ ص ۱۲۳، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۶۹. ۱۴ . «فاطمةٌ بضعةٌ منّى، يؤذينى ما آذاها»: مسند أحمد ج ۴ ص ۵ ، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱ ، سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۶۰ ، المستدرك ج ۳ ص ۱۵۹ ، أمالى الحافظ الإصفهانى ص ۴۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۲ ، تاريخ مدينه دمشق ج ۳ ص ۱۵۶ ، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ ؛ «فاطمةٌ بضعةٌ منّى، يريبنى ما رابها، ويؤذينى ما آذاها»: المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۴۰۴ ، نظم درر السمطين ص ۱۷۶ ، كنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۷ ، وراجع صحيح البخارى ج ۴ ص ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۹ ، سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۶۰ ، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵ ، فتح البارى ج ۷ ص ۶۳ ، مسند أبى يعلى ج ۱۳ ص ۱۳۴ ، صحيح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۴۰۸ ، المعجم الكبير ج ۲۰ ص ۲۰ ، الجامع الصغير ج ۲ ص ۲۰۸ ، فيض القدير ج ۳ ص ۲۰ و ج ۴ ص ۲۱۵ و ج ۶ ص ۲۴ ، كشف الخفاء ج ۲ ص ۸۶ ، الإصابه ج ۸ ص ۲۶۵ ، تهذيب التهذيب ج ۱۲ ص ۳۹۲ ، تاريخ الإسلام للذهبى ج ۳ ص ۴۴ ، البدايه والنهايه ج ۶ ص ۳۶۶ ، المجموع للنووى ج ۲۰

ص ۲۴۴ ، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۳۱۶ ، التفسیر الکبیر للرازی ج ۹ ص ۱۶۰ و ج ۲۰ ص ۱۸۰ و ج ۲۷ ص ۱۶۶ و ج ۳۰ ص ۱۲۶ و ج ۳۸ ص ۱۴۱ ، تفسیر القرطبی ج ۲۰ ص ۲۲۷ ، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۶۷ ، تفسیر الثعالبی ج ۵ ص ۳۱۶ ، تفسیر الآلوسی ج ۲۶ ص ۱۶۴ ، الطبقات الکبری لابن سعد ج ۸ ص ۲۶۲ ، أُسد الغابه ج ۴ ص ۳۶۶ ، تهذیب الکمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ ، تذکره الحفّاظ ج ۴ ص ۱۲۶۶ ، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۹ و ج ۳ ص ۳۹۳ و ج ۱۹ ص ۴۸۸ ، إمتاع الأسماع ج ۱۰ ص ۲۷۳، ۲۸۳ ، المناقب للخوارزمی ص ۳۵۳ ، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۷۳ ، السیره الحلبیه ج ۳ ص ۴۸۸ ، الأمالی للصدوق ص ۱۶۵ ، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۶ ، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۲۵ ، الأمالی للطوسی ص ۲۴ ، النوادر للراوندی ص ۱۱۹ ، کفایه الأثر ص ۶۵ ، شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۰ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۲۰ ، الإقبال بالأعمال ج ۳ ص ۱۶۴ ، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۱۱ ، بشاره المصطفی ص ۱۱۹ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۳۷ و ج ۳۰ ص ۳۴۷، ۳۵۳ و ج ۳۶ ص ۳۰۸ و ج ۳۷ ص ۶۷. ۱۵ . سوره کوثر: ۱. ۱۶ . «إنّ آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران وخدیجه یمشین أمام فاطمه کالحجاب

لهـا فی الجنّه»: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۰۵، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۷. ۱۷ . «عن ابن مسـكان، عن محمّد بن مسلم، عن البـاقر علیه السـلام، قـال: لفـاطمه علیه السـلام وقفه علی باب جهنّم، فإذا كان یوم القیامه كُتب بین عینی كلّ رجلٍ مؤمنٌ أو كافرٌ، فیؤمر بمحبٍّ قد كثرت ذنوبه إلی النار، فتقرأ بین عینیه محبّاً، فتقول: إلهی وسیّدی، سـمّیتنی فاطمه وفطمت بی من تولّانی وتولّی ذرّیتی من النـار، ووعـدک الحقّ أنت لا تخلف المیعاد. فیقول اللّه: صـدقتِ یا فاطمه، إنّی سـمّیتک فاطمه ووعـدی الحقّ وأنا لا أخلف المیعـاد، وإنّمـا أمرت بعبـدی هـذا علی النـار لتشـفعی فیه فأُشـفّعک فیه، فیتبیّن لملائكتی وأنبیائی ورسـلی أهل الموقف موقفکِ منّی ومكانتکِ عنـدی، فمن قرأت بین عینیه فخـذی بیده وأدخلیه الجنّه»: كشف الغمّه ج ۲ ص ۹۱، الجواهر السنیه ص ۲۴۷، بحـار الأنوار ج ۸ ص ۵۱ و ج ۴۳ ص ۱۴. ۱۸ . «السَّلامُ عَلَیکَ یـا أَبا عَبدِ اللّه ، السَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ رَسُولِ اللّه ، السَّلامُ عَلَیکَ یـا خِیَرَهَ اللّه ، وَابنَ خِیَرَتِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یَابنَ أَمیرِ المُؤمِنینَ وَابنَ سَیِّدِ الوَصِیّینَ، السَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ فاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِساءِ العالَمینَ: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع كامل الزیارات ص ۳۲۶، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمی ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۱۹ . «أُثنی علی اللّه تبارک وتعالی أحسن الثناء، وأحمده علی السرّاء والضرّاء، اللّهمّ إنّی أحمدک علی...»: تاریخ الطبری ج ۵ ص ۴۱۸، الكامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۵۹، الإرشاد ج ۲ ص ۹۱ . ۲۰ .

«أمّا بعد، فإنّى لا أعلم أصحابا أولى ولا خيرا من أصحابى، ولا أهل بيتٍ أبرّ ولا أوصل من أهل بيتى، فجزاكم اللّه عنّى جميعا خيرا»: إعلام الورى ج ۱ ص ۴۵۵، روضه الواعظين ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۹۲، وراجع البدايه والنهايه ج ۸ ص ۱۷۶ . ۲۱ . «فقال له إخوته وأبناؤه وأبناء عبد اللّه بن جعفر : ولِمَ نفعل ذلك؟ لنبقى بعدك؟! لا أرانا اللّه ذلك . وبدأهم العبّاس أخوه ثمّ تابعوه ...»: مثير الأحزان ص ۵۲ . ۲۲ . «... فررنا عنه رغبةً فى الحياه؟ معاذ اللّه، بل نحيا بحياتك، ونموت معك . فبكى وبكوا عليه، وجزاهم خيرا، ثمّ نزل صلوات اللّه عليه»: مقاتل الطالبيّين ص ۱۱۲ . ۲۳ . «ثمّ قام مسلم بن عوسجه الأسدى وقال : يا بن بنت رسول اللّه! نحن عليك هكذا، وننصرف وقد أحاط بك الأعداء؟! لا واللّه لايرانى اللّه أفعل ذلك أبدا حتّى أكسر فى صدورهم رمحى...»: الفتوح ج ۵ ص ۹۴، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى ج ۱ ص ۲۴۶. ۲۴ . «قال زهير بن القين : واللّه لوددتُ أنّى قُتِلت ثمّ نُشِرت ثمّ قُتِلت حتّى أقتل كذا ألف قتله ...»: الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۵۵۹، البدايه والنهايه ج ۸ ص ۱۷۶، الإرشاد ج ۲ ص ۹۱ . ۲۵ . «تكلّم جماعه أصحابه بكلامٍ يشبه بعضُه بعضا فى وجهٍ واحد، فقالوا : واللّه لا نفارقك، ولكنّ أنفسنا لك الفداء ...»: تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۴۱۸، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۵۵۹، البدايه والنهايه ج ۸ ص ۱۷۶ . ۲۶ . «فقال أهل بيته : لا أبقانا اللّه بعدك، لا واللّه

لا نفارقك حتّى يصيبنا ما أصابك، وقال ذلك أصحابه جميعا . فقال : أثابكم اللّه على ما تَنوون الجنّه»: سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۳۰۱ الرقم ۴۸؛ «إنّكم تُقتلون غدا كذلك، لا يفلت منكم رجل ...»: الخرائج والجرائح عن أبى حمزه الثمالى ج ۲ ص ۸۴۷ ح ۶۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۳ . ۲۷ . «قالوا : الحمد للّه الذى شرّفنا بالقتل معك ...»: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۸۴۷ ح ۶۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۳ . ۲۸ . «فقال له القاسم بن الحسن : وأنا فيمن يُقتل؟ فأشفق عليه فقال له : يا بنى، كيف الموت عندك؟ قال : يا عمّ، أحلى من العسل...»: موسوعه كلمات الإمام الحسين ص ۴۸۶. ۲۹ . «ارفعوا رؤوسكم وانظروا . فجعلوا ينظرون إلى مواضعهم ومنازلهم من الجنّه ...»: الخرائج والجرائح عن أبى حمزه الثمالى ج ۲ ص ۸۴۷ ح ۶۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۳ . ۳۰ . «هو يقول لهم : هذا منزلك يا فلان، وهذا قصرك يا فلان، وهذه درجتك يا فلان . فكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف بصدره ووجهه ليصل إلى منزله من الجنّه»: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۸۴۷ ح ۶۲، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۳ . ۳۱ . «السَّلامُ عَلَيكَ يا ثارَ اللّه ِ وَابنَ ثارِهِ وَالوِترَ المَوتُورَ، السَّلامُ عَلَيكَ عَلَى الأَرواحِ الَّتى حَلَّت بِفِنائِكَ، عَلَيْكُم مِنّى جَميعاً سَلامُ اللّه ِ أَبَداً ما بَقيتُ وَبَقِىَ اللَّيلُ وَالنهارُ. السَّلامُ عَلَيكَ يا أَبا عَبدِ اللّه ِ وَعَلَى الأَرواحِ الَّتى حَلَّت بِفِنائِكَ، عَلَيْكَ مِنّى سَلامُ اللّه ِ أَبَداً ما بَقيتُ وَبَقِىَ اللَّيلُ وَالنهارُ، وَلاجَعَلَهُ اللّه ُ آخِرَ

العَهدِ مِنّى لِزِيارَتِكَم، السَّلامُ عَلَى الحُسَـينِ وَعَلى عَلِىِّ بنِ الحُسَـينِ وَعَلى أَولادِ الحُسَينِ وَعَلى أَصحابِ الحُسَينِ»: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع كامـل الزيارات ص ۳۲۶، وسائل الشـيعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مسـتدرك الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمى ص ۴۸۲، بحـار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحاديث الشـيعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۳۲. «عن أبى حمزه الثُّمـالى، عن أبى عبد اللّه عليه السـلام، قال: إنّ اللّه وكّل بقبر الحسـين عليه السـلام أربعه آلاف ملك شُعثاً غُبراً، يبكونه من طلوع الفجر إلى زوال الشـمس، فـإذا زالت هبـط أربعه آلاـف ملك وصـعد أربعه آلاف ملك، فلم يزل يبكونه حتّى يطلع الفجر، ويشـهدون لمن زاره بالوفـاء، ويشيّعونه إلى أهله، ويعودونه إذا مرض، ويصـلّون عليه إذا مـات»: كامـل الزيارات : ۳۵۲ ؛ «عن الفُضَـيل بن يَسَـار، عن أحـدهما عليهماالسـلام، قـال: إنّ على قـبر الحسـين عليه السـلام أربعه آلاـف ملـك شُـعثٌ غُبرٌ، يبكونه إلى يوم القيـامه»: كـامل الزيارات : ۱۷۳ ؛ «عن حمّاد بن عيسـى، عن ربعى، قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السـلام بالمدينه: أين قبور الشهداء؟ فقال: أليس أفضل الشـهداء عندكم؟! والذى نفسـى بيده، إنّ حوله أربعه آلاف ملك شُعثٌ غُبرٌ يبكونه إلى يوم القيامه»: كامل الزيارات ص ۱۷۴، ۲۱۷؛ «عن حنان بن سدير فى حديثٍ عن أبى عبد اللّه عليه السـلام، قال بعد ذكر فضـيله زياره الإمام الحسين عليه السلام : زوروه ولاـ تجفوه، فـإنّه سـيّد الشـهداء وسـيّد شـباب أهـل الجنّه، وشبيه يحيى بن زكريـا، وعليهما بكت السـماء والأرض»: قرب الإسناد : ۹۹؛ «عن زراره، عن عبـد الخـالق بن عبـد ربّه، قـال: سـمعت أبا عبـد اللّه عليه السـلام يقول: لم يجعل له من قبل سـميّاً الحسين بن على،

لم يكن له من قبل سميّاً، ويحيى بن زكريا عليه السلام لم يكن له من قبل سميّاً، ولم تبك السماء إلاّ عليهما أربعين صباحاً . قال: قلت: مـا بكاؤا؟ قال: كانت تطلع حمراء وتغرب حمراء»: كامل الزيارات : ۱۸۲؛ «روى أبو بصـير عن أبى عبد اللّه عليه السلام أنّه قال: إنّ الحسـين عليه السـلام بكى لقتله السماء والأرض واحمرّتا، ولم تبكيا على أحدٍ قطّ، إلاّ على يحيى بن زكريا والحسين بن على عليهماالسلام»: كامل الزيارات : ۱۸۱، باب ۲۸ حديث رقم ۳ و ۴ ؛ «عن كُلَيب بن معاويه، عن أبى عبد اللّه عليه السـلام أنّه قال: كان قاتل يحيى بن زكريا ولد زِناً، وكان قاتل الحسـين عليه السـلام ولد زِناً، ولم تبكِ السـماء إلاّ عليهما»: كامل الزيارات : ۱۶۱. ۳۳ . «وأمّا قوله «فَتَلَقَّى ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، فإنّه حـدّثنى أبى عن ابن أبى عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبى عبد اللّه عليه السـلام، قال: إنّ آدم عليه السـلام بقى على الصـفا أربعين صباحاً ساجداً يبكى على الجنّه وعلى خروجه من الجنّه من جوار اللّه عزّ وجـلّ، فنزل عليه جبرئيـل عليه السـلام فقـال: يـا آدم، مالك تبكى؟ فقال: يا جبرئيل، ما لى لا أبكى وقـد أخرجنى اللّه من الجنّه من جـواره وأهبطنى إلى الـدنيا؟ فقـال: يـا آدم، تب إليه، قـال: وكيـف أتوب؟...»: مسـتدرك الوسائل ج ۹ ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۸ و ج ۹۶ ص ۳۵، جامع أحاديث الشـيعه ج ۱۰ ص ۴۲۷، تفسير القمّى ج ۱ ص ۴۴. ۳۴ . «فى تفسـير قوله تعالى: «فَتَلَقَّى ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَتٍ»، أنّه رأى ساق العرش وأسماء النبىّ والأئمّه عليهم السلام، فلقّنه جبرئيل: قل يا

حمیـد بحقّ محمّـد، یـا عالی بحقّ علیّ، یا فاطر بحقّ فاطمه، یا محسن بحقّ الحسن والحسـین ومنک الإحسان. فلمّا ذکر الحسـین سالت دموعه وانخشع قلبه، وقال: یا أخی جبرئیل، فی ذکر الخامس ینکسـر قلبی وتسـیل عبرتی؟ قال جبرئیل: ولدک هذا یُصاب بمصـیبه تصـغر عنـدها المصائب، فقال: یا أخی وما هی؟ قال: یقتل عطشاناً غریباً وحیداً فریداً لیس له ناصـر ولا معین، ولو تراه یا آدم وهو یقول: وا عطشـاه، وا قلّه ناصـراه، حتّی یحول العطش بینه وبین السـماء کالـدخان، فلم یجبه أحـد إلاّ بالسـیوف وشـرب الحتوف، فیُذبـح ذبح الشاه من قفاه، وینهب رحله أعداؤه، وتشـهر رؤوسـهم هو وأنصاره فی البلدان، ومعهم النسوان، کذلک سـبق فی علم الواحـد المنّان. فبکی آدم وجبرئیـل بکـاء الثکلی»: بحـار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۴۵. ۳۵. «عـن علی بـن إبراهیـم، عن أبیه ومحمّـد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد والحسـین بن محمّد، عن عبدویه بن عامر جمیعاً، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصـر، عن أبان بن عثمان، عن أبی بصـیر، أنّه سمع أبا جعفرٍ وأبا عبد اللّه علیهماالسلام یذکران أنّه لمّا کان یوم الترویه قال جبرئیل لإبراهیم علیهماالسـلام: تروّه من الماء، فسُـمّیت الترویه. ثمّ أتی منیً فأباته بها، ثمّ غدا به إلی عرفات، فضـرب خباه بنَمِرَه دون عرفه، فبنی مسـجداً بأحجارٍ بیض، وکان یُعرفُ أثرُ مسـجد إبراهیم حتّی أُدخل فی هـذا المسـجد الذی بنَمِرَه، حیث یصـلّی الإمام یوم عرفه، فصـلّی بها الظهر والعصـر، ثمّ عمد به إلی عرفات فقال: هذه عرفات فاعرف بها مناسـکک، واعترف بذنبک، فسُـمّی عرفات. ثمّ أفاض إلی المزدلفه، فسُمّیت المزدلفه؛ لأنّه ازدلف إلیها. ثمّ قام علی المشعر الحرام، فأمره اللّه أن یذبح ابنه، وقد رأی

فيه شمائله وخلائقه، وأنس ما كان إليه، فلمّا أصبح أفاض من المشعر إلى منىً، فقال لأمّه: زورى البيتَ أنتِ وأحتبس الغلامَ، فقال: يا بنى، هات الحمار والسكّين حتّى أُقرّب القربان. فقال أبان: فقلت لأبى بصير: ما أراد بالحمار والسكّين؟ قال: أراد أن يذبحه ثمّ يحمله فيجهّزه ويدفنه.

قال: فجاء الغلام بالحمار والسكّين، فقال: يا أبتِ أين القربان؟ قال: ربّك يعلم أين هو، يا بنى أنت واللّه هو، إنّ اللّه قد أمرنى بذبحك، فانظر ماذا ترى؟ قال: «يَأَبَتِ افعَل مَا تُؤمَرُ سَتَجِدُنِى إِن شَآءَ اللَّهُ مِنَ الصَّبِرِينَ». قال: فلمّا عزم على الذبح قال: يا أبتِ، خمّر وجهى وشدّ وثاقى، قال: يا بنى الوثاق مع الذبح! واللّه لا أجمعهما عليك اليوم...: الكافى ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۰ ص ۳۴۹، التفسير الصافى ج ۶ ص ۱۹۵، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع تاريخ اليعقوبى ج ۱ ص ۲۷. ۳۶. «عن الفضل قال: سمت الرضا عليه السلام يقول: لمّا أمر اللّه عزّ وجلّ إبراهيم عليه السلام أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذى أنزله عليه، تمنّى إبراهيم أن يكون قد ذبح ابنه إسماعيل بيده وأنّه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه؛ ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذى يذبح أعزّ ولده عليه بيده، فيستحقّ بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأوحى اللّه عزّ وجلّ إليه: يا إبراهيم، من أحبّ خلقى إليك؟ فقال: يا ربّ، ما خلقت خلقاً هو أحبّ إلىَّ من حبيبك محمّد، فأوحى اللّه إليه: أفهو أحبّ إليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحبّ إلىَّ من نفسى، قال: فوُلده أحبّ إليك أم وُلدك؟ قال: بل وُلده، قال: بذبح وُلده ظلماً على أيدى

أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح وُلدك بيدك فى طاعتى؟ قال: يا ربّ، بل ذبحه على أيدى أعدائه أوجع لقلبى. قال: يا إبراهيم فإنّ طائفةً تزعم أنّها من أُمّه محمّد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلماً وعدواناً كما يُذبح الكبش، ويستوجبون بذلك سخطى. فجزع إبراهيم لذلك وتوجّع قلبه وأقبل يبكى، فأوحى اللّه عزّ وجلّ: يا إبراهيم، قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله، وأوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، وذلك قول اللّه عزّ وجلّ «وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ »: الخصال ص ۵۹، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۱۸۷، الجواهر السنيه ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۲۶، التفسير الصافى ج ۴ ص ۲۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۳۰، قصص الأنبياء ص ۱۵۰. ۳۷ . «سأل إسحاق الأحمر الحجّه عليه السلام عن قول اللّه تعالى «كهيعص»، فقال: هذه الحروف من أنباء الغيب أطلع اللّه عليه عبده زكريا، ثمّ قصّها على محمّد صلى الله عليه و آله، وذلك أنّ زكريا سأل ربّه أن يعلّمه أسماء الخمسه، فأهبط عليه جبرئيل وعلّمه إيّاها، وكان زكريا إذا ذكر محمّداً وعليّاً وفاطمه والحسن والحسين سرى عنه همّه وانجلى كربه، وإذا ذكر الحسين غلبته العبره ووقعت عليه الزفره، فقال ذات يوم: إلهى إذا ذكرت أربعاً منهم تسلّيت بأسمائهم من همومى، وإذا ذكرت الحسين تدمع عينى وتثور زفرتى، فأنبأه اللّه فى قصّته فقال: «كهيعص»، فالكاف اسم كربلاء، والهاء هلاك العتره، والياء يزيد وهو ظالم للحسين، والعين عطشه، والصاد صبره. فلمّا سمع ذلك زكريا لم يفارق مسجده ثلاثه أيّام، ومنع الناس من الدخول عليه، وأقبل على البكاء والنحيب...»: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۲۳۷، معانى

الأخبار ص ۲۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۷۸. ۳۸ . «فلمّا رأى ذلك شمر بن ذى الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا فى ظهور الرجّاله، وأمر الرماه أن يرموه، فرشقوه بالسهام حتّى صار كالقنفذ»: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱، روضه الواعظين ص ۲۰۸، إعلام الورى ج ۱ ص ۴۶۸ وليس فيه من «استدعى» إلى «الرجّاله»؛ «فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشمها...»: مثير الأحزان ص ۷۳ . ۳۹ . «يا أَبا عَبدِ اللّه ِ، لَقَد عَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ وَجَلَّت وَعَظُمَتِ المُصيبَهُ بِكَ عَلَينا وَعَلى جَميعِ أَهلِ الإِسلامِ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصيبَتُكَ فِى السَّمواتِ عَلى جَميعِ أَهلِ السَّمواتِ»: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع كامل الزيارات ص ۳۲۶، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرك الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمى ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۴۰ . «لمّا رأى الحسين عليه السلام مصارع فتيانه وأحبّته، عزم على لقاء القوم بمهجته، ونادى : هل من ذابٍّ يذبّ عن حرم رسول اللّه؟...»: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۴۶ . ۴۱ . «قال هشام بن محمّد : لمّا رآهم الحسين عليه السلام مصرّين على قتله، أخذ المصحف ونشره وجعله على رأسه ...»: تذكره الخواصّ ص ۲۵۲. ۴۲ . «يا ويلكم! أتقتلونى على سنّهٍ بدّلتها؟... فقالوا له : إنّا نقتلك بغضاً لأبيك...»: ينابيع المودّه ج ۳ ص ۸۰ . ۴۳ . «فلمّا رأى ذلك شمر بن ذى الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا فى ظهور الرجّاله، وأمر الرماه أن يرموه، فرشقوه بالسهام حتّى صار كالقنفذ»: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱؛ روضه الواعظين؛ «فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشمها...»: مثير الأحزان

ص ۷۳ . ۴۴ . «فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال،... فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب، فوقع فی قلبه»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳ . ۴۵ . «فقال الحسين عليه السلام : بسم اللّه وباللّه وعلی ملّه رسول اللّه»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴؛ «فرماه ... وأبو أيّوب الغنوی بسهم مسموم فی حلقه، فقال عليه السلام : بسم اللّه ولا حول ولا قوّه إلّاباللّه، وهذا قتيلٌ فی رضی اللّه»: المناقب لابن شهر آشوب جً ۴ ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۵ . ۴۶ . «ثمّ ضعف من كثره انبعاث الدم بعد إخراج السهم من وراء ظهره، وهو ملقیً فی الأرض»: مثير الأحزان ص ۷۳ . ۴۷ . «فإذا امتلأت قال : اللّهمّ إنّ هذا فيک قليل»: الدرّ النظيم ص ۵۵۱ . ۴۸ . «فلمّا امتلأت دما رمی بها إلی السماء، فما رجع من ذلک قطره، وما عُرفت الحمره فی السماء حتّی رمی الحسين بدمه إلی السماء ...»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳ . ۴۹ . «وقال : هكذا واللّه أكون حتّی ألقی جدّی محمّدا وأنا مخضوب بدمی»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳ . ۵۰ . «وقد أصابته اثنتان وسبعون جراحه»: مثير الأحزان ص ۷۳ . ۵۱ . «وقال : صبراً علی قضائک يا ربّ، لا إله سواک، يا غياث المستغيثين...»: موسوعه كلمات الإمام الحسين ص ۶۱۵. ۵۲ . «أسرع فرسک شاردا، وإلی خيامک قاصدا، محمحما باكيا، فلمّا رأين النساء جوادک مخزيا، ونظرن سرجک

عليه ملويّا...»: المزار الكبير ص ۵۰۴ ح ۹، مصباح الزائر ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۲۲ ح ۸ . ۵۳ . «خرجت زينب من باب الفسطاط وهى تنادى : وا أخاه! وا سيّداه! وا أهل بيتاه! ليت السماء انطبقت على الأرض، وليت الجبال تدكدكت...»: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۴ . ۵۴ . «فقالت : يا عمر بن سعد! أيُقتل أبو عبد اللّه وأنت تنظر إليه؟...»: تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۴۵۲، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۵ . ۵۵ . «فنادت : ويحكم، أما فيكم مسلم؟ فلم يجبها أحد بشىء»: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۲، وراجع أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۰۹ . ۵۶ . «صبراً على قضائك يا ربّ...»: موسوعه كلمات الإمام الحسين ص ۶۱۵. ۵۷ . «وحُملت الرؤوس على أطراف الرماح، وكانت اثنين وسبعين رأسا، جاءت هوازن منها باثنين وعشرين رأسا ...»: الأخبار الطوال ص ۲۵۹ . ۵۸ . «لمّا قُتل الحسين بن علىّ عليهماالسلام، كسفت الشمس كسفه بدت الكواكب نصف النهار، حتّى ظننّا أنّها هى»: المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۸، تهذيب الكمال ج ۶ ص ۴۳۳ الرقم ۱۳۲۳، تاريخ مدينه دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۸، كفايه الطالب ص ۴۴۴، الصواعق المحرقه ص ۱۹۴، راجع تاريخ مدينه دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۶، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۱۳، كامل الزيارات ص ۱۸۲ ح ۲۴۹، مجمع البيان ج ۶ ص ۷۷۹ وج ۹ ص ۹۸، تأويل الآيات الظاهره ج ۱ ص ۳۰۲، التبيان فى تفسير القرآن ج ۹ ص ۲۳۳، الطرائف ص ۲۰۳ ح ۲۹۳، الصراط المستقيم ج ۳ ص ۱۲۴، تفسير القرطبى ج ۱۶ ص ۱۴۱، تذكره

الخواصّ ص ۲۷۴، شرح الأخبار ج ۳ ص ۵۴۴ ح ۱۱۱۵، التبصره ج ۲ ص ۱۶، إثبات الوصيّه ص ۱۷۸، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۵۸۰، سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۳۱۲ الرقم ۴۸؛ «وينادى فى السماء : قُتل واللّه الحسين بن على بن أبى طالب...»: ينابيع الموده ج ۳ ص ۸۴ . ۵۹ . اين قسمت را از ديگر خود به نام «هفت شهر عشق» بر گرفته ام. ۶۰ . «وصاحت زينب : يا محمّداه، صلّى عليك مليك السماء، هذا حسين بالعراء، مزمّل بالدماء ...»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى ج ۲ ص ۳۹؛ «بأبى المهموم حتّى قضى، بأبى العطشان حتّى مضى، بأبى من يقطُر شيبه بالدماء»: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۸، وراجع المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۳ . ۶۱ . «اللّهمّ تقبّل منّا هذا القربان»: حياه الإمام الحسين ج ۲ ص ۳۰۱. ۶۲ . «لقد مكث طويلاً من النهار، ولو شاء الناس أن يقتلوه لفعلوا، ولكنّهم كان يتّقى بعضهم ببعض ...»: تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۴۵۲، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۰۹، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۵۷۲، المنتظم ج ۵ ص ۳۴۰. ۶۳ . «ويقول عمر بن سعد : ويلكم! عجّلوا بقتله...»: ينابيع الموده ج ۳ ص ۸۲؛ «فقال عمر بن سعد لرجلٍ عن يمينه : انزل ويحك إلى الحسين فأرحه ..»: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۴، وراجع مروج الذهب ج ۳ ص ۷۱ . ۶۴ . «ألست تزعم أنّ أباك على حوض النبىّ يسقى من أحبّه؟ فاصبر حتّى تأخذ الماء من يده»: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى ج ۲ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۴۵ ص

۵۶ . ۶۵ . «ففتح عینیه فی وجهه، فقال له الحسین : یا ویلک! من أنت، فقد ارتقیت مرتقیً عظیماً؟ فقال له شمر : الذی رکبک هو الشمر بن ذی الجوشن...»: ینابیع الموده ج ۳ ص ۸۳. ۶۶ . «وینادی فی السماء : قُتل واللّه الحسین بن علی بن أبی طالب...»: ینابیع المودّه ج ۳ ص ۸۴ ؛ «لمّا قُتل الحسین بن علیّ علیهماالسلام، کسفت الشمس کسفه بدت الکواکب نصف النهار، حتّی ظننّا أنّها هی»: المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۸، تهذیب الکمال ج ۶ ص ۴۳۳ الرقم ۱۳۲۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۸، کفایه الطالب ص ۴۴۴، الصواعق المحرقه ص ۱۹۴، راجع تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۶، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۱۳، کامل الزیارات ص ۱۸۲ ح ۲۴۹، مجمع البیان ج ۶ ص ۷۷۹ وج ۹ ص ۹۸، تأویل الآیات الظاهره ج ۱ ص ۳۰۲، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۲۳۳، الطرائف ص ۲۰۳ ح ۲۹۳، الصراط المستقیم ج ۳ ص ۱۲۴، تفسیر القرطبی ج ۱۶ ص ۱۴۱، تذکره الخواصّ ص ۲۷۴، شرح الأخبار ج ۳ ص ۵۴۴ ح ۱۱۱۵، التبصره ج ۲ ص ۱۶، إثبات الوصیّه ص ۱۷۸، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۸۰، سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص ۳۱۲ الرقم ۴۸. ۶۷ . «یا خیل اللّه ارکبی وأبشری ... فرکب فی الناس، ثمّ زحف نحوهم بعد صلاه العصر، وحسین جالس أمام بیته محتبیا بسیفه، إذ خفق برأسه علی رکبتیه، وسمعت أُخته زینب الصیحه، فدنت من أخیها فقالت : یا أخی! أما تسمع الأصوات قد اقتربت؟ ...»: تاریخ الطبری ج ۵ ص

۴۱۶، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۹۱. ۶۸ . «ثمّ رمى عمر بن سعد إلى أصحاب الحسين عليه السلام، وقال : اشهدوا لى عند الأمير أنّى أوّل من رمى»: مثير الأحزان ص ۴۱. ۶۹ . «يا أهل الكوفه، لا ترتابوا فى قتل من مرق من الدين»: تاريخ الطبرى ج ۳ ص ۳۲۳، الإرشاد ج ۲ ص ۱۰۲. ۷۰ . «كان عمر بن سعد بن أبى وقاصّ قد ولاّه عُبيد اللّه بن زياد الرى، وعهد إليه عهده ...» : تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۳۸۹، تهذيب الكمال ج ۶ ص ۴۲۷ الرقم ۱۳۲۳، تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۵۹۲ الرقم ۱۵۷۷، مقاتل الطالبيّين ص ۱۱۲، الأمالى للشجرى ج ۱ ص ۱۹۲. ۷۱ . «سِر إلى الحسين، فإذا فرغنا ممّا بيننا وبينه سِرتَ إلى عملك، فاستعفاه ، فقال : نعم، على أن تردّ عهدنا...» : الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۵۵۵؛ «قد عفيتك فاردد إلينا عهدنا الذى كتبناه لك، واجلس فى منزلك نبعث غيرك» : الفتوح ج ۵ ص ۸۵، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى ج ۱ ص ۲۳۹، وراجع مطالب السؤول ص ۷۵، كشف الغمّه ج ۲ ص ۲۵۹ . ۷۲ . «قال عمر بن سعد : أمهلنى اليوم حتّى أنظر. قال : فانصرف عمر يستشير نُصَحاءه...» : تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۴۰۹، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۵ ص ۴۹، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۸۵، وراجع المنتظم ج ۵ ص ۳۳۶، تذكره الخواصّ ص ۲۴۷؛ «قال علىّ عليه السلام لعمر بن سعد : كيف أنت إذا قمتَ مقاما تُخيّر فيه بين الجنّه والنار، فتختار النار؟» : تهذيب الكمال ج ۲۱ ص ۳۵۹ الرقم ۲۴۳۹، الكامل فى

التاریخ ج ۲ ص ۶۸۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵ ص ۴۹، تذکره الخواصّ ص ۲۴۷، کنز العمّال ج ۱۳ ص ۶۷۴ ح ۳۷۷۲۳، مثیر الأحزان ص ۵۰، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۸۵. ۷۳ . «عمر بن سعد بن أبی وقّاص، مدنی ثقه، کان یروی عن أبیه أحادیث...» : معرفه الثقات ج ۲ ص ۱۶۶؛ «عمر بن سعد بن أبی وقّاص، مالک بن أهیب بن عبد مناف القرشی» : الأعلام للزرکلی ج ۳ ص ۸۷؛ «أمّا نسب الإمام الحسین : حسین بن علی بن أبی طالب بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف، ولا یخفی علیک أنّ جدّهم واحد وهو عبد مناف». ۷۴ . «فأقبل ابن زیاد فی وجوه البصره حتّی قدم الکوفه متلثّماً، فما مرّ علی مجلسٍ من مجالسهم فیسلّم، إلاّ قالوا: وعلیک السلام یا بن رسول اللّه، وهم یظنّون أنّه الحسین...»: الإرشاد ج ۲ ص ۴۴. ۷۵ . «جعلوا یقبّلون یده ورجله، فقال عُبید اللّه: لشدّ ما فسد هؤلاء»: الطبقات الکبری لابن سعد ترجمه الإمام الحسین علیه السلام ص ۶۵. ۷۶ . «فلا یمرّ بمجلسٍ فیسلّم علیهم، إلاّ قالوا: وعلیک السلام یابن رسول اللّه، یظنّونه الحسین، فنزل القصر...»: سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص ۳۰۶، الإصابه لابن حجر ج ۲ ص ۷۰. ۷۷ . «فسمعها إنسان خلفه، فنکص إلی القوم الذین اتّبعوه من أهل الکوفه علی أنّه الحسین، فقال: أیّ قوم ابن مرجانه، والذی لا إله إلاّ غیره...»: تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۸، الإرشاد ج ۲ ص ۴۴. ۷۸ . «بسم اللّه الرحمن الرحیم، أمّا بعد، فقد بلغنی کتابک، وفهمت ما ذکرتَ، فاعرِض علی الحسین أن یبایع لیزید بن معاویه...»: تاریخ

الطبرى ج ۵ ص ۴۱۱؛ «أمّا بعد، فإنّى لم أبعثك إلى الحسين لتطاوله الأيّام، ولا لتمنّيه السلامه والبقاء، ولا لتكون شفيعه إلىَّ ...»: الأخبار الطوال ص ۲۵۵، المنتظم ج ۵ ص ۳۳۶؛ «إن أبوا فازحف إليهم حتّى تقتلهم وتمثّل بهم؛ فإنّهم لذلك مستحقّون، فإن قُتل حسين فأوطئ الخيل صدره وظهره ...»: تاريخ الطبرى ج ۵ ص ۴۱۴، أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۹۱ . ۷۹ . «كان يزيد عليه ساخطاً، وكان قد همّ بعزله، وكان على البصره»: تهذيب الكمال للمزّى ج ۶ ص ۴۲۳، سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۳۰۶. ۸۰ . «فقال له سِرجون: أرأيت لو نُشر لك معاويه كنت تأخذ برأيه؟ قال نعم، فأخرج عهد عُبيد اللّه على الكوفه ، فقال : هذا رأى معاويه ، ومات وقد عهد بهذا الكتاب . فأخذ برأيه وجمع الكوفه والبصره لعبيد اللّه...»: الكامل فى التاريخ ج ۴ ص ۲۳، الإرشاد ج ۲ ص ۴۲، تاريخ الطبرى ج ۴ ص ۲۶۵؛ «وكان سِرجون أشار على يزيد بتقديم عبد اللّه، وهو إذّاك عنه ساخط...»: درر السمط فى خبر السبط ص ۹۷؛ «فقال: يا سِرجون، ما الذى عندك فى أهل الكوفه، فقد قدم مسلم بن عقيل وقد بايعه الترابيه للحسين بن على رضى اللّه عنهما ؟ فقال له سِرجون: أتقبل منّى ما أشير به عليك؟...»: كتاب الفتوح ج ۵ ص ۳۶. ۸۱ . «أمّا بعد، فإنّ شيعتى من أهل الكوفه كتبوا إلىَّ فخبّرونى أنّ مسلم بن عقيل يجمع الجموع ويشقّ عصا المسلمين، وقد اجتمع عليه خلق كثير من شيعه أبى تراب، فإذا وصل إليك كتابى هذا فسر حين تقرأه حتّى تقدم الكوفه... فالعجل العجل العجل»: كتاب الفتوح

ج ۵ ص ۳۶؛ «فسر حین تقرأ کتابی هـذا حتّی تأتی أهل الکوفه فتطلب ابن عقیل...»: تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۵. ۸۲. «ثمّ دفع الکتاب إلی مسلم بن عمرو الباهلی، ثمّ أمره أن یجدّ السیر إلی عبد اللّه بن زیاد»: کتاب الفتوح ج ۵ ص ۳۷. ۸۳. «کتب یزید بن معاویه إلی الولید بن عتبه وکان أمیرا بالمدینه یأمره بأخذ البیعه له علی أهلها، وخاصّه علی الحسین بن علیّ علیهماالسلام، ویقول له : إن أبی علیک فاضرب عنقه وابعث إلیَّ برأسه» : مثیر الأحزان ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۲۴؛ «إذا أتاک کتابی هذا، فأحضر الحسین بن علیّ وعبد اللّه بن الزبیر، فخذهما بالبیعه لی، فإن امتنعا فاضرب أعناقهما، وابعث لی برؤوسهما ...» : تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۲۴۱ . ۸۴. «لمّا حُمل رأس الحسین بن علی علیه السلام إلی الشام، أمر یزید لعنه اللّه فوُضع ونُصبت علیه مائده، فأقبل هو لعنه اللّه وأصحابه یأکلون ویشربون الفقاع...»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۱۹، وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۳۶۳. ۸۵. «إنّه لمّا دخل علیّ بن الحسین علیهماالسلام وحرمه علی یزید، وجیء برأس الحسین علیه السلام ووُضع بین یدیه فی طست، فجعل یضرب ثنایاه بمخصره کانت فی یده، وهو یقول : لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل...»: الاحتجاج ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۱۷۳، مثیر الأحزان ص ۱۰۱، المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۴، المسترشد ص ۵۱۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۸۰، بحار الأنوار ج ۴۵

ص ۱۵۷ ح ۵ . ۸۶ . «کان أوّل عمل عمله معاویه بعد أن استولی علی الحکم، أن کتب یلعنوا علیّاً علی المنابر»: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۶۴، الغدیر ج ۳ ص ۲۰۰ و ج ۶ ص ۳۳۷ و ج ۱۰ ص ۲۵۷، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۰۱، فتح الباری ج ۷ ص ۶۰. ۸۷ . «وکانت الأحزاب عشره آلاف، وهم ثلاثاً، عساکر وملاک، أمرها لأبی سفیان، أی المدبّر لأمرها والقائم بشأنها»: السیره الحلبیه ج ۲ ص ۶۱۳، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۶۲. ۸۸ . «عَقَبه هَرشَی إلی ذات الأصافر میلان، ثمّ إلی الجُحفَه، ولیس بین الطریقین إلّا میلین»: معجم ما استعجم ج ۳ ص ۹۵۴. ۸۹ . «قعدوا له فی العقبه وهی عقبه أَرشَی هَرشَی بین الجُحفَه والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه...»: تفسیر القمّی ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۳۲؛ «اتّفقوا علی أن یَنفِروا بالنبیّ ناقتَهُ علی عقبه هَرشَی، وقد کانوا عملوا مثل ذلک فی غزوه تبوک»: بحار الأنوار ح ۲۸ ص ۹۷. ۹۰ . «والرأی أن نقتل محمّداً قبل أن یدخل المدینه... فقعد سبعه عن یمین العقبه...»: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۹. ۹۱ . «فَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً أَسَّسَت أَساسَ الظُّلم وَالجَورِ عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ، وَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً دَفَعَتکُم عَن مَقامِکُم وَأَزالَتکُم عَن مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللّه ُ فیها، وَلَعَنَ اللّه ُ أُمَّهً قَتَلَتکُم، وَلَعَنَ اللّه ُ المُمَهِّدینَ لَهُم بِالتَّمکینِ مِن قِتالِکُم، بَرِئتُ إلَی اللّه ِ وَإلَیکُم مِنهُم وَمِن أَشیاعِهِم وَأَتباعِهِم وَأَولِیائِهِم. یا أَبا عَبدِ اللّه ِ، إنّی سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم، وَحَربٌ لِمَن حارَبَکُم إلی یَومِ القِیامَهِ.

وَلَعَنَ اللّه ُ آلَ زِیادٍ وَآلَ مَروانَ، وَلَعَنَ اللّه ُ بَنی أُمَیَّهَ قاطِبَهً، وَلَعَنَ اللّه ُ ابنَ مَرجانَهَ،

وَلَعَنَ اللّه ُعُمَرَ بنَ سَعدٍ، وَلَعَنَ اللّه ُشِمراً، وَلَعَنَ اللّه ُأَمَّةً أَسرَجَت وَأَلجَمَت وَتَنَقَّبَت لِقِتالِکَ.

یـا أَبا عَبـدِاللّه ِ، إنّی أَتَقَرَّبُ إلی اللّه ِ وَإلی رَسُولِهِ وَإلی أمیرِ المُؤمِنینَ وَإلی فاطِمَةَ وَإلَی الحَسَنِ وَإلَیکَ بِمُوالاتِکَ، وَبِالبَراءَةِ مِمَّن قاتَلَکَ وَنَصَبَ لَکَ الحربَ، وَبِالبَراءَةِ مِمَّن أَسَّسَ أَساسَ الظُّلم وَالجَورِ عَلَیکُم، وَأَبرَأُ إلَی اللّهِ وَإلی رَسُولِهِ مِمَّن أَسَّسَ أَساسَ ذلِکَ وَبَنی عَلَیهِ بُنیانَهُ، وَجَری فی ظُلمِهِ وَجَورِهِ عَلَیکُم وَعلی أَشیاعِکُم، بَرِئتُ إلَی اللّه ِ وَإلَیکُم مِنهُم، وَأَتَقَرَّبُ إلَی اللّه ِ ثُمَّ إلَیکُم بِمُوالاتِکُم وَمُوالاةِ وَلِیِّکُم، وَبِالبَراءَةِ مِن أَعدائِکُم وَالنّاصِبینَ لَکُمُ الحَربَ، وَبِالبَراءَةِ مِن أَشیاعِهِم وَأَتباعِهِم. إنّی سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم، وَحَربٌ لِمَن حارَبَکُم، وَوَلِیٌّ لِمَن والاکُم، وَعَدُوٌّ لِمَن عاداکُم»: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع کامل الزیارات ص ۳۲۶، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للکفعمی ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۹۲ . «وشأن أُمیه بن عبد الشمس شأن العوامّ، فإنّه لم یکن من صلب عبد الشمس بن عبد مناف، وإنّما هو عبدٌ من الروم، فاستخلفه عبد الشمس فنُسب إلیه کما نسب العوامّ إلی خویلد، فبنو أُمیه جمیعهم لیسوا من صلب قریش، وإنّما هم ملحقون بهم، وتصدیق ذلک جواب أمیر المؤنین علیه السلام لمعاویه لمّا کتب إلیه: إنّما نحن وأنتم بنو عبد مناف، فکتب فی جوابه علیه السلام: لیس المهاجر کالطلیق، ولیس الصریح کاللصیق. وهذا شهاده من أمیر المؤنین علی علیه السلام علی بنی أُمیه أنّهم لصایق، ولیسوا بصحیح النسب إلی عبد مناف، ولم یستطع معاویه إنکار ذلک»: إلزام النواصب ص ۱۸۳، وراجع مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۶۲، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۱۰۵، الغدیر ج ۳

ص ۲۵۴ و ج ۱۰ ص ۱۵۱، شرح نهج البلاغه لابن الحدید ج ۱۵ ص ۱۱۷. ۹۳ . نسب پیامبر این چنین است: «محمّد پسر عبداللّه پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف». همچنین مردم نسب ابوسفیان این چنین می شناسند: «ابوسفیان پسر حرب پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد مناف»، مردم خیال می کنند که اصل ونسب پیامبر وابوسفیان، به «عبدمناف» می رسد. ۹۴ . «وكان معاويه عامله [عامل عمر] على الشام»: فتوح الشام ج ۱ ص ۹۲، فتوح البلدان ج ۱ ص ۲۳۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۵۴. ۹۵ . «أنشدكم باللّه، هل تعلمون أنّ أبا سفيان دخل على عثمان حين بويع فى مسجد رسول اللّه صلى الله عليه و آله، فقال: يا بن أخى، هل علينا من عين؟ فقال: لا، فقال أبو سفيان: تداولوا الخلافه يا فتيان بنى أُميه، فوالذى نفس أبى سفيان بيده، ما من جنّةٍ ولا نار»: الاحتجاج ج ۱ ص ۴۰۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۷۸. ۹۶ . «لمّا بويع أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب، بلغه أنّ معاويه قد توقّف عن إظهار البيعه له، وقال: إن أقرّنى على الشام وأعمالى التى ولّانيها عثمان بايعته...»: الأمالى للطوسى ص ۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۶۸، بشاره المصطفى ص ۴۰۳، بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۳۸۴. ۹۷ . منظور از سعد، «سعد بن ابى الوقاص» مى باشد. منظور از ابن عوف، «عبد الرحمن بن عوف» است. ۹۸ . «وصيّر عمر الأمر شورى بين ستّه نفر من أصحاب رسول اللّه: علىّ بن أبى طالب، وعثمان بن عفّان، وعبد الرحمن بن عوف، والزبير بن العوّام، وطلحه بن عُبيد اللّه، وسعد بن أبى وقّاص. وقال: أخرجت سعيد

بـن زيـد لقرابته منّى. فقيـل له فى ابنه عبـد اللّه بن عمر، قـال: حسب آل الخطّـاب عبـد اللّه بن عمر. قـال: حسب آل الخطّـاب ما تحمّلوا منها! إنّ عبد اللّه لم يحسن يطلّق امرأته! وأمر صـهيباً أن يصـلّى بالناس حتّى يتراضوا من السـتّه بواحد. واستعمل أبا طلحه زيـد بن سـهل الأنصـارى، وقـال: إن رضـى أربعه وخالف اثنان، فاضـرب عنق الاثنين، وإن رضـى ثلاثه وخالف ثلاثه، فاضـرب أعنـاق الثلاثه الـذين ليس فيهم عبـد الرحمن، وإن جـازت الثلاثه أيّام ولم يتراضوا بأحـد، فاضـرب أعنـاقهم جميعـاً...»: تاريخ اليعقوبى ج ۲ ص ۱۶۰، وراجع شـرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۸۸، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۰۰، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۴۵. ۹۹ . «فقال أبو بكر: اجمعوا لى الناس أُخبركم من اخترتُ لكم. فخرجوا فجمعوا الناس إلى المسجد، فأمر من يحمله إليهم حتّى وضعه على المنبر، فقـام فيهم باختيار عمر لهم...»: تاريخ مـدينه دمشق ج ۴۴ ص ۲۴۸، تاريخ المدينه لابن شبّه ج ۲ ص ۶۶۶. ۱۰۰ . بصائر الدرجات ص ۹۷ ، قرب الإسناد ص ۵۷ ، الكافى ج ۱ ص ۲۹۴ ، التوحيد ص ۲۱۲ ، الخصال ص ۲۱۱ ، كمال الدين ص ۲۷۶ ، معـانى الأخبار ص ۶۵ ، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹ ، تحـف العقول ص ۴۵۹ ، تهـذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴ ، كتـاب الغيبه للنعمـانى ص ۷۵ ، الإرشـاد ج ۱ ص ۳۵۱ ، كنز الفوائـد ص ۲۳۲ ، الإقبـال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶ ، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵ ، سنن الترمذى ج ۵

ص ۲۹۷ ، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰ ، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷ ، تحفه الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷ ، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷ ، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲ ، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹ ، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲ ، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴ ، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷ و ج ۱۱ ص ۳۳۲ ، ۶۰۸ ، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ ، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰ ، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹. ۱۰۱ . «وأنتم یا معشر الأنصار ، من لا ینکر فضلکم فی الدین ، ولا سابقتهم العظیمه فی الإسلام ، رضیکم اللّه أنصارا لدینه ورسوله ، وجعل إلیکم هجرته ، وفیکم جلّه أزواجه وأصحابه ، فلیس بعد المهاجرین الأوّلین عندنا أحد بمنزلتکم ، فنحن الأُمراء وأنتم الوزراء ...»: تاریخ الطبری ج ۳ ص ۲۱۸ ، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۲، ۱۳ عن أبی عمره الأنصاری ، الإمامه والسیاسه ج ۱ ص ۲۱ نحوه ؛ «ثمّ تکلّم أبو بکر فتکلّم أبلغ الناس ، فقال فی کلامه : نحن الأُمراء وأنتم الوزراء ...»: صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۴۱ ح ۳۴۶۷ ، الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۶۹ ؛ «نحن أولیاء النبیّ وعشیرته وأحقّ الناس بأمره، ولا نُنازع فی ذلک، وأنتم لکم حقّ السابقه والنصره، فنحن الأُمراء وأنتم الوزراء...»: تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۶۴ ؛ «ما ذکرتم من خیر فأنتم له أهل، ولن نعرف هذا الأمر إلّا لهذا الحیّ من قریش، هم أوساط العرب نسباً وداراً...»: عمده

القاری ج ۲۴ ص ۸ ، کنز العمّال ج ۵ ص ۶۴۶. ۱۰۲ . «علیّ أخی فی الدنیا والآخره»: الجامع الصغیر ج ۲ ص ۱۷۶ ، کنز العمّال ج ۱۱ ص ۶۰۷ ، سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۲۹۷ ، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۲۴۲ و ج ۲ ص ۷۷ ، ۹۶، ۲۸۹ ، الأمالی للطوسی ص ۱۳۷ ، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۴۰۰ ؛ «یا علیّ، أنت أخی فی الدنیا والآخره»: المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۴ ، تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۲۶۳ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۳۶۶ ، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۵۳ ، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۱۷۹ ، الخصال ص ۴۲۹ ، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۶۴ ، کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۹۹. ۱۰۳ . «فقلت والجمع یسمعون: ألا أکبرنا سنّاً وأکثرنا لیناً»: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱ . ۱۰۴ . «فهلمّوا إلی عمر فبایعوه ، فقالوا: لا ، فقال عمر: فلِمَ ؟ فقالوا: نخاف الإثره...»: کنز العمّال ج ۵ ص ۶۵۲ ؛ «فقال أبو بکر : هذا عمر وهذا أبو عُبیده ، فأیّهما شئتم فبایعوا ...»: تاریخ الطبری ج ۳ ص ۲۱۸ ، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۲، ۱۳ ، الإمامه والسیاسه ج ۱ ص ۲۱. ۱۰۵ . «فمن ذا ینبغی له أن یتقدّمک أو یتولّی هذا الأمر علیک ؟ ابسط یدک نبایعک» : تاریخ الطبری ج ۳ ص ۲۱۸ ، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۳۱۲ . ۱۰۶ . «فکثر اللغط وارتفعت الأصوات ، حتّی فرقتُ من الاختلاف ، فقلت : ابسط یدک

يـا أبا بكر ، فبسط يـده فبايعته وبايعه المهاجرون ثمّ بايعته الأنصار ...»: صـحيح البخارى ج ۶ ص ۲۵۰۵ ، مسـند أحمد ج ۱ ص ۱۲۳ ، صـحيح ابن حبّان ج ۲ ص ۱۴۸، ۱۵۵ ، تاريـخ الطبرى ج ۳ ص ۲۰۵ ، السـيره النبويّه لابـن هشام ج ۴ ص ۳۰۸ ، تاريخ مدينه دمشق ج ۳۰ ص ۲۸۱، ۲۸۴ ، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۱۱ ، شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۳ ، أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۵ ، السيره النبويّه لابن كثير ج ۴ ص ۴۸۷ . ۱۰۷ . «فقال عمر لأبى بكر: ما يمنعك أن تبعث إليه فيبايع، فإنّه لم يبق أحـد وقد بايع غيره...»: كتاب سليم بن قيس ص ۱۴۹ ، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۸ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۸ ، غايه المرام ج ۵ ص ۳۱۷. ۱۰۸ . «اخرج يا علىّ إلى ما أجمع عليه المسـلمون، وإلاّ قتلناك!»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲ ، الهدايه الكبرى ص ۴۰۶ ، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸ ؛ «إن لم تخرج يـا بن أبى طـالب وتـدخل مع الناس لأحرقنّ البيت بمن فيه!»: الهجوم على بيت فاطمه ص ۱۱۵ ؛ «واللّه لتخرجنّ إلى البيعه ولتبـايعنّ خليفه رسول اللّه، وإلاّـ أضـرمت عليك النار!...»: كتاب سـليم بن قيس ص ۱۵۰ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹. ۱۰۹ . فجاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقّته فاطمه على الباب ، فقالت فاطمه : يابن الخطّاب ! أ تراك محرّقا علىّ بابى ؟ ! قال : نعم ! وذلك أقوى فيما جاء به أبوك: أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸

، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ . ۱۱۰ . قال سلمان: فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله يبكون ، ما فيهم إلّا باكٍ، غير عُمَر وخالد بن الوليد والمغيره بن شعبه، وعمر يقول: إنّا لسنا من النساء ومن رأيهنّ فی شیء: کتاب سليم بن قيس ص ۱۵۲ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۷۰ ، غایه المرام ج ۵ ص ۳۱۷. ۱۱۱ . یا عمر، أما تتّقی اللّه عزّ وجلّ ؟ تدخل بیتی وتهجم علی داری ...: کتاب سلیم بن قیس ص ۳۸۶ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۹ . ۱۱۲ . فقال : واللّه لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعه ...: تاریخ الطبری ج ۳ ص ۲۰۲ ، شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۶ ؛ والّذی نفس عُمَر بیده ، لتخرجنّ أو لاحرقنّها علی مَن فیها ، فقیل له : یا أبا حفص ، إنّ فیها فاطمه ! فقال : وإن ! !: الإمامه والسیاسه ج ۱ ص۳۰، وراجع الاحتجاج ج ۱ ص ۲۰۷. ۱۱۳ . «وقلت لخالد بن الولید: أنت ورجالک هلمّوا فی جمع الحطب...»: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۹۳ ، بیت الأحزان ص ۱۲۰. ۱۱۴ . «کنت ممّن حمل الحطب مع عمر إلی باب فاطمه حین امتنع علیّ وأصحابه عن البیعه»: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۳۹. ۱۱۵ . «فجاء عمر ومعه قبس ، فتلقّته فاطمه علی الباب ، فقالت فاطمه : یا بن الخطّاب ! أتراک محرّقا علیَّ بابی ؟ قال : نعم !» : أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ . ۱۱۶ . «فقال عمر بن الخطّاب: اضرموا علیهم

البيت ناراً...»: الأمالى للمفيد ص ۴۹ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱ ؛ «وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان فى الدار غير علىّ والحسن والحسين»: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷. ۱۱۷ . «والـذى نفس عمر بيده، تخرجنّ أو لأحرقنّها على من فيها، فقيل له: يـا أبا حفص ، إنّ فيها فاطمه ! قال: وإن !» : الغـدير ج ۵ ص ۳۷۲ ، الإمامه والسياسه ج ۱ ص ۱۹. ۱۱۸ . «لمّـا ولّى أبو بكر ولّى عمر القضاء، وولّى أبو عُبيـده المال»: كنز العمّال ج ۵ ص ۶۴۰ ، وراجع فتح البارى ج ۱۲ ص ۱۰۸ ، الدرايه فى تخريج احاديث الهدايه ج ۲ ص ۱۶۶ ، فيض القدير ج ۲ ص ۱۲۶. ۱۱۹ . «فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمّ دخلوا فأخرجوا عليّاً عليه السلام ملبياً...»: تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷ . ۱۲۰ . «وهى تجهز بالبكاء، تقول: يا أبتاه يا رسول اللّه ! ابنتـك فـاطمه تُضـرب؟...»: الهـدايه الكبرى ص ۴۰۷ ؛ «وقـالت: يـا أبتـاه يـا رسول اللّه! هكـذا كان يُفعل بحبيبتك وابنتك؟...»: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴ . ۱۲۱ . «فإنّ هؤلاء خيّرونى أن يأخذوا ما ليس لهم ، أو أُقاتلهم وأُفرّق أمر المسلمين»: الشافى فى الإمامه ج ۳ ص ۲۴۳ ، الصـراط المستقيم ج ۳ ص ۱۱۱ بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۹۲ ؛ «وأيم اللّه، فلولا ـ مخافه الفرقه بين المسلمين أن يعودوا إلى الكفر، لكنّا غيّرنا ذلك ما استطعنا» : الأمالى للمفيد ص ۱۵۵ ح ۶ ؛ «إنّ هؤلاء خيّرونى أن يظلمونى حقّى وأُبايعهم ، أو ارتدّت

الناس حتّى بلغت الردّه أَحدا ! فاخترت أن أَظلَم حقّى وإن فعلوا ما فعلوا»: الشافى فى الإمامه ج ٣ ص ٢٤٣ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٩٢ ؛ «فسمعت وأطعت مخافه أن يرجع الناس كفّارا ...»: الطرائف ص ٤١١ ، المناقب للخوارزمى ص ٣١٣ ، فرائد السمطين ج ١ ص ٣٢٠؛ «وتخوّفا عليهم أن يرتدّوا عن الإسلام فيعبدوا الأوثان ولا يشهدوا أن لا إله إلاّ اللّه ، وأنّ محمّدا رسول اللّه صلى الله عليه و آله ...»: الكافى ج ٨ ص ٢٩٥ ، علل الشرائع ص ١٤٩ ، الأمالى للطوسى ص ٢٣٠. ١٢٢ . «فتناول بعضهم سيوفهم فكاثروه وضبطوه، فألقوا فى عنقه حبلاً»: كتاب سليم بن قيس ص ١٥١ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠ ؛ «فسبقوه إليه، فتناول بعض سيوفهم، فكثروا عليه فضبطوه، وألقوا فى عنقه حبلاً ـ أسود...»: الاحتجاج ص ١٠٩ ؛ «ملبّباً بثوبه يجرّونه إلى المسجد...»: بيت الأحزان ص ١١٧ . ١٢٣ . «وحالت فاطمه عليهاالسلام بين زوجها وبينهم عند باب البيت، فضربها قُنفذ بالسوط على عضدها، فبقى أثره من ذلك مثل الدملوج من ضرب قنفذ...»: الاحتجاج ص ١٠٩ ، وراجع بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٨٣. ١٢٤ . «فأرسل إليه الثالثه رجلاً يقال له قُنفذ، فقامت فاطمه بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله تحول بينه وبين علىّ، فضربها»: تفسير العيّاشى ج ٢ ص ٣٠٧ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١ ؛ «وكان سبب وفاتها أنّ قنفذاً مولى عمر لكزها بنعل السيف بأمره»: دلائل الإمامه ص ١٣٤ ، ذخائر العقبى ص ١٦٠ ، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٧٠. ١٢٥ . «وضرب عمر لها بسوط أبى بكر على عضدها حتّى صار كالدملج الأسود، وأنينها من ذلك...»:

الهدایه الکبری ص ۴۰ ، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۹ ؛ «هل تدری لِمَ کفّ عن قُنفذ ولم یغرمه شیئاً ؟... لأنّه هو الذی ضرب فاطمه بالسوط حین جاءت لتحول بینه وبینهم...»: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۳۰۲ ؛ «فرفع عمر السیف وهو فی غمده فوَجأ به جنبها المبارک، ورفع السوط فضرب به ضرعها، فصاحت: یا أبتاه...»: تفسیر الآلوسی ج ۳ ص ۱۲۴. ۱۲۶ . «قال الذهبی فی ترجمه ابن أبی دارام: وقال محمّد بن حمّاد الحافظ: کان مستقیم الأمر عامّه دهره ، ثمّ فی آخر أیّامه کان أکثر ما یقرأ علیه المثالب ، حضرته ورجل یقرأ علیه أنّ عمر رفس فاطمه حتّی أسقطت محسناً»: سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۷۸ ، وراجع میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۳۹ ، لسان المیزان ج ۱ ص ۳۶۸ ؛ «إنّ عمر ضرب بطن فاطمه علیهاالسلام یوم البیعه حتّی ألقت الجنین من بطنها...»: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷ ؛ «وتطرح ما فی بطنها من الضرب وتموت من ذلک الضرب...»: کامل الزیارات ص ۵۴۸ ؛ «خلّد فی نارک مَن ضرب جنبها حتّی ألقت ولدها...»: الأمالی للصدوق ص ۱۷۶ ، المحتضر ص ۱۹۷ . ۱۲۷ . «عن عائشه قالت: ما رأیت أحداً کان أشبه کلاماً وحدیثاً من فاطمه برسول اللّه صلی الله علیه و آله، وکانت إذا دخلت علیه رحّب بها، وقام إلیها فأخذ بیدها فقبّلها وأجلسها فی مجلسه»: الأمالی للطوسی ص ۴۴۰ ، کشف الغمّه ج ۲ ص ۸۰ ، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۵۵ ، ذخائر العقبی للطبری ص ۴۰ ، بشاره المصطفی ص ۳۸۹ ، الغدیر ج ۳ ص ۱۸ ، سنن أبی داود ج ۲ ص

۵۲۲ ، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۶۱ ، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۵۴ ، ۱۶۰ و ج ۴ ص ۲۷۲ وقال: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرّجاه» ، السنن الکبری للبیهقی ج ۸ ص ۱۰۱ ، فتح الباری ج ۸ ص ۱۰۳ ، عون المعبود ج ۱۴ ص ۸۶ ، السنن الکبری للنسائی ج ۵ ص ۹۶، ۳۹۱ ، صحیح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۴۰۳ ، المعجم الأوسط ج ۴ ص ۲۴۲ ، الاستیعاب ج ۴ ص ۱۸۹۶ ، نظم درر السمطین ص ۱۸۰ ، نصب الرایه ج ۶ ص ۱۵۶ ، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۲۷ ، تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۴۶ . ۱۲۸ . این قسمت را از دیگر خود به نام «فریاد مهتاب» برگرفته ام. ۱۲۹ . «فبلغ اللّه بکم أشرف محلّ المکرمین، وأعلی منازل المقرّبین، وأرفع درجات المرسلین، حیث لا یلحقه لاحق، ولا یفوقه فائق، ولا یسبقه سابق، ولا یطمع فی إدراکه طامع، حتّی لا یبقی ملکٌ مقرّب، ولا نبیٌّ مرسل، ولا صدّیقٌ ولا شهید، ولا عالمٌ ولا جاهل، ولا دنیٌّ ولا فاضل، ولا مؤمنٌ صالحٌ ولا فاجرٌ طالح، ولا جبّارٌ عنید، ولا شیطانٌ مرید، ولا خلقٌ فیما بین ذلک شهید، إلّا عرّفهم جلاله أمرکم، وعظم خطرکم، وکبر شأنکم، وتمام نورکم، وصدق مقاعدکم، وثبات مقامکم، وشرف محلّکم ومنزلتکم عنده، وکرامتکم علیه، وخاصّتکم لدیه، وقرب منزلتکم منه»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹

ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۱۳۰ . «أسكن اللّه عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّه، قال لهما: «كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»، يعنى شجره الحنطه «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، فنظر إلى منزله محمّد وعليّ وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه من بعدهم، فوجداها أشرف منازل أهل الجنّه، فقالا: يا ربنا لمن هذه المنزله؟ فقال اللّه جل جلاله: ارفعا رؤسكما إلى ساق عرشى، فرفعا رؤسهما فوجدا اسم محمّد وعلى وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه بعدهم صلوات اللّه عليهم مكتوبه على ساق العرش بنور من نور الجبار جل جلاله...»: معانى الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غايه المرام ج ۴ ص ۱۸۸. ۱۳۱ . «حدّثنى جعفر بن عيسى أخوه، قال: سألت الرضا عليه السلام عن صوم عاشوراء وما يقول الناس فيه، فقال: عن صوم ابن مرجانه تسألنى؟ ذلك يوم صامه الأدعياء من آل زياد لقتل الحسين عليه السلام، وهو يوم يتشأم به آل محمّد صلى الله عليه و آله ويتشأم به أهل الإسلام، واليوم الذى يتشأم به أهل الإسلام لا يُصام ولا يُتبرك به، ويوم الاثنين يوم نحس، قبض اللّه عزّ وجلّ فيه نبيّه، وما أُصيب آل محمّد إلاّ فى يوم الاثنين، فتشأمنا به وتبرّك به عدوّنا، ويوم عاشوراء قُتل الحسين صلوات اللّه عليه وتبرّك به ابن مرجانه، وتشأم به آل محمّد صلّى اللّه عليهم، فمن صامهما أو تبرّك بهما، لقى اللّه تبارك وتعالى ممسوخ القلب، وكان حشره مع الذين سنّوا صومهما والتبرّك بهما»: الكافى ج ۴ ص ۱۴۶، الاستبصار ج ۲ ص ۱۳۵، تهذيب الأحكام ج ۴ ص ۳۰۱، وسائل الشيعه ج ۱۰ ص ۴۶۰، بحار الأنوار ج

۴۵ ص ۹۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۹ ص ۴۷۷، وراجع الحدائق الناضره ج ۱۳ ص ۳۷۲، مستند الشيعه ج ۱۰ ص ۴۹۰، جواهر الكلام ج ۱۷ ص ۱۰۶. ۱۳۲ . «عن بريد بن معاويه العجلى وإبراهيم الأحمرى، قالا: دخلنا على أبى جعفر عليه السلام وعنده زياد الأحلام، فقال أبو جعفر عليه السلام: يا زياد، ما لى أرى رجليك متغلّفين؟ قال: جُعلت فداك، جئت على نضولى عامّه الطريق، وما حملنى على ذلك إلّا حبّ لكم وشوق إليكم. ثمّ أطرق زياد ملياً ثمّ قال: جُعلت لك الفداء، إنّى ربّما خلوت فأتانى الشيطان فيذكّرنى ما سلف من الذنوب والمعاصى، فكأنّى آيس، ثمّ أذكر حبّى لكم وانقطاعى. وكان متّكئاً، قال: يا زياد، هل الدين إلّا الحبّ والبغض؟ ثمّ تلا هذه الآيات الثلاث كأنّها فى كفّه: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْاءِيمَانَ» الآيه، وقال: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»، وقال: «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» »: تفسير فرات الكوفى ص ۴۳۰، مستدرك الوسائل ج ۱۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۶۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۶ ص ۲۱۰. ۱۳۳ . الإمام الباقر عليه السلام: «يبعث السفيانى جيشاً إلى الكوفه وعدتهم سبعون ألفاً ، فيصيبون من أهل الكوفه قتلًا وصلباً وسبياً...»: الغيبه للنعمانى ص ۲۸۹، الاختصاص للمفيد ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۳۸، تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۲۴۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۸۶. ۱۳۴ . أمير المؤمنين عليه السلام: «... فيخرج بخيله ورجاله وجيشه فى مئتى ألف وستّين ألفاً...»: معجم أحاديث الإمام المهدى عليه السلام ج ۳ ص ۹۴. ۱۳۵ . الإمام الصادق عليه السلام: «... جيش السفيانى وأصحابه والناس معه ، وذلك يوم الأربعاء ، فيدعوهم ويناشدهم حقّه ، ويخبرهم أنّه مظلوم مقهور

، ویقول: من حاجنی فی اللّه فأنا أولی الناس باللّه...»: المصدر السابق ج ۵ ص ۳۸۷. ۱۳۶ . الإمام الصادق علیه السلام: «... فیقولون: ارجع من حیث جئت لا حاجه لنا فیک...»: معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام ج ۳ ص ۳۰۶. ۱۳۷ . الإمام الصادق علیه السلام: «فإذا کان یوم الجمعه یعاود ، فیجیء سهم فیصیب رجلًا من المسلمین فیقتله ، فیقال: إنّ فلاناً قد قُتل...»: بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۸۷. ۱۳۸ . أمیر المؤمنین علیه السلام: «فتکون وقعه یهلک اللّه فیها جیش السفیانی ویمضی هارباً»: معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام ج ۲ ص ۹۶. ۱۳۹ . این قسمت را از کتاب دیگر خود به نام «داستان ظهور» برگرفته ام. ۱۴۰ . «أَللّهُمَّ إنَّ هذا یَومٌ تَبَرَّکَت بِهِ بَنُو أُمَیَّهَ وَابنُ آکِلَهِ الأَکبادِ، اللَّعینُ ابْنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَلِسانِ نَبِیِّکَ صلی الله علیه و آله، فی کُلِّ مَوطِنٍ وَمَوقِفٍ وَقَفَ فیهِ نَبِیُّکَ صلی الله علیه و آله. أَللّهُمَّ العَن أَبا سُفیانَ وَمُعاوِیَهَ وَیَزیدَ بنَ مُعاوِیَهَ عَلَیهِم مِنکَ اللَّعنَهُ أَبَدَ الآبِدینَ، وَهذا یَومٌ فَرِحَت بِهِ آلُ زِیادٍ وَآلُ مَروانَ بِقَتلِهِمُ الحُسَینَ صَلَواتُ اللّه عَلَیهِ، أَللّهُمَّ فَضاعِف عَلَیهِمُ اللَّعنَ مِنکَ وَالعَذابَ الأَلیمَ. أَللّهُمَّ إنّی أَتَقَرَّبُ إلَیکَ فی هذَاالیَومِ وَفی مَوقِفی هذا وَأَیّامِ حَیاتی بِالبَراءَهِ مِنهُم وَاللَّعنَهِ عَلَیهِم، وَبِالمُوالاتِ لِنَبِیِّکَ وَآلِ نَبِیِّکَ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلامُ. أَللّهُمَّ العَن أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ، أَللّهُمَّ العَنِ العِصابَهَ الَّتی جاهَدَتِ الحُسَینَ وَشایَعَت وَبایَعَت وَتابَعَت عَلی قَتلِهِ، أَللّهُمَّ العَنهُم جَمیعاً، أَللّهُمَّ خُصَّ أَنتَ أَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعنِ مِنّی، وَابدَأ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ الثّانِیَ وَالثّالِثَ وَالرّابِعَ، أَللّهُمَّ العَن یَزیدَ خامِساً، وَالعَن عُبَیدَ اللّه بنَ زِیادٍ وَابنَ مَرجانَهَ وَعُمَرَ بنَ سَعدٍ وَشِمراً وَآلَ أَبی سُفیانَ وَآلَ زِیادٍ وَآلَ مَروانَ

إلى يَومِ القِيمَهِ»: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع كامل الزيارات ص ۳۲۶، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمی ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۱۴۱ .

«وقد أفتى الإمام أبو حامد الغزالی رحمه اللّه تعالى فی مثل هذه المسأله بخلاف ذلک، فإنّه سُئل عمّن صرّح بلعن يزيد هل يُحكم بفسقه، أم هل يكون ذلک مرخّصاً فيه؟ وهل كان مريداً قتل الحسين رضی اللّه عنه، أم كان قصده الدفع؟ وهل يسوغ الترحّم عليه، أم السكوت عنه أفضل؟ ينعم بإزاله الاشتباه مثاباً. فأجاب: لا يجوز لعن المسلم أصلاً، ومن لعن مسلماً فهو الملعون، وقد قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: المسلم ليس بلعّان، وكيف يجوز لعن المسلم ولا يجوز لعن البهائم، وقد ورد النهی عن ذلک؟ وحرمه المسلم أعظم من حرمه الكعبه بنصّ النبیّ صلى الله عليه و آله، ويزيد صحّ إسلامه،وما صحّ قتله الحسين رضی اللّه عنه، ولا ـ أمره ولا ـ رضاه بذلک، ومهما لم يصحّ ذلک منه لا يجوز أن يُظنّ ذلک به، فإن إساءه الظنّ بالمسلم أيضاً حرام، وقد قال تعالى: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»، وقال النبیّ صلى الله عليه و آله: إنّ اللّه حرّم من المسلم دمه وماله وعرضه، وأن يظنّ به ظنّ السوء. ومن زعم أنّ يزيد أمر بقتل الحسين رضی اللّه عنه أو رضی به، فينبغی أن يُعلم به غايه حماقه، فإنّ من قتل من الأكابر والوزراء والسلاطين فی عصره لو أراد أن يعلم حقيقه من الذی أمر بقتله ومن الذی رضی به ومن الذی كرهه، لم يقدر على ذلک...: وفيات الأعيان ج ۳ ص ۲۸۸، فوات الوفيات ج ۲

ص ۶۴۲، الکنی والألقاب ج ۲ ص ۵۳. )( . «قال الغزالی: یحرم علی الواعظ وغیره روایه مقتل الحسین وحکایته...»: الصواعق المحرقه ص ۲۲۱، وراجع الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۱.

۱۴۲ . «ولعن اللّه أُمّهً ظلمتک، ولعن اللّه أُمّهً سمعت بذلک فرضیت به»: تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۱۴، مصباح المتهجّد ص ۷۲۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۶۳، المزار للشهید الأوّل ص ۱۲۴، المصباح للکفعمی ص ۴۹۰، وراجع المزار لابن المشهدی ص ۴۲۳، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۰۰، ۲۷۰، ۳۵۳، ۳۶۱. ۱۴۳ . در اینجا متن سخنان آقای عبد العزیز آل شیخ که در اینترنت موجود است را ذکر می کنم: «یا أُختی هذه أُمور مضت وتاریخ مضی، تلک أُمّه قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم، ولا تُسألون عمّا کانوا یعملون. بیعه یزید بن معاویه بیعه شرعیه أخذها أبوه له فی حیاته، فبایعه الناس وقبلوا بیعته، ولمّا توفّی امتنع الحسن والحسین بن علی وابن الزبیر عن المبایعه، وامتناع الحسین وابن الزبیر عن المبایعه، کانوا بذلک رضی اللّه عنهما غیر مصیبین؛ لأنّ بیعه یزید بیعه شرعیه، وبیعه أُخذت له فی حیاه أبیه، وأعطاهم نصب عینهم، ولکنّ اللّه حکیم علیم فیما قضی وقدّر، تلک أُمّهٌ مضت. واللّه إنّی ما أُحبّ أن تکتب عنّی هذه المسأله، هذه المسائل ماضی والتواریخ کلّها تحکی القضیه بأسالیب مختلفه، فمن التواریخ من یقول:... هذه المسائل مضت، مضی یزید ومضی الحسین ولهم أکثر من ألف و... سنه مضت... لکن أعتقد أنّ یزید بن معاویه بیعته بیعه شرعیه، وأنّ الحسین رضی اللّه عنه وأرضاه نُصح أن لا یخرج إلی العراق ولا یقبل من دعاه الی البیعه، حذّره ابن عبّاس وابن عمر والفرزدق،

وكثير من الصحابه حذّروه من الخروج الى العراق، أنّ الخروج لا يؤدّى لمصلحه، لكن رضى اللّه وأرضاه ما قبل... واللّه قدّر ما قدّر وقضى ما قضى...لكنّنا نترضّى الحسين ونسأل العفو عن الجميع، وللّه فيما قضى وقدّر حكمه لا نعلمها... ما الفائده من هذا المطلب؟ الحسين أخطأ ما أخطأ... أهل السنّه والجماعه عقيدتهم وجوب الانقياد لمن بويع، وأنّ من بويع واجتمعت الكلمه عليه وجب على الجميع السمع والطاعه له، وحرم الخروج عليه، حرم الخروج للحسين رضى اللّه عنه وأرضاه... نقول: الحسين رضى اللّه عنه وأرضاه فى خروجه كان الأمر خلافاً مع عقيدته، وكان عدم الخروج أولى، والبقاء هو الأولى، والدخول فيما دخل الناس هو أولى، لكنّه كره عمّا قيل إنّ العراق كلّه معك... أنّ العراق والشام ومصر والحجاز واليمن قد أعطو البيعه ليزيد بن معاويه فى حياه أبيه، وأصبح إماماً معترفاً به لا يجوز الخروج عليه ولا التعدّى على خليفته، هذا هو الأمر، ولكن لا نقول بأشدّ»: براى دانلود فيلم سخنرانى آقاى عبد العزيز آل شيخ به سايت «يوتيوب» مراجعه كنيد. ۱۴۴ . «فمن طعن فيهم فهو ملحد منابذ للإسلام، دواؤه السيف أن لم يتب»: أُصول السرخسى ج ۲ ص ۱۳۴، اختلف فى ساب الصحابى... وعن بعض المالكيه: يُقتل»: فتح البارى ج ۷ ص ۳۶. ۱۴۵ . «عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبى وقّاص، عن أبيه، قال: أمر معاويه بن أبى سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسبّ أبا التراب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول اللّه صلى الله عليه و آله فلن أسبّه، لأن تكون لى واحده منهنّ أحبّ إلىَّ من حمر النعم، سمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول له خلّفه فى بعض مغازيه،

فقال له عليّ: يا رسول اللّه، خلّفتنى مع النساء والصبيان؟! فقال له رسول اللّه صلى الله عليه و آله: أما ترضى أن تكون منّى بمنزله هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبوّه بعدى؟ وسمعته يقول يوم خيبر: لأعطينّ الرايه رجلًا يحبّ اللّه ورسوله ويحبّه اللّه ورسوله، قال: فتطاولنا لها، فقال: ادعوا لى عليّاً، فأُتى به أرمد، فبصق فى عينه ودفع الرايه إليه، ففتح اللّه عليه، ولمّا نزلت هذه الآيه: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ»، دعا رسول اللّه صلى الله عليه و آله عليّاً وفاطمه وحسناً وحسيناً، فقال: اللّهمّ هؤاء أهلى»: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، وراجع سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۰۱، فتح البارى ج ۷ ص ۶۰، تحفه الأحوذى ج ۱۰ ص ۱۵۶، المناقب للخوارزمى ص ۱۰۸؛ «حدّثنا أبو معاويه عن موسى بن مسلم، عن عبد الرحمن بن سابط، عن سعد قال: قدم معاويه فى بعض حجّاته، فأتاه سعد فذكروا عليّاً، فنال منه معاويه، فغضب سعد فقال: سمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول: له ثلاث خصال لأن تكون لى خصله منها أحبّ إلى من الدنيا وما فيها، وسمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول: من كنت مولاه فعليٌّ مولاه، وسمعت النبىّ صلى الله عليه و آله يقول: أنت منّى بمنزله هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبىّ بعدى، وسمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول: لأعطينّ الرايه رجلًا يحبّ اللّه ورسوله»: المصنّف لابن أبى شيبه الكوفى ج ۷ ص ۴۹۶؛ «كان أوّل عمل عمله معاويه بعد أن استولى على الحكم أن كتب يلعنوا عليّاً على المنابر»: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۶۴، الغدير ج ۳ ص ۲۰۰ و ج ۶ ص ۳۳۷ و ج ۱۰ ص ۲۵۷، سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۰۱، فتح البارى ج ۷ ص ۶۰. ۱۴۶

. «فإنّ كرمك يجلّ عن مجازات المذنبين...»: مصباح المتهجّد ص ۵۸۴، بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۸۴ ؛ «أين غياثك السريع؟ أين رحمتك الواسعه؟ أين عطاياك الفاضله...»: مصباح المتهجّد ص ۵۸۵، المصباح ص ۵۹۱، بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۸۴ . ۱۴۷ .
قال رسول اللّه: «فاطمه بضعةٌ منّى فمن أغضبها أغضبنى»: صحيح البخارى ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۹.

قال رسول اللّه: «ابنتى بضعةٌ منّى، يريبنى ما رابها ويوءذينى ما آذاها»: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱.

قال رسول اللّه: «فاطمةٌ بضعةٌ منّى، يؤينى ما آذاها»: مسند أحمد ج ۴ ص ۵ ، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱ ، سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۶۰ ، المستدرك ج ۳ ص ۱۵۹ ، أمالى الحافظ الإصفهانى ص ۴۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۲ ، تاريخ مدينه دمشق ج ۳ ص ۱۵۶ ، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ .

قال رسول اللّه: «فاطمةٌ بضعةٌ منّى، يريبنى ما رابها، ويؤينى ما آذاها»: المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۴۰۴ ، نظم درر السمطين ص ۱۷۶ ، كنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۷ ، وراجع سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۶۰ ، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵ ، فتح البارى ج ۷ ص ۶۳ ، مسند أبى يعلى ج ۱۳ ص ۱۳۴ ، صحيح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۴۰۸ ، المعجم الكبير ج ۲۰ ص ۲۰ ، الجامع الصغير ج ۲ ص ۲۰۸ ، فيض القدير ج ۳ ص ۲۰ و ج ۴ ص ۲۱۵ و ج ۶ ص ۲۴ ، كشف الخفاء ج ۲ ص ۸۶ ، الإصابه ج ۸ ص ۲۶۵ ، تهذيب التهذيب

ج ۱۲ ص ۳۹۲ ، تاریخ الإسلام للذهبی ج ۳ ص ۴۴ ، البدایه والنهایه ج ۶ ص ۳۶۶ ، المجموع للنووی ج ۲۰ ص ۲۴۴ ، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۳۱۶ ، التفسیر الکبیر للرازی ج ۹ ص ۱۶۰ و ج ۲۰ ص ۱۸۰ و ج ۲۷ ص ۱۶۶ و ج ۳۰ ص ۱۲۶ و ج ۳۸ ص ۱۴۱ ، تفسیر القرطبی ج ۲۰ ص ۲۲۷ ، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۶۷ ، تفسیر الثعالبی ج ۵ ص ۳۱۶ ، تفسیر الآلوسی ج ۲۶ ص ۱۶۴ ، الطبقات الکبری لابن سعد ج ۸ ص ۲۶۲ ، أُسد الغابه ج ۴ ص ۳۶۶ ، تهذیب الکمال ج ۳۵ ص ۲۵۰ ، تذکره الحفّاظ ج ۴ ص ۱۲۶۶ ، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۹ و ج ۳ ص ۳۹۳ و ج ۱۹ ص ۴۸۸ ، إمتاع الأسماع ج ۱۰ ص ۲۷۳، ۲۸۳ ، المناقب للخوارزمی ص ۳۵۳ ، ینابیع الموده ج ۲ ص ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۷۳ ، السیره الحلبیه ج ۳ ص ۴۸۸ ، الأمالی للصدوق ص ۱۶۵ ، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۶ ، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۲۵ ، الأمالی للطوسی ص ۲۴ ، النوادر للراوندی ص ۱۱۹ ، کفایه الأثر ص ۶۵ ، شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۰ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۲۰ ، الإقبال بالأعمال ج ۳ ص ۱۶۴ ، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۱۱ ، بشاره المصطفی ص ۱۱۹ بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۳۷ و ج ۳۰ ص ۳۴۷، ۳۵۳ و ج ۳۶ ص ۳۰۸

و ج ٣٧ ص ٦٧. ١۴٨ . «عن عائشه: إنّ فاطمه علیه السلام بنت النبیّ صلی الله علیه و آله أرسلت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول اللّه صلی الله علیه و آله ممّا أفاء اللّه علیه بالمدینه وفدک وما بقی من خمس خیبر، فقال أبو بکر: إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا نورث ما ترکنا صدقه، إنّما یأکلّ آل محمّد فی هذا المال، وإنّی واللّه لا أُغیّر شیئاً من صدقه رسول اللّه صلی الله علیه و آله عن حالها التی کان علیها فی عهد رسول اللّه صلی الله علیه و آله، ولأعملنّ فیها بما عمل به رسول اللّه صلی الله علیه و آله، فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئاً، فوجدت فاطمه علی أبی بکر فی ذلک، فهجرته فلم تکلّمه حتّی توفّیت، وعاشت بعد النبیّ صلی الله علیه و آله ستّه أشهر، فلمّا توفّیت دفنها زوجها علیّ لیلاً، ولم یؤن بها أبا بکر، وصلّی علیها، وکان لعلیّ من الناس وجه حیاه فاطمه، فلمّا توفّیت استنکر علی وجوه الناس...»: صحیح البخاری ج ۵ ص ٨٣، صحیح مسلم ج ۵ ص ١۵۴، السقیفه وفدک للجوهری ص ١٠٧، فتح الباری ج ۶ ص ١٣٩، عمده القاری ج ١٧ ص ٢۵٨، صحیح ابن حبّان ج ١١ ص ١۵٣، مسند الشامیین ج ۴ ص ١٩٨، شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۴۶، نصب الرایه ج ٢ ص ٣۶٠، کنز العمال ج ١۵ ص ۴٩٩. ١۴٩ . الإمام الصادق علیه السلام: «إذا قام القائم نزلت ملائکه بدر...»: الغیبه للنعمانی ص ٢۵٢. ١۵٠ . الإمام الصادق علیه السلام: «فیقول له جبرئیل: یا سیدیّ ، قولک مقبول ، وأمرک جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢. ١۵١ . الإمام الصادق علیه السلام: «... فیمسح یده علی وجهه ویقول: الحمد للّه الذی صدقنا وعده وأورثنا الأرض...»: بحار الأنوار ج

۵۳ ص ۶. ۱۵۲ . هود، ۸۶. ۱۵۳ . الإمام الباقر علیه السلام: «فإذا خرج أسند ظهره إلی الکعبه واجتمع إلیه ثلاثمئه وثلاثه عشر... فأوّل ما ینطق به هذه الآیه: «بَقیَهُ اللّهِ خَیرٌ لَکُم إن کُنتُم مُؤمِنینَ»»: کمال الدین ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲. ۱۵۴ . الإمام الصادق علیه السلام: «شعارهم: یا لثارات الحسین»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۸، مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۱۴. ۱۵۵ . «بِأَبی أَنتَ وَأُمّی، لَقَد عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَأَسأَلُ اللّه َالَّذی أَکرَمَ مَقامَکَ وَأَکرَمَنی بِکَ، أَن یَرزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ إمامٍ مَنصُورٍ مِن أَهلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَأَسأَلُ اللّه َالَّذی أَکرَمَنی بِمَعرِفَتِکُم وَمَعرِفَهِ أَولِیآئِکُم، وَرَزَقَنِی البَراءَهَ مِن أَعدائِکُم، أَن یَجعَلَنی مَعَکُم فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ، وَأَن یُثَبِّتَ لی عِندَکُم قَدَمَ صِدقٍ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ، وَأَسأَلُهُ أَن یُبَلِّغَنِی المَقامَ المَحمُودَ لَکُم عِندَ اللّهِ، وَأَن یَرزُقَنی طَلَبَ ثاری مَعَ إمامٍ هُدیً ظاهِرٍ ناطِقٍ بِالحَقِّ مِنکُم، وَأَسأَلُ اللّه َبِحَقِّکُم وَبِالشَّأنِ الَّذی لَکُم عِندَهُ، أَن یُعطِیَنی بِمُصابی بِکُم أَفضَلَ ما یُعطی مُصاباً بِمُصیبَتِهِ، مُصیبَهً ما أَعظَمَها وَأَعظَمَ رَزِیَّتَها فِی الإسلامِ وَفی جَمیعِ السَّمواتِ وَالأَرضِ. أَللّهُمَّ اجعَلنی عِندَکَ وَجیهاً بِالحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ، أَللّهُمَّ اجعَلنی فی مَقامی هذا مِمَّن تَنالُهُ مِنکَ صَلَواتٌ وَرَحمَهٌ وَمَغفِرَهٌ، أَللّهُمَّ اجعَل مَحیایَ مَحیا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِم، اَلحَمدُ للّهِ عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی، أَللّهُمَّ ارزُقنی شَفاعَهَ الحُسَینِ یَومَ الوُرُودِ، وَثَبِّت لی قَدَمَ صِدقٍ عِندَکَ مَعَ الحُسَینِ وَأَصحابِ الحُسَینِ الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُم دُونَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ»: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع کامل الزیارات ص ۳۲۶، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶،

المصباح للكفعمی ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۴۱۴. ۱۵۶ . اصل این ماجرا در کتاب «مفاتیح الجنان» شیخ عبّاس قمی بعد از ذکر زیارت عاشورا آمده است که در اینجا با تصرّف وتغییر در جزئیات آن بیان شد. ۱۵۷ . آل زیاد وآل مروان کسانی بودند که عاشوراء روز عید برای خود قرار دادند. ۱۵۸ . منظور از «ابن مرجانه» که در متن زیارت عاشورا آمده است، همان «ابن زیاد» فرماندار شهر کوفه است، «مرجانه» نام مادر اوست. ۱۵۹ . در این قسمت، «ابن زیاد» به ۲ نام ذکر شده است: «عُبید اللّه بن زیاد»، و«ابن مرجانه»، در واقع او در اینجا یک بار به نام پدر وبار دیگر به نام مادر ذکر شده است. همچنین «آل ابی سفیان» و«آل زیاد» و«آل مروان»، در واقع همان «بنیّ امیه» هستند. ۱۶۰ . بهتر است که بعد از خواندن زیارت عاشورا، دعای بعد از آن را بخوانی که آن دعا به «دعای علقمه» مشهور است، زیرا راوی آن شخصی به نام «علقمه» بوده است. ------------------------------------------------------------------

-- --------------- ------------------------------------------------------------ ۱

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹